

استر آباد نامہ

مکوش
مسیح ذبیحی

آباد نامہ

مکوش مسیح ذبیحی

میران پور

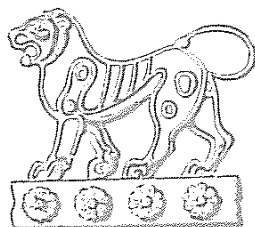


انتشارات فرهنگ ایران زمین

سلسله متون و تحقیقات

زیر نظر
ایرج افشار

شماره ۱۲



تهران - ۲۵۳۶

استرآباد نامه

www.tabarestan.info
نیرستان

استرآبادنامه

بچوش
مسح دبیجی

باهمکاری

محمد تقی دانش پژوه

ایرج افشار



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

ذبیجی ، مسح
استرآبادنامه
چاپ اول: ۱۳۴۸
چاپ دوم: ۲۵۳۶ شاهنشاهی
چاپ: چاپخانه بهمن، تهران
حقوق چاپ محفوظ است

www.tabarestan.info
تبرستان

فهرست مطالب

مقدمه	۱-۵
نخبهٔ سیفیه تألیف صولت نظام	۱-۹۰
روزنامهٔ سفر استرآباد	۹۱-۱۰۳
شرح حال علما و ادبای استرآباد	
تألیف محمد صالح استرآبادی	۱۰۵-۲۱۳
سفرنامهٔ کلنل لوات	۲۱۵-۲۶۳
وقفنامه‌های گرگان	۲۶۵-۲۹۰
فهارس اعلام	۲۹۱ بعد

آن استنساخ کرده و در کتاب «گرگان سرزمین طلای سفید» (۱۳۴۶) به چاپ رسانیده است.

۲ - روزنامه سفر استرآباد شرح مسافرت شخصی است که در سال ۱۲۶۳ قمری به همراه حاکم وقت میان طوایف یموت و گوکلان سفر کرده است. اصل این نسخه در کتابخانه ملّی به شماره ۱۲۳۰/۷۴۹ محفوظ و فیلمی از آن به شماره ۱۶۹۹ (ف) در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

۳ - شرح حال علما و ادبای استرآباد تألیف محمد صالح بن محمد تقی بن محمد اسماعیل استرآبادی متخلص به برهان در سال ۱۲۹۴ هجری قمری است که نسخه آن ابتدا متعلق به کتابخانه اعتضاد السلطنه وزیر علوم بود و در سال ۱۲۹۸ به کتابخانه محمدحسن خان صنیع الدوله منتقل شد و با رسائل دیگر در یک مجلد تجلید گردید و پس از سالهای دراز به ملکیت کتابخانه ملک (حاج حسین آقا) درآمد و اکنون در آنجا به شماره ۴۳۳۰ محفوظ است.

این رساله را آقای مسیح ذبیحی استخراج و در مجموعه «گرگان سرزمین طلای سفید» به چاپ رسانید. ولی چون آن کتاب در دسترس علاقه مندان قرار نگرفت تجلید طبعش در «استرآبادنامه» لازم آمد.

۴ - ترجمه سفرنامه ای است از کلنسل لوات انگلیسی

۱ - ازین نوع کتابها و رسائل که درباره شهرهای ایران در عصر ناصری تألیف می شد و پایه کار سرات البلدان قرار گرفت هشت مجلد هم اکنون در کتابخانه بیوتات سلطنتی است.

مقدمه

مجموعه ای که به نام استرآبادنامه با کوشش های دوست عزیزم آقای مسیح ذبیحی فراهم شد و اینک به عنوان دوازدهمین نشریه فرهنگ ایران زمین به همت و سرمایه آقای ابراهیم رمضانی در دسترس دانش پژوهان تاریخ و بررسی کنندگان خاک گران قرار می گیرد عبارت است از رساله ها و اسنادی به شرح زیر:

۱ - نخبه سیفیه تألیف محمدعلی قورخانچی صولت نظام که از طرف دولت در سالهای ۲۰-۱۳۲۱ قمری مأمور استرآباد بود و بمناسبت آنکه حاجی سیف الدوله حکومت آن ناحیه را داشت رساله مفید خود را به نام او موسوم ساخت. نسخه این رساله اینک در کتابخانه مجلس شورای ملّی محفوظ است (شماره ۶۹۰/۵۴۴۱).

صولت نظام همین کتاب خود را با تصرفات جزئی و پس و پیش کردن بعضی بخشها در سال ۱۳۲۷ قمری به نام «نخبه کامرانی» تجلید تحریر و آن را به کامران میرزا نایب السلطنه تقدیم کرد. نسخه ای از این تحریر با عکس مؤلف آن موجود است و به شماره ۳۹۵۹ در کتابخانه ملک (تهران) نگاهبانی می شود و آقای مسیح ذبیحی از روی

C. Bedesford Lovett که در سالهای ۱۲۹۸-۱۲۹۹ قری در گرگان سفر کرد و شرح مسافرت خود را به انگلیسی نوشت و در همان زمانها به فارسی ترجمه شد. نسخه‌ای از آن را سابقاً من داشتم که به کتابخانه مرکزی دانشگاه دادم و نسخه‌ای برای خود برداشته بودم و مناسب دیدم که در «استرآبادنامه» به چاپ برسانم.

۵ - متن سه وقف نامه است که سواد آنها را آقای ذبیحی در گرگان دیده و با وقف نامه‌های دیگری استنساخ کرده است. فعلاً همین سه را به چاپ رسانیده‌ایم و بقیه را به انضمام اسناد و قباجات متعددی که اخیراً توسط ایشان جمع آوری شده است در مجلد جداگانه‌ای چاپ خواهیم کرد.

* * *

درباره گرگان و استرآباد کتاب مشهور ه. ل. رابینو که به زبان انگلیسی انتشار یافت^۱ از مهمترین آثار و در انتهای متن عده‌ای از کتبه‌ها و وقفنامه‌ها مندرج است. (لندن، ۱۹۲۸)

از آثار دیگری که درباره گرگان نوشته شده است این کتابها را باید برشمرد:

۱ - دشت گرگان، تألیف عباس شوقی، تهران، ۱۳۱۴.

۲ - جغرافیای نظامی گرگان و دریای خزر، تألیف علی رزم آراء، تهران، ۱۳۲۰.

۱ - ترجمه فارسی آن توسط وحید مازندرانی در سلسله انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب (تهران، ۱۳۳۶) منتشر شده است.

۳ - جغرافیا و جغرافیای تاریخی گرگان و دشت (طبیعی، تاریخی، سیاسی، اقتصادی)، تألیف اسدالله معینی [تهران، ۱۳۴۴].

۴ - گرگان و دشت در چهل سال اخیر، تألیف ابراهیم و خشوری [تهران، ۱۳۴۵].

۵ - گرگان سرزمین طلای سفید (یادبود جشن فرخنده تاجگذاری آبان ماه ۱۳۴۶) [گرگان، ۱۳۴۶].

نیز بعضی رسائل خطی دیگر از دوران قاجاریه بمانند رساله تعداد نفوس و خانوار استرآباد در دست است که باید روزگاری به چاپ برسد.

ناگفته نباید گذاشت که آقای ذبیحی از مطلع ترین افراد درباره گرگان است و مردی کتابشناس و فاضل و علاقه مند است و مجموعه‌ای که از ترانه‌ها و لغات و فلکلور آن سامان جمع آوری کرده گنجی کم ماند است.

از طرف ایشان این اجازه را دارم که از زحمات آقای محمد تقی دانش پژوه در تصحیح کتاب سپاسگزاری کنم.

کامرانیه (شیران)، ۱۵ فروردین ۱۳۴۸ ایرج افشار

www.tabarestan.info
نیرستان

متون و وقفنامه‌های
مربوط به استرآباد

- ۱ -

نخبهٔ سینیه

تألیف

محمد علی قورخانچی صولت نظام

در سال ۱۳۲۱ قمری

www.tabarestan.info
نیرستان

حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد افخم اعظم والا شاهزاده حاجی سیف الدوله که به مساعی جمیله جلیله در تحصیل کتبه علوم بوده اند و از فرط بصیرت و حسن ادراک در ترویج و تکمیل علوم و اطلاعات تاریخی و جغرافیائی هم خود را مصروف فرموده اند فرمان دادند که این چاکر بیمقدار و ذره خاکسار مستخدم کل قشون ظفر نمون دولت جاوید آیت جغرافی مختصری از استرآباد و بموت و گوکلان و آبهائی که از استرآباد و متعلق بها که داخل بحر خزر می شود تصنیف نماید؛ و لهذا بمقاد «اطلبوا العلم من المهد إلى اللهد» این مختصر جغرافیارا نوشته و بعضی اطلاعات تاریخی از تواریخ منتخب و ضمیمه اطلاع خود نموده به نخبة سیفیه موسوم ساخت امیداست که در آستان مبارکشان مقبول [افتد] و مطالعه کنندگان چشم از حقارت این اوراق پوشیده برای کسب اطلاع مرور فرمایند.

العبد محمد علی قورخانچی صولت نظام

شهر جمادی الثانیه ۱۳۲۱

بسم الذی خلقنا عجولاً و عجیباً و غریباً

حمد ساحت اقدس امنعی را سزااست که قطره آب را دریای معرفت نموده ذره خاکی را نور عرفان بخشیده از افق دانش طالع فرمود. چه بلند است مقام لایدرکش که بلوغ بلغا بساحت قدسش علی ماینخی راه نیابد و چه مرتفع است مرتبه لایعرفش که فصاحت فصحا به معارج وصفش علی ماهو علیه عروج نناید. باران عطیتش در دامن چمن خرمن گل پروراند و نسیم عنایتش بر ساحت دمن فرش زمر دین بگستراند. حبثنا مقداری که از گیل تر لاله صد رنگ بر آورد و فرحا مفرحی که در اراضی کوهسار از میان سنگهای خارا و صخره های صما اشجار و همه قسم فوا که ثمر رساند،

جز او کو توانائی و برتری که بر آب کرده است صورتگری

دروود نامعدود شایسته پیغمبر آخر الزمان و دوازده تن از اوصیای آن خلیفه رحمن باد که اساس مدنیت و مقام روحانیت را در همچو مرتبه لایعرفی شناساند و بعد در عهد دولت شهریار عادل برحق و فرمانفرمای مطلق مالک رقاب الامم سلطان السلاطین العرب و العجم بشیر البشر مشیر القدر ابو الفتح و النصر و الظفر السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان شاهنشاه مظفر الدین شاه قاجار ابدالله تعالی دولته و دوام سلطنته از آنجائی که حق سبحانه و تعالی رأی انور همایونش را بالامات غیبی ملهم و خواطر اقدس مبارکش را بتأییدات ایزدی مکرم فرموده اختیار امور ایالت و فرمانفرمائی مملکت استرآباد و گوکلان و بموت را به کف کفایت

در بند مهر منیژه دختر افراسیاب و بالمال بچنگک افراسیاب انداخت و بیژن در چاهی محبوس افراسیاب شده گرگین میلاد به ایران مراجعت کرده دروغی چند در فقدان بیژن بهم بیاراست. ولی مطلب معلوم شده کیخسرو و اورا محبوس کرد و پس از چندی رستم اورا شفاعت نموده مستخلص شد. ولی از گیو و گودرز همواره جهت این غدر خائف بود و در «تاریخ طبرستان» می‌نگارد که ری بتصرف گرگین میلاد بود و زمستان قشلاق او در «کرج رود» و تپه که در آنجاست اثر عمارت اوست و بیلاق او در لار بودی و بسبب غدر مزبور در قید کیخسرو بود و گیو در قم و گودرز در اصفهان وطن داشت و گرگین در آن قرب جوار نمی‌توانست زیست. لذا پس از استخلاص از قید کیخسرو درخواست نموده به گرگان آمد و آن شهر را بنیاد نهاد. مساحت گرگان چهار فرسخ و موطن مرزبانان طبرستان بود. گرگین میلاد را در گرگان مقام میسر نشد. لذا آن شهر را خراب و در موضع معروف به عراق استران استر آباد را بنا کرد و این شهری که الآن هست بساخت و تا امروز که سنه ۱۳۲۱ هجریست وضع آبادی و جمعیت او از قرار است که شرح داده شده و امروز از بلاد معظمه ایران و سرحد روس است. بندرگز واقع در ساحل بحر خزر و بهترین بنادر این دریا است. بنای این شهر قدیم و لفظش مرکب است از دو کلمه استر و آباد. استر مخفف استاره که بمعنی کواکب و آباد بمعنی عمارتست.

صاحب «تقویم البلدان» نقل کرده که این شهر را «استار آباد» هم گویند و [آنچه] صاحب «مرآت البلدان» می‌نگارد مؤید این قول است و استار باد همان مخفف استاره آباد است. در زمان زردشت که عجم اجرام مضبئه را مظاهرانوار قدسیه می‌شمرده‌اند و کواکب را زاید الوصف معظم می‌گرفته‌اند این شهر را

در ترکیب و معنی جغرافیا

فضلا و دانشمندان فرنگک جغرافیا را مرکب از دو کلمه یونانی نوشته‌اند. یکی «ژه او» (زمین) و دیگری «گرافیک» (شرح) باشد. اعراب اورا معرب کرده و جغرافیا نامیده‌اند و بر حسب زمان سه قسم منقسم نموده‌اند. یکی جغرافیای قدیم و دیگری جدید و دیگری هندسی و نجومی. جغرافیای قدیم مشتمل بر شرحیست که از احوال دنیای یونانیان و رومیان بیان کرده‌اند و جغرافیای جدید مشتمل است بر تفصیلی که اکنون از صفحه زمین و ممالک و مسالک و قوانین و قواعد و مذاهب و نفوس و محصولات هر جا بیان می‌کند. و جغرافیای هندسی بیان می‌کند کیفیت زمین را بحسب اصول و قواعد هندسی و او شامل است بر علامات و رسم طرق و معابر و پیچ و خم و مجرای انهار و رسم جبال و غیره. و جغرافیای نجومی بیان می‌کند کیفیت زمین را بحسب اصول و قوانین نجومی و فایده بزرگ او شامل است بر نشان دادن ولایات در همان قاعده که بالفعل در زمین موجودند.

وجه تسمیه استر آباد

در «تاریخ طبرستان» در ضمن بنای گرگان مسطور است که بنای استر آباد را گرگین میلاد نموده، باین معنی که گرگین میلاد بنحوی که در شاهنامه فردوسی علیه الرحمه بنظم آورده در سفری که به همراهی بیژن به ارمینیه به کشتن گرازان رفت و از بیژن شجاعت‌های فوق العاده دید بر او رشک برده اورا به غدر و مکر

بنا کرده و باین اسم موسوم نموده‌اند . چنانچه منوچهری گوید :

تا طرب و مطرب است مشرق و تا مغرب است

تا یمن و یثرب است آمل و استرآباد
نیز مهلبی گفته استرآباد بلده‌ایست از بلاد مازندران . یاقوت در
«مشرک» گفته استر اسم شخصی بوده و آباد بمعنی عمارتست و ممکن بهمین معروف
به اردشیر دراز دست استررا که مُردنخای یهودی و دختری صاحب جمال
بود چون بجاله نکاح خود در آورد یهود را آزادی داده و این شهر را بنا
کرده و به اسم زوجه و معشوقه خود نامیده باشد و یحتمل این اتفاق در بنای
«استره» رو داده باشد . استرو مردخای از طایفه یهود بوده در زمان یکی از
بخت‌النصرها اینها را ببایل آوردند . اردشیر استررا به زنی گرفته و نهایت به او
مایل بود . بالجمله به عقیده بعضی از فرنگیان امیر تیمور گورکان این شهر را
فتح و قتل عام کرد و یونانیان این شهر را «هیرکانیا» نامیده‌اند .

و مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه در سال ۱۲۹۴ که ملقب
به صنیع الدوله و وزیر انطباعات و تألیفات بوده‌اند در کتاب مرآت البلدان
که از تألیفات خودشانست چنین ضبط کرده‌اند که : استرآباد شهر بزرگ
مشهوریست از اعمال طبرستان میانه ساری و گرگان از اقلیم پنجم . طول آن
۷۹ درجه و پنجاه دقیقه و عرض آن ۳۸ درجه و سه ربع . جمع کثیری از
کبار رجال اهل علم از هرفتنی منسوب باین شهر شدند و بروایت ابن . . .
خاک نشابور را که از نواحی خراسان است نیز باین اسم می‌نامند . و رفائیل
صاحب که یکی از سیاحان انگلیس است در سنه ۱۲۶۷ بسیاحت آن صفحات
رفته چنین می‌نگارد : استرآباد طول شرقیش ۵۱ درجه و سی و پنج دقیقه
و عرض شمالیش ۳۶ درجه و چهل و چهار دقیقه بنایش در کنار بحر خزر

واقع است و لنگرگاه خوبی است . بیع و شری و تجارتش قابل و موفور و
سود و نفعش مشهور و اراضیش مزروع و مثمر و خلقتش چهل و پنج هزار
نفر است . شرافتی که مخصوص این شهر است و بر سایر بلاد آنرا ترجیح و تقدیم
می‌دهند این است که موطن شریف سلاطین و خوانین عظیم الاقدار قاجار است .
چون مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه در کتاب مرآت البلدان اصل و
نسب ایل جلیل قاجار را جمع و تألیفات هریک از مورخین را نگاشته‌اند لهذا
این بنده خلاصه نموده و حاصل مطلب را در این جغرافیای مختصر می‌نگارد .
ابوالمعالی عبد الرزاق بیگ در تاریخ مآثر سلطانی نگاشته در میان اترک
قاجار سه طایفه بوده از سلاوس و یکی از شکقوت و دیگری از جلاپور .
آنکه از سلاوس بود بایران نیامده و آنکه از شکقوت است معدودی است
که در جزو طایفه مغول است . ایل جلیل قاجار از اجلّه اترک جلاپور و
صاحب دولت و از کنار رود جیحون تا حدود ری در زیر حکم سرتاق پلر
قاجار بوده و او بفرمان ابا قان به اتابکی ارغون معزز و ارغون تربیت یافته
اوست . سرتاق اول پسر سابا و قاجار پسر سرتاق نویان است و مملکت
مختصّه به سرتاق از قزل آغاج مغان تا حدود نیشابور بوده و دارالملک او
گرگان و نسلش در گرگان و استرآباد زیاد شد و در عهد غازان ، محمود خان
و نیز سابق از هزاره خاص از تومان تاجو بعد از آنکه غازان پسر تاجورا
به یاسا رسانید تومان تاجورا به قاجار مفوض کرده قاجار نهایت اعتبار را
بهم رسانید و ولایت پدرش نیز در دست او بود . و در قدیم فرزندان جلاپورا
کویانک می‌گفتند و این لغت ختائی و بمعنی خان بزرگ و پادشاه است و
میسره لشکر چنگیز خان را ایشان داشته‌اند و در رشادت و مملکت‌گیری

نهایت مشهور بوده‌اند و در عهد منکوقاآن منکسارنویان از جلایر امیر دیوانخانه بوده و آرو و بوقا پسرهای کلائی با هلاکو خان بایران آمدند و ملازم اباقاخان بودند و به تربیت اباقاخان امیر بزرگ شدند و سرتاق نویان پسر سابانویان که در زمان طفولیت ارغون خان در خراسان و مازندران امیرالامرا بود پسری داشته قاجار نام [که] نسل قاجار از اوست و ابتدای توالدو تناسل این سلسله علیه در مازندران و استرآباد و خراسان از فرزندان قاجار شده و در هر عهد مصدر جلال امور فرمانفرمائی و سپهسالاری و سرحداری بوده‌اند، و چون نوبت سلطنت صفویه شد شاه عباس ماضی از کثرت و عدت آن جماعت خائف گردید ایشان را منشعب و هریک شعبه را در صمعی از اصقاع ممالک مسکن داد. در کشف این مسأله مرحوم علیقلی میرزا اقتصاد السلطنه وزیر علوم در اکسیر التواریخ چنین نگاشته‌اند: به قولی اصل قاجار از ایلات ترکان است. ولی به عقیده اکثر مورخین این طایفه از طوایف ترک و ترکستان می‌باشند. در تسمیه ایشان باین اسم خلافت. قومی گویند از نژاد قراجار نویان پدر چهارم امیر تیمور صاحب قرانند و قراجار نویان در عهد چنگیز خان و منکو قاآن منصب امیرالامرائی داشته. چون در اترک رسم است طوایف را با اسم بزرگان آن موسوم می‌نمایند چنانکه سلاجقه با اسم سلجوق بیگ معروف شدند و نظایر، این طایفه به قراجار مشهور گشتند و از کثرت استعمال قراجار قاجار شد. طایفه دیگر گویند در نواحی ترکستان قصبه‌ای بوده موسوم به ترکستان این ایل جلیل در آن آبادی سکنی داشتند و پنج برادر بودند که در آن قوم رتبه سالاری داشتند و بزرگ آن پنج نفر قاجار خان بود، باین واسطه موسوم باین اسم شدند. چون هلاکو خان مغول بحکم برادر خود منکو قاآن مأمور به قلع قلاع ملاحظه شد این طایفه با او

همراه و از جانب او مأمور بسرحده شام شدند. پس از سلطنت مغول که امیر تیمور گورکانی استقلال یافت آن گاه بر مملکت روم غلبه کرد. نظر بقربت و ایلت این طایفه جلیله را خواست به ماوراءالنهر که موطن اصلی ایشان بود روانه نماید. چون انسی بآن مکان داشتند مایل نبودند. ولی بعضی کرها از جیحون عبور کردند و جمعی در آران و حدود گنجه و بردع ساکن شدند. چون دولت گورکانی زوال یافت و ممالک ایران بسوانح سلاطین آق قویونلو که به عقیده بعضی از همین سلسله بوده‌اند و قرا قویونلو و اوزبیکه دوچار شدند بعدها بساط سلطنت صفویه گسترده شد امیر پیر محمد قاجار با چند تن از بزرگان این طایفه علیه بشاه اسمعیل صفوی کمک و امداد خدمت نمودند. در عهد شاه عباس ماضی شاهوردی خان قاجار و محمد خان زیاد اوغلی و شاه قلی خان قاجار جدا اعلای این شاهنشاه معدلت شعار و جمعی دیگر از بزرگان این طایفه علیه مأمور به محاصره گنجه و قرا باغ شدند و نهایت شجاعت در این سفر از ایشان بعرصه ظهور رسید و گنجه را محمد خان زیاد اوغلی فتح نموده، چنانچه در تاریخ این فتح یکی از شعرای آن عهد گفته‌است: «تاریخ فتح گنجه کلید شماخی است». شاه عباس از این سلسله علیه و اتفاق ایشان متوهم گردید و محض تفرقه بعضی از این ایل جلیل را بدفع ترکان صابین خانی به قلعه مبارک آباد استرآباد فرستاد و برخی را به مرو شاهجهان خراسان و آن سرحدات روانه نمود. ولی شاه قلی خان به محل اقامت خود متوقف بود و تمکین جلاننموده، اما سالی یکمرتبه به استرآباد آمده بهمراهی لشکر استرآبادی با ترکمانیه صابین خانی کارزار می‌نمود و ایشان را قتل می‌کرد و نصرت او را بود. حاکم استرآباد از این معنی خورسند و مایل بتوقف آن سردار زورمند به استرآباد بود و تکلیف سرداری عسکر آن حدود را بآن دلیر

ارجمند می نمود و او ابا می کرد. تاسف روی شیفته جمیله استرآبادی شده حصول وصال او مایه وصول و فوز حاکم استرآباد بمطلوب گردید. از آنوقت این شهر بشرافت توطن این ایل جلیل سمت امتیاز و برتری بر سایر بلدان ممالک محروسه یافت. مرحوم حاجی معتمدالدوله در کتاب جام جم شرح این مطلب را راجع به کتاب شمایل خاقان که از مصنوعات مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام است نموده و مرحوم اعتماد السلطنه در کتاب مرآت البلدان چنین ضبط کرده اند: قائم مقام مرحوم و بسیاری از مورخین این ایل جلیل را به خانان مشرق زمین یعنی ترکستان منتسب دانسته اند. یعنی صریح گویند از احفاد چنگیز خاندان و برخی گویند با چنگیز خان هم طایفه بوده اند. بالجمله نواب معظم الیه نگاشته اند که این سلسله از گنججه باسترآباد آمده اند و اول کسی که از گنججه باسترآباد آمد شاه قلی خان بود و این در اواخر دولت شاه سلیمان صفوی اتفاق افتاد و از شاه قلی خان دو پسر بوجود آمد: یکی نواب فتحعلی خان که جده سلاطین قاجار است و دیگری فضلعلی خان که جده خوانین کبار است و پس از ارتحال شاه قلی خان پسر بزرگ او فتحعلی خان رئیس قوم و بزرگ طایفه گشت و در فتنه افغان هزار نفر سوار از اعیان قاجار باعانت شاه سلطان حسین برد و در اصفهان بشاه سلطان حسین پیوست و زحمت او بجهت آنکه او را نزد شاه سلطان حسین متهم نمودند که خود مدعی سلطنت است مجهول ماند و ملاباشی و حکیم باشی که در قلب شاه رسوخ داشتند پیوسته از او سعایت کرده و می گفتند افغان دشمن خارجی و غریب است می توان چاره او نمود. ولی به فتحعلی خان که هزار سوار از خود دارد و بی اذن باصفهان آمده اطمینان حاصل نمی توان کرد. تا شاه ساده لوح را این کلمات واهی مقبول افتاده شمیر جهانگشا را باو عنایت کرده اذن انصراف داد و

آن شمیر جهانگشا در سلسله قاجاریه بشکون و میمنت معروف است. القصه رفتن چنان لشکر را افغان از نتایج اقبال خود دانستند و الحق چنان بود و آخر الامر نواب فتحعلی خان باز از صدق نیت خود اخلاصی که به صفویه داشت وقتی که شاه طهاسب ثانی بطهران آمد بخدمت او شتافت و خدمتها کرد و بهمراهی او بخراسان رفت و در خراسان وجود او را نادر شاه محل کار خود می دانست و در نزد شاه طهاسب وسوسه کرد و حکم به قتل او صادر و در چهاردهم صفر سنه ۱۱۳۹ هجری در دور مشهد مقدس به دست مهدی بیگک نامی به تحریک نادر شاه و اجازه شاه طهاسب بدرجه رفیعه شهادت رسید و در مزار فیض الانوار خواجه ربیع در سن ۴۰ و دو سالگی مدفون گردید.

مرحوم اعتماد السلطنه می نویسد: مطابق نگارش مرحوم وزیر علوم اعتضاد السلطنه و بعضی از مورخین دیگر بعد از ارتحال شاه قلی خان سه پسر از او عرصه این مملکت را مزین داشتند: اول فضلعلی بیگک، دوم نواب فتحعلی خان، سوم مهرعلی بیگک. بعد از رحلت شاه قلی خان حاکم استرآباد با میرزا احمد قزوینی با بعضی منافقین قاجار اتفاق کرده غفله این هر سه را گرفتند. نواب فتحعلی خان که در رشادت از آن دو پیش بود از حبس فرار کرده بمیان ترکمانیه پموت رفت. آن دو برادر مقتول طایفه آشاقه باش شدند و ایل ترکمانیه خاصه پموت کمر خدمت نواب فتحعلی خان را بر میان بستند و پس از چندی نواب طاب ثراه با مدد ترکمانیه مسطوره قلعه مبارک آباد استرآباد را متصرف شد و کشتگان برادر را به قصاص کشت و آن حدود را منظم کرد تا وقتی که شاه سلطان حسین در اصفهان محصور محمود غلجائی افغان گردید در این حال نواب فتحعلی خان نظر به رعایت مودت و حقوق آن

خاندان بالشکری جرّار باصفهان آمده باافاغنه گرم کارزار شده برخی را دستگیر و زمره‌ای را مقتول نمود. نزدیکان شاه سلطان حسین آن شاه را خایف نموده آن شاه ساده لوح عذر نوّاب معظم را بخواست و آن بزرگوار باسترآباد روان و افغان بر شاه سلطان حسین غالب آمده اورا مقتول نمودند و جور افاغنه عام و بعد از تصرف اصفهان و قم و کاشان به ری آمده بنای تعدی را نهادند. اهالی ری ملجائی جز نوّاب فتحعلی خان ندیده به استعانتش تمسک جستند. آن بزرگوار با لشکر جرّار بر سر این طایفه آمده ایشان را مخدول کرد و معروض او شد که شاه طهاسب ابن شاه سلطان حسین که قبل از استیلای افغان برای طلب امداد به آذربایجان رفته بود اینک حکمرانی گیلان می نماید نوّاب فتحعلی خان بملاقات او نهضت فرموده بین راه مسموع گردید که شاه طهاسب از نوّاب معظم الیه آزرده است که چرا درست بقلع افاغنه نپرداخته و خیال مخاصمت دارد. نوّاب طاب ثراه عطف عنان بجانب استرآباد کرد. شاه طهاسب بمحاربه نوّاب مستطاب شامخ الالقاب شتافت و در حدود اشرف جنگ در گرفت و شاه طهاسب در میان قتال دستگیر شده و اورا نزد نصف انتساب آوردند. معظم الیه اورا معزز و مکرم داشته تاج سلطنت بر سرش نهاده و پادشاهی اورا باو داد و بارها باافاغنه جنگ و غلبه کرد و نظر باین زحمات شاه طهاسب نوّاب مستطاب را امیرالامرا لقب داد و دولت شاه طهاسب اندک قوام گرفت و با امنای دولت به تسخیر ارض قدس شتافت. در این حال نادر شاه افشار که از افشاریه و ساکن قصبه ابیورد اندک مرتبتی در آن حدود حاصل کرده بود بخدمت شاه طهاسب رسید. چون نوّاب فتحعلی خان باصابت رأی احوال را دیگرگون دید بخیال انصراف به استرآباد

افتاده بعنوان اینکه در حوت مراجعت می نمایم اجازه می طلبد و نادر شاه و سایر اعیان از رشک و حسدی که برشاهت آن بزرگوار داشتند قبل از انصراف بدست مهدی نامی روح پاکش را بملکوت اعلی گسیل نمودند. ولی از قراری که در تاریخ جهانگشای نادری مسطور است شاه طهاسب راضی باین امر نبوده چنانکه در وقتی که در قتل نوّاب شهید سعید نادر شاه با شاه طهاسب سخن می راند جوابی که شاه طهاسب داد عین عبارت میرزا مهدی خان صاحب جهانگشا این است که قتل وی بارسم انصاف منافی است، همان حبس و قید اورا کافی است. برخی هم براینند که خود شاه طهاسب اجازه داده. از آن بزرگوار دو پسر نامدار زینت بخش عالم بود. سلطان محمد حسن شاه و محمد حسین خان. در روضة الصّفای ناصری که از مصنفات مرحوم رضاقلی خان امیر الشعرا متخلص بهدایت است مسطور است که در سنه ۱۰۲۰ که شاه عباس بماندران و استرآباد سفر کرد قلعه مبارک آباد را در گرگان جلو ترکانه بساخت و این ایل جلیل را در آنجا مقام داد و قلعه مزبور چندان گنجایش نداشت و کوچک بود. ایل نبیل از قلعه خارج شده در دو قسمت قلعه منزل نمودند. آنهایی که در طرف بالای قلعه بودند به یخاری باش مشهور و آنهایی که در پائین بودند به اشاقه باش معروف گشتند. بالجمله از شهادت نوّاب فتحعلی خان طاب ثراه بجهت کینه‌ای که باین ایل جلیل داشت پست پایه‌ترین مخلوق را حاکم استرآباد ساخت و او زمان بیگ پسر محمد حسین خان بود که بحکم رضاقلی میرزا پسر نادر شاه، شاه طهاسب را شهید نموده بود و غرض نادر از این حکومت صدمه رسانیدن باولاد سلطان شهید بود و در سنوح این حوادث خان جلیل الشان محمد حسن خان پسر

نواب فتحعلی خان توقف خود را در استرآباد مصلحت ندیده به دشت ترکمان نهضت فرما کرد و در آنجا قشونی از دولتخواهان حقیقی جمع فرموده اغلب ولایات ایران را بعد از فوت نادر شاه مسخر فرمود و اینکه حاجی لطفعلی بیگ بیگدلی متخلص به آذر تذکره موسوم به آتشکده در آخر کار نادر و شورش ولایات نوشته « قاجار به استرآباد نیز بنای سرکشی گذاردند » اشاره بمقدمه این مطلب است . و بالجمله وقتی که احمد خان ابدالی به تسخیر مازندران و بعضی بلاد که بشرف تبعیت خان والا شأن مشرف افتاده بودند باین حدود لشکر کشیده نواب عظیم الشان محمد حسن خان متوجه دفع او گشته منزه و همراهان او را شکستی فاحش داده و در سنوخ این غائله کریم خان زند را موقع بدست آمده فارس را تصاحب نمود نواب مستطاب مبرور بعد از هزیمت دادن قشون احمد خان و آزاد خان افغان از استرآباد و مازندران و آذربایجان تجهیز لشکری نموده به قصد کریم خان حرکت فرمودند و او را از اصفهان دوانده در قلعه شیراز محصور و متحصن کردند و هشت هزار ساخلوی در اصفهان گذاردند و در سنه ۱۷۱ هجری با سی هزار نفر سوار رو بشیراز نهادند و محاصره مذکور اتفاق افتاده مدت آن بطول انجامید ، بعضی از اقوام آن شهریار بوعده های دلفریب کریم خان دست از صدق خدمت برداشته بنای تفتین را میان سرداران آن سلطان نهاده و قشون بآن آراستگی بواسطه فساد مفسدین متفرق گردیدند و شیخ علی خان از جانب کریم خان تا مازندران این قشون را تعاقب و جمعی از دوستان آن سلطان را دستگیر و خود سلطان محمد شاه بدست سبزی بیگ نابکار شهید گردیده فرزند ارجمندش آقا محمد خان قصد شیراز نموده تا فوت کریم خان آنجا

اقامت داشت و کریم خان ظاهراً نهایت احترام از نواب معظم الیه منظور می داشت و در اغلب امور دولتی با آن یگانه دانشمند مشورت می کرد و رأی صایبه او را پیشنهاد و سرمشق حرکت و سکون خود نموده بکار می بست و فواید می برد و در آن زمان در استرآباد اغتشاشی حاصل و خبر این اغتشاش به کریم خان رسید و کریم خان انتظام آن حدود را به عهده حضرت آقا محمد خان موکول و فرمان خلعتی او را فرستاده بحضور طلبید . همینکه آقا محمد خان به حضور آمد میرزا جعفر وزیر کریم خان که از این فقره بی خبر بود در رسید و مسأله را پرسیده همینکه آگاه شد رو بحضرت آقا محمد خان نموده و گفت « رفقی رفقی که دیگر تکی بینم ». کریم خان از این سخن بخمال افتاده جوایب حقیقت شد . میرزا جعفر خان اظهار داشت که رفتن آقا محمد خان همان و پادشاه شدن همان لهذا آن خلعت و فرمان را پس گرفتند . آورده اند که بعد از فوت کریم خان و پادشاه شدن آقا محمد خان میرزا جعفر را بحضور آن شاه جلالت دستگاه آوردند . شاه فرمود میرزا جعفر اگر چه چند سال سلطنت مرا عقب انداختی ولی به ولی نعمت خود خیانت نکردی و راست گفتی به تو اذیت نمی رسانم . اما در این ممالک اقامت مکن . مبادا وقتی از زحمت چندین ساله یاد کنم و بر من گران آید و قصد تو کنم و در اوقات سلطنت کریم خان حسینقلی خان که معروف به جهانسوز شاه که والد ماجد خاقان کشورستان فتحعلی شاه قاجار نورالله مضجع و برادر صلبی و بطنی آقا محمد خان در مازندران و دامغان حکمرانی می کرد و بالشکر کریم خان مصاف می داد و در یکی از غزوات شربت شهادت نوشیده و هفت برادر دیگر جز جهانسوز شاه حضرت آقا محمد خان داشتند که در خردسالی

در گذشته‌اند : جعفر قلی خان، مصطفی قلی خان، علی قلی خان، مهدی قلی خان، عباس قلی خان، رضا قلی خان، مرتضی قلی خان . خاقان صاحبقران در سنهٔ هزار و صد و هشتاد در دامغان در عمارت معروف به «مولود خانه» به تولد مبارک عالم‌را مزین فرموده پس از فوت والد ماجدشان جهانسوز شاه با اهل بیت آن مرحوم به فارس نزد حضرت آقا محمدخان رفتند . بالجمله آقا محمد خان پس از فوت کریم خان از شیراز معجلاً به اصفهان و از اصفهان بهری انتهاض فرموده در قریهٔ جمال آباد ورامین با رؤسای یخاری باش و اشاقه باش عهد و میثاق مؤکد نمودند که سلطنت از طایفهٔ اشاقه باش و وزارت و سرداری یخاری باش را باشد و به استرآباد تشریف فرما شدند و بر سریر شهر یاری جلوس فرمودند و چند سال با بقیهٔ السیف زندیه مصاف دادند . بمالکک محروسه را مصفاً از شوائب و مهد امنیت و معدلت نموده و تخمیناً از هزار و دویست هجری دارالخلافة ناصره پای تخت و مقر سلطنت سلاطین با تاج و نگین قاجاریه شد . کریم خان زند در سه شنبه سیزدهم صفر هزار و صد و نود و سه در شیراز وفات کرد و حضرت آقا محمد خان هفت روزه از شیراز به حضرت عبدالعظیم وارد شدند . چهارشنبه ۲۱ که نوروز سلطانی بود در حوالی طهران جلوس فرمودند و هیجده سال و دو ماه سلطنتشان بود . در شب شنبه بیست و یکم شهر ذیحجه الحرام هزار و دویست و یازده در قلعه شوشی بدست صادق نام فرآش خلوت شهید شدند و جسد مبارکشان را در قلعه شوشی امانت گذاردند . صاحب منتظم ناصری چنین ضبط کرده‌اند : «پس از جلوس اعلیحضرت خاقان کشورستان بر تخت خاقانی و اریکه سلطنت در سنهٔ ۱۳۱۲ حسین قلی خان عزالدین لوی قاجار به حمل نعمش شاه شهید سعید نورالله مضجع که در شوشی امانت گذارده شده بود مأمور گردیده جسد مظهر

آن شهر یار عظیم الاقدار را به دارالخلافة آوردند . هنگام ورود حضرت خاقان جمیع شاهزادگان و امرا و اعیان و علما و معارف با لباس سیاه تا یک منزل دارالخلافة نعش را استقبال کردند و در حضرت عبدالعظیم علیه السلام امانت گذاشتند و شرایط فاتحه خوانی و خیرات و مبرات کامل بعمل آمد . بعد از آن به همراهی محمد علی خان قوانلوی قاجار و ابراهیم خان عزالدین لوی و ملا مصطفی قشه و میرزا موسی منجم باشی گیلانی و جمعی قراء و سایر لوازم و تهیه تمام آن نعش شریف را بطرف عتبات عرش درجات حرکت دادند . روز ۲۳ شهر رجب ۱۲۱۲ در نجف اشرف در محلی خاص مدفون شدند . تولدشان در استرآباد روز یکشنبه بیست و هفتم محرم هزار و صد و پنجاه اتفاق افتاد و از عمرشان پنجاه و شش سال گذشته بود ، انتهی . . .»

مرحوم مغفور شاهزاده حاجی معتمد الدوله در کتاب جام جم فرموده‌اند که : « در شوال المکرم هزار و دویست و ده هجری حضرت آقا محمد شاه به سمت استرآباد و گرگان روان شدند . طوایف ترکمان را تاخت و تاز کرده از دهنهٔ قراستخ به خراسان روان گردیدند . کُل سران خراسان به تلثم عقبه همایون او شتافتند و شاهرخ شاه اعمی را جناب میرزا مهدی مشهدی بحضور آورد و در خراسان تشریف داشتند که خبر قزل ایاغ و قلعهٔ گرجستان به سمع شریف ایشان رسید . دفع و رفع آن طایفه را اهم دانسته مراجعت کردند و فصل زمستان در طهران به تهیه لشکر پرداخته در اواسط ذیقعه الحرام دویست و یازده هجری به جانب گرجستان رایات همایون به حرکت آمد . پس از فتح آن حدود در قلعه شوشی در شب شنبه بیست و یکم ذیحجه الحرام سنهٔ ۱۲۱۱ هجری به دست صادق نام فرآش خلوت شهید شدند و لفظ «تاریخ» تاریخ اوست ، و حاکم قرا باغ ابراهیم خلیل خان جوانشیر که از اکابر

آن ولایت است از شدت باس آن پادشاه روگردان شد و پس از شهادت ایشان خاقان مغفور عنایت کرده وحشت او را به راحت و اطمینان مبدل ساختند و صبیۀ او را به عقد ازدواج خود در آوردند . القصه ولادت آن پادشاه قهّار در روز یکشنبه بیست و هفتم محرم الحرام هزار و صد و پنجاه و پنج در قصبه استرآباد اتفاق افتاد و از عمر شان پنجاه و شش سال گذشته بود ، انتهى ... »

نگارنده عرض می کند همان قصبه استرآباد از اقبال بی زوال این اعلیحضرت اقدس شهریار و مسند آرای اورنگ کیان ، فخر سلاطین باستان ، منبع عدل و امان ، وارث ملک سلیمان ، خسرو در یادل گردون احتشام ، داور خورشید چتر بهرام انتقام ، حامی بلاد اسلام ، حافظ ملت احمدی ، مظفردین محمدی ، صاحب اورنگ و سر بر خسروی ، خسرو بی نظیر ظل الله فی الارض السلطان ابن السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان مظفّر الدین شاه قاجار لازالت مد ظلّه العالی إلى ایوم القرار بحمد الله که مأمول از تنگنای اندیشه و گمان بساحت تحریر و بیان آمده و امروز از بلاد معظم ایران محسوب می شود . امید است عزم راسخ این دستور معظم با فروشان و بوذرجمهر دوران اعنی حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد افخم امین اعظم والا شاهزاده آزاده بی همال ملک خصال عین الله وله صدر اعظم مملکت ایران روحی فداه که به نهایت برای ترقی و پیشرفت امور سیاسی این مملکت و مهام جلیله دولتی و ملتی و تفتیح دوائر علمی مجاهدات شخصی دارند و با پادشاه دل آگاه در حفظ بیضه اسلام و ترقی مملکت و حفظ ناموس و برقراری امور تمدن و استواری بنیان انسانیت و اساس مدنیت آن سرزمین بیشتر از پیش ترقی کند .

در سنه هزار و سیصد و بیست و بیست و یک که امر ایالت و فرمانفرمائی مملکت استرآباد بکف با کفایت حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد امین اعظم والا شاهزاده حاجی سیف الدوله روحی فداه موکول بود این چاکر را از وزارت جلیله جنگ برای مستخدمی قشون استرآباد و سمت آجودان باشی گری آنجا خواستند . وزارت جلیله جنگ این چاکر را مأمور فرموده پس از ورود به استرآباد به عتبه بوسی استان مبارک آن ایالت مفتخر و چاکر را مخلص و برتبه نایب الایالگی سر بلندم فرمودند . یکسال تمام امورات آن ولا راجع به چاکر [بود] و بحمد الله تعالی هر خدمتی که رجوع فرمودند از عهده بر آمده دو ماهه مرخصی گرفته به دار الخلافه آمده مجدداً احضار فرمودند و داروغبی گوکلان را به افتخار چاکر خواستند . حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد افخم اعظم والا آقای سپهسالار اعظم روحی فداه فرمان چاکر را صادر و اجازه فرمودند . مجدداً به استرآباد رفته پس از ورود ایالت کبری تمام خوانین گوکلان را احضار و دستور العمل و تکالیف لازم را فرمودند و امر حکومت آنجا را به چاکر مرجوع و مخلص و تمام خوانین گوکلان هم به خلاع فاخره سر بلند شده از راه صحرا به سمت گوکلان رفته و مأموریت خود را به اندازه ای که پیشرفت داشته انجام داده و میزبانی و تعداد نفوس و توضیح مراتع و مزارع هر طایفه و قرار آسایش مواشی و حدود و سامان هر طایفه را مشخص کرده و به تعلیمات نظامی سوار گوکلانی پرداخته و هیأت لباس آنها را به شکل « جکیّت » خیوه و نظام قرآق مرتب نموده متفقاً به گنبد قابوس وارد [شده] چند روزی در گنبد توقف کرده امورات سوار را منظم و آنها را دعوت به گوکلان داده خود از راه صحرا وارد استرآباد شده به ترتیب این جغرافیا پرداخته و نجبه سیفیه موسوم ساخت . امید از مکارم اخلاق بزرگان آنکه

این اوراق نامقبول را به نظر دیده قبول و چشم از معایب و فضاحت و عدم فصاحت آن پوشیده دارند .

شهر استرآباد

شهر استرآباد پانزده هزار سکنه دارد . در روی نقطه‌ای واقعست که در نزدیکی راههای خزر راست از ایران و توران . طول شرقی آنجا ۳۶ درجه و سی و پنج دقیقه ، عرض شمالی سی و شش درجه و چهل و چهار دقیقه . شهری حصین و در قدیم موطن و موقف ایل جلیل قاجار و وقتی دارالاماره رؤسای آن سلسله جلیله بوده . میدان توپخانه جدید و دیوانخانه مطولی [دارد] که شباهت تام به دیوانخانه تخت مرمر دارالخلافه دارد که در زمان شاهنشاه سعیدشید آقا محمدخان نورالله مرقد در سال هزار و دوست و شش بنا نهاده شده است . اراضی او مثمر و حاصلخیز ، دشتها مانند محیطی از سبزه . کوهها و تپه‌های نزدیک شهر مستور از جنگلهای انبوه ، هوایش رطوبی ، در فصل تابستان هوا قسمی متعفن و سوزانست که واقعاً حالت کوره یا گرخانه دارد . پشه‌های گزنده و مگسهای زننده استرآباد معروفست .

دو رشته قنات در خارج شهر است که آبش داخل شهر شده و مردم مشروب می‌شوند . یکی «آب سرخواجه» که معروف به «چهل دختر» است ، و دیگری رشته قناتی است که از وسط شهر می‌آید و متعلق به محله «سرچشمه» و غیره است . آب رودخانه‌ای هم از سمت «زیارت خسرو» می‌آید و از طرف «دروازه بسطام» داخل شهر می‌شود و این آب موقوفه شرب اهالی استرآباد است .

جهت ناسلامتی میاه

در فصل تابستان آشامیدن این آبها به واسطه اینکه به شلتوک زارها می‌اندازند و آنها را مشروب نموده بعد به مجراهای شهر می‌افتد چندان صورت سلامتی ندارد و مخصوصاً به اهل اردوی نظمی و مأمورین و متوقفین ارگ دولتی با آن گرمای فوق‌الطافه نهایت سخت می‌گذشت . حضرت مستطاب اشرف والا حاجی شاهزاده سیف‌الدوله حکمران استرآباد و بموت و گوکلان دامت شوکته از کیسه فتوت خودشان آب انباری بزرگ و عمیق در سمت غربی «میدان توپخانه» ساخته‌اند که مأمورین دولتی و متوقفین اردو آسوده باشند . سبک‌تر و سلامت‌تر این میاه «آب سرخواجه» است که مشهور است . اراضی آنجا به قدری قابل و حاصلخیزست که هر چه بکارند خوب عمل می‌آید . ولی محصول کالی ولایتی جو و شلتوک و پنبه و کنجد و گندم است و از هر قبیل مرکبات در خانه‌ها کاشته‌اند که نهایت امتیاز دارد و نی‌شکر هم خوب عمل می‌آید . در جنگلهای استرآباد چوبهای گردوی قوی و یک نوع چوب سرخی که معروف به «سرخه» است زیاد است که برای «میل» نهایت امتیاز را دارد ، و یک نوع درختی است موسوم به خرمال دو - در بعضی از جنگلهای استرآباد است میوه می‌دهد و آن میوه شیرینی است که از شیر می‌پزند و می‌خورند و درخت شمشاد و آزاد هم یافت می‌شود .

محیط شهر استرآباد

محیط شهر استرآباد سابقاً دارای برج و باروی محکم و خندقی عمیق بوده که رفته رفته برج و باروها خراب و خندقها منهدم و آثار قدمتش معلوم است .

چهار دروازه خراب دارد : دروازه پشت بسطام ، دروازه فوجرد ، دروازه مازندران ، دروازه چهل دختر .

شهر استرآباد منقسم به سه محله و هر محله مرکب از چند گذر : محله نعلبندان، محله میدان، محله سبزه مشهد . تمام محلات و کوچه ها سنگ فرش و شهرست مزین و آباد و دارای ابنیه عالی و اغلب از بناها با آجر و الوارهای قطور بنا شده است که نهایت مستحکم و پوشش تمام بناها از چوب و روی آنها را با سفال پخته بطور مازندران و گیلان به ترتیب مخصوص پوشانده اند که هر چه ببارد از ناوهای سفالین می ریزد .

و شهر استرآباد دارای مساجد و مدارس عالی و حمامهای محکم و کاروانسراها و بازار چندیست .

مساجد

مسجد جمعه ، مسجد میخچه گران ، مسجد دباغان ، مسجد میر کریمی ، مسجد گلشن ، مسجد بنگشیا .

مدارس

مدرسه آقا محسن ، مدرسه سادات ، مدرسه حاجی محمد صالح ، مدرسه حاجی محمد تقی خان ، مدرسه دارالشفاء ، مدرسه حضرت مستطاب اشرف ارفع والا آقای امیرخان سردار سپهسالار اعظم دامت شوکت . این مدرسه از مدارس قدیم و متعلق به مرحوم حاجی ملارضا بوده بواسطه نداشتن موقوفه بکلی ویران و خراب بود . آقای سپهسالار اعظم در زمان حکومت ثانوی استرآباد و شاهرود و بسطام و سمنان و دامغانشان

در سنه ۱۳۱۲ نام نیکی باقیات صالحات برای خودشان گذارده از کیسه فتوت و غیرت خودشان اقدام به ساختن این مدرسه فرموده در نهایت استحکام و شکوه این مدرسه را ساخته به فکر موقوفه آنجا توجه فرموده سه دانگ و نیم ملک او جابن را ابتیاع و تیمچه و دکاکین چندی هم ساختن کرده و موقوفه مدرسه قرار داده اند و امروز این مدرسه دایر [ست] و طلاب این مدارس بانهایت فراغت خاطر مشغول تحصیل هستند .

نام نیکو را حکیمان عمر ثانی گفته اند

این ذخیره بس تورا کالباقیات الصالحات

تکایا

تکیه پاسرو ، تکیه نعلبندان ، تکیه میخچه گران ، تکیه سبزه مشهد ، تکیه سرپیر معروف به عباسخانی ، تکیه دوشنبه ، تکیه دروازه نو ، تکیه عباسقلی ، تکیه بنی کریمی .

بقاع متبرکه

امامزاده نور درگذر سرچشمه که جزو محله سبزه مشهد است ، امامزاده قاسم در محله میدان ، امامزاده ابراهیم در گذر باغ پلنگ که جزو میدانست ، بقعه سرپیر که جزو محله سبزه مشهد [ست] و مردم اعتقادی کامل دارند ، امامزاده عبدالله در بیرون دروازه فوجرد ، بقعه خواجه خضر بیرون دروازه مازندران .

کاروانسراها

کاروانسرای حضرت اقدس والا آقای سپهسالار اعظم ، سرای حاجی

غلامرضا ، سرای حاج سید ابراهیم ، سرای دو درب ، سرای حاجی محمد تقی خان ، سرای کلانتری و غیره ، سرای حاجی آقا محمد ، تیمچه جدید حاجی امین دارالضرب که پستخانه دولتی هم آنجاست .

حمامها

حمام علی خان آقای قاجار ، حمام خاله قزی ، حمام مهدیقلی خان ، حمام کاسه گران ، حمام دروازه نو ، حمام کفش دوزان ، حمام چشمه ، حمام دباغان ، حمام سرپیر ، حمام میخچه گران ، حمام قاضی ، حمام جدید امین دارالضرب که مثل حمامهای خوب دارالخلافت است ، حمام شاه .

ابنیه عالی دولتی

میدان توپخانه و انبار توپخانه و قورخانه در جلو دیوانخانه واقعست و بقدر گنجایش دویاطری توپخانه انبار و اطاق و بالاخانه ساخته شده ، چنانچه جزئی تعمیری بشود بر روح و صفای باغچه توپخانه و آسایش حال توپچی افزوده خواهد شد .

تلگرافخانه در سر در عالی قاپو واقع و مشتمل بر سه اطاق و دو ایوان از یک طرف به میدان توپخانه و از طرف دیگر به حیاط دیوانخانه منظر دارد . انبار ذخیره مبارکه در داخل دیوانخانه در جنبه عالی قاپو واقعست . حیاط دیوانخانه شباهت تامی به دیوانخانه دارالخلافت [دارد] و ایوان رفیع و اطاقهای تحتانی و فوقانیش بعینه به ایوان تخت مرمر می نماید . ستونهای این ایوان از چوب چنار و به شکل هشت است و سنگهای ازاره از سنگ مرمر و نقاشی است .

باغهای در پشت دیوانخانه است که از آنجا به عمارت کلاه فرنگی و دیوانخانه دیگر و حیاط نارنجستان و عمارت سلیمانخانی و اصطبل می رود . این عمارات تماماً مسکون و معمورند و جناب علاءالدوله تعمیری بسزا در زمان حکومتشان کرده اند . عمارت کلاه فرنگی که از بنای مرحوم سلیمان خان صاحب اختیار بود حضرت والا شاهزاده حاجی سیف الدوله بعضی تصرفات فرموده و توسعه از دو سمت در اطاقهای تحتانی و فوقانی داده و دو اطاق تحتانی و فوقانی بنا و متصل به آنها نمودند و امروز مانند قصور جدید عالی است و حمام مختصری هم مرحوم شاهزاده جهانسوز میرزا امیر تومان در سمت شرقی همین باغ کلاه فرنگی ساخته اند که امروز جهت حکام دایر است و از آب اتصالی کلاه فرنگی مشروب می شود .

گذشته از ابنیه دولتی باغ و عمارت قونسولگری است که در محله نعلبندان واقع است [و سابقاً متعلق به حضرت اشرف آقای سپهسالار اعظم بود . این عمارت مشتمل بر تحتانی و فوقانی و نظیر ابنیه و قصور ممتاز جدید است . باغ معروف به کارگذاری که موقوفه و متعلق به ورثه حاجی محمد تقی خان است بنای قابل ندارد . باغ آب اتصالی دارد . دیگر باغ و عمارت میرزا جعفرخان منشی قونسولگری است که به وضع جدید ساخته شده ، و از این قبیل بنا بسیار است .

دکاکین

شهر استرآباد تقریباً دارای پانصد باب دکان متفرق است ، ولی وضع اصناف آنجا مثل دارالخلافت منظم و مرتب نیست که هر کس داد و ستد معینی داشته باشد . محل بیع و شرای ترکان و اطراف ولایتی است .

تجارت

وضع تجارت استرآباد بر چند قسم است. تجار استرآباد اغلب با موت مبادله و معاوضه جنسی می نمایند: قندو چائی، تنباکو، شالی، برنج. بعضی قاش روسی می دهند و در عوض گندم، جو، کره، نمک اسب، آقاری، قالیچه، خورجین، گلیم می گیرند و بعد خودشان به اقتضای صرفه تجارتنی هر کجا مقتضی دانند می فرستند. با اغلب ازدهات و رعایا هم معاوضه دارند. شالی و پنبه و کنجد پیش خرید کرده جنس و غیره عوض می دهند. کلیتاً داد و ستد تجار استرآباد با تجار مسیحی است که در بندر جز هستند، و بیشتر تجارت تجار مسیحی با تجار استرآبادی تجارت پنبه و پوست و کنجد و شالی و برنج است، و اول کسب تجار داد و ستد قندو چائی و شکرو همه قسم پارچه های روسی و خرازی و بلور آلات است.

صنایع

نمد را خوب می مالند، و ده کارخانه صابون پزی و روغن کنجد گیری دارد. و صنایع معمولی ولایتی نجاری، خراطی، خیاطی، کفش دوزی و غیره و غیره به فراخور حال دارند. از منسوجات در شهر بی نصیبند. آلیجه، رامیان و سرخونکلا بر سایر دهات نفوق دارند.

اوزان و کیل

استرآباد و نواحی آنجا اوزان و کیل دریک حکم نیست. من معموله شهر تقریباً معادل دو من و ده سیر تبریز است که نودسیر باشد و خروار

معموله آنها نود من تبریز است. در اوزان و کتول پنج من تبریز را یک من گویند و بیست من آن سنگ را خروار نامند که معادل به صد من تبریز است. در صحرای یموت کیلشان «چناق» است. چهل چناق یک بار است. گندم و جو را از چناق می فروشند. امتحان شده هر بار کمتر از چهل و پنج من گویا نیست، بیشتر شاید.

تقسیم بلوکات و قصبات و نواحی صحرای یموت

خلق مضافات استرآباد را بر دو گروه می نامند: یکی «ولایت» و دیگری را «یموت» گویند. ولایت اهل شهر و بلوکات و قصبات و نواحی را گویند و در زیر بناها و کومه ها زندگانی می کنند. یموت در صحرا و کنار رود گرگان در آلاچیق تعیش می نمایند. اگرچه تعداد نفوس صحیح جدیدی نشده است بنا بر تخمین و تحقیق که شده است تقریباً جمعیت کلیتاً بلوکات و قصبات و نواحی سی هزار متجاوز است و جمعیت یموت در موقع خود بیان می شود. بلوکات استرآباد به ترتیب تقسیم ولایتی به هفت بلوک و نیم قسمت شده است: شاهکویین و ساورین، استرآباد رستاق، سدن رستاق، اوزان، دهات ملک، کتول، فندر سک.

قسمت شاهکویین

بالا شاهکو، پائین شاهکو، ساور علیا، ساور سفلی، تاش بالا، تاش پائین، جزء عمل شاهکو و کلانتر از طرف ایالت فرستاده می شود. شاهکو بیلاق استرآباد است. هوایش نهایت سرد، چشمه سارهای فراوان دارد و دامنه شاهکو و نواحی آن به بیلاقیّت معروف و سرچشمه

آب رود نکا از دامنه کوههای شاهکو جاری در حوالی نوذرآباد از سمت جنوب وارد بحر خزر می شود و همه قسم شکار از قبیل آرقالی ، خوک ، گاو کوهی ، بز ، آهو ، کبک ، تپسو و بعضی حیوانات درنده هم در جنگلها یافت می شود .

تمول اهالی شاهکو گوسفند است . روغن و پنیر شاهکو تعریفی است . گلیم را خوب بافند و نج از شاهکو و زیارت که از بیلاق است به استرآباد آورند ، و زراعت آنجا بواسطه سردی هوا دیر بدست می آید ، و طبعه آنها تقریباً شبیه به تلفظ شاهرود و بسطامی است ، و دادو ستد آنها روغن و پشم است .

قسمت استرآباد رستاق

این قسمت هم به کلاتتری از طرف ایالت سپرده می شود . اوزینه ، فوجرد ، محمدآباد ، مریم آباد ، کماسی ، جعفرآباد ، آلوکلا ، اتراچال ، جلابی ، کریم آباد ، سلطان آباد ، ولیک آباد ، علی آباد ، فیض آباد ، سیاه تلو ، جلین ، اوجاتوپ ، معصوم آباد ، شغال آباد ، مرزبان کلا ، سرخونکلا ، مؤمن آباد ، حیدرآباد ، نوده ، شمس آباد ، ترنگ تپه ، نصرآباد ، نومل ، آهنگر محله ، دودانگه . در تمام این دهات شالی کاری و خشکه و پنبه کاشته می شود .

قسمت سدن رستاق

این قسمت هم بعهده کلاتتری مرجوع می شود : سدن ، انجیل آب ، اوجابن ، زنگی محله ، سعدآباد ، کهو ، قلندر محله ، آزاد محله ، هاشم آباد ، لمسک ، ورسن علیا ، ورسن سفلی ، لادوین ، حیدرآباد ، چالکی ، صید

میران ، حاجی آباد ، اسپو محله ، کفگیری ، سرکلای جلو ، شوشک ، یساقی ، پیشین کلا ، شاده ، دنگلان ، شوریان ، نامن ، زیر باد محله ، قاسم آباد ، مفید آباد ، گرجی محله ، الوار ، چهارده ، النگ ، مهتر کلا ، کرد محله ، بالا جاده ، کلامو ، چغرا ، میان دره ، سرکلای خرابه شهر ، قلعه محمود . جمع خالصه دیوانی استرآباد بیشترش از جمع سدن رستاق بعمل می آید ، مخصوصاً از سدن و کرد محله و قلعه محمود . کرد محله قصبه سدن رستاق و دارای دکاکین چند و دو حمام و مسجد است و تقریباً شش هزار نفر سکنه دارد . ملکش خالصه و اربابی است . کلیه اراضی سدن رستاق بسیار قابل و حاصلخیز و زراعتش شلتوک و پنبه و جو و گندم و ماش و غیره است . هوایش در بعضی جاها از شهر استرآباد گرمتر ، اغلب بنایش باچوب و بیشتر رعایا در کومه زندگانی می کنند . کومه بنائی است از چوب برپا می کنند و دور او را از چوب و ترکه باشاخهای مو پیچیده و روی او را گیل مالیده و پوشش آنها از گالی که چکن باشد پوشانده و ابدآ آب ریزش ندارد .

قسمت انزان

کارکنده ، باغو ، سوته ده ، کلغرا ، سرتاق ، سر محله ، ولفرا ، جز ، دشتی کلا ، وطن ، استینوا ، جفاکنده ، مرنگ ، نوکنده ، بنفشه تپه ، لیوان ، تلور ، هشتیکه ، بندر معروف به کناره گز در نیم فرسنگی جز و در چهل کیلومتری استرآباد سمت مغرب واقع است و تجار آرامنه در آنجا زیاد و همه قسم اسباب خرازی و آهسته روسی و آرد حاجی طرخان و قندو شکر و انواع مشروبات و غیره دارند که با تجار استرآباد با پنبه و پوست و کنجد و برنج و پشم و نقد داد و ستد می کنند و بازارشان رواجی دارد و اغلب بیوت هم

آنجا بیع و شری دارند . چهار دانگ بندرجزرا حاجی حسین آقای امین دارالضرب از ورثه مرحوم میرزا عبدالله خان سردار امجد خریداری کرده و دو دانگ دیگر اربابی است .

قسمت دهات ملک

میر محله ملک حضرت مستطاب اشرف ارفع والا شاهزاده سپهسالار اعظم دامت شوکتہ ، ده معتبر دارای حمام و مسجد ، و دروازه آجر دارد و اطرافش جراس است که خندق باشد . برنج امیری استرآباد معروف و از میر محله عمل آید که بر سایر برنجها تفوق دارد و قراول زیاد دارد . میان آباد ، قلی آباد ، تنی آباد ، نوده ، جعفرآباد ، ابراهیم آباد خرابه ، گناره .

قسمت کتول

علی آباد ، محمد آباد برفتان ، پیچک محله ، جنگل ده ، مزرعه ، قوش کُری ، و دهات متفرقه فراوان دارد .

قسمت فندرسک

در تقسیم بلوکات استرآباد ذکر شد که بلوکات استرآباد از حیث خاک و جمعیت ترتیب تقسیم ولایتی به هفت بلوک و نیم قسمت و تخمین کرده اند . چهار بلوک و نیم شاهکوین و ساورین و استرآباد رستاق و سدن رستاق و انزان و کتول است و سه قسمت هم فندرسک و دهات متعلق به کوهسار و رامیان و غیره که جزو عمل فندرسک نامیده و محسوب می شود . فندرسک دارای ییلاق و قشلاق و جنگلهای انبوه و چشمه سارهای فراوان است که

داخل گرگان می شود . مردمش شجاع و رشید و همیشه با عوت زدو خورد دارند و سوار فندرسک مسلح و کمال رشادت را دارند و پیاده آنها تماماً جنگی و استعداد مقاتله با عوت دارند . نوده بالا ، نوده پائین ، نیلی ، خانهوز بالا ، خانهوز پائین ، کومیان ، قره چشمه ، گل چشمه ، رامیان .

چهارده قانچی فارسیان

تیلوا ، قشلاق ، رودبار محله میر ، قانچی ، فارسیان ، خوش ییلاق ، وطن ، تخت زمین ، قطری ، سوخته سرا ، یورت رفتان ، گلستان چال ، رحیم آباد ، جوزچال ، ریزی .

دهات متعلق به کوهسار

پاسنگ بالا ، پاسنگ پائین ، نوا ، خاندوش ، کورسنگ ، کوکل ، فارسیان ، یورت زینل ، پیدولان ، خسروآباد ، گتیرم ، برین ، لبرو ، سامیر ، کله سره ، اولنگ ، صفی آباد بالا ، صفی آباد پائین ، دوزین ، ترسه بالا ، ترسه پائین ، وورجین ، برنجومین ، اسفرانجان ، توسکه چال ، پلنگ دره ، قلی تپه متعلق به ترکانها ، اوجان ، قاری جوق ، اوتران ، یورت اسکندر ، یورت نالاج ، پش محله ، لاپ ، افرا سلاخ ، تولاران ، زنجیلو ، بگشور ، عرگر ، علی آباد ، سمک ، عروسک ، حسینا ، دوروک ، زندان چال ، کونگر محله ، برنجیلک ، امام عبدالله ، شاه سنگ ، تخت ، سرخو ، نرمو ، سیاهو ، سفیدو ، لیسه ، قلعه چه ، لولون ، حیدرکلا ، ورتنگه ، قلعه قافه ، کفش محله ، تیغ زمین ، زمین شاهی ، ورچشمه ، آهنگر محله ، کوچ محله ، چمانی بالا ، چمانی وسط ، چمانی پائین ، دوجوز ، چهارده کُمه چناشک ، سیب چال ، وامنان ، کاشی دار ، سراب .

علمای استرآباد

جناب مستطاب آقا شیخ صنی الله مجتهد از اجله علمای استرآباد است . تقریباً هفتاد سال از مراحل زندگی را پیموده اند . چند سال است که مریض [اند] و مجلس مرافعه ندارند . جناب مستطاب آقای حاجی سید طاهر مجتهد از فحول علما و در مردم داری و حسن سلوک بی نظیر ، مجلس درس و محضر مرافعه دارند و یک نوع تسخیر قلوب از خودی و بیگانه کرده اند که همه کس به میل و رغبت ترافع خود را به محضر ایشان می برد . جناب مستطاب آقا سید جمال سلمه الله مرجعیتی دارند . جناب مستطاب حاجی شیخ محمد حسین سلمه الله از زمره علماء - موقوفه مدرسه حضرت والا آقای سپهسالار اعظم سپرده به ایشان است . جناب مستطاب آقا شیخ محمد طاهر . جناب مستطاب آقا شیخ عبدالکریم . جناب مستطاب آقا شیخ علی . جناب مستطاب آقا شیخ حسن جزی . جناب مستطاب آقا مهدی ولد ارشد جناب مستطاب حاجی سید طاهر مجتهد سلمه الله تعالی . جناب آقا سید عباس علی امام جمعه . جناب آقا شیخ علی شمس العلماء . جناب آقا شیخ علی آهنگر محله ای . جناب آقا سید ابراهیم شریعت . جناب آقا حسن آقا نظام الدین .

روضه خوانها

جناب آقا حسن سلطان نقیب ، جناب رئیس الذاکرین . جناب آقا سید قاسم بالا جاده ای .

خوانین و سرکردگان ولایت

امیرالامراء العظام میرسعید الله خان اکرم الملک فندرسکی . فندرسک

و کوهسار سپرده به ایشان است و سوار فندرسکی ابوالجمع معزی الیه است و داروغگی هشت طایفه موت : بدرا ، سلاخ ، ایمر ، کوچک ، تانار ، ایکدر ، قوجق ، قان یوخز درجز و عمل مشار الیه است .

امیرالامراء العظام علی محمد خان مفاخر الملک کتولی : سوار کتول و داروغگی طایفه دوه جی و کتول سپرده به ایشان است .

امیرالامراء العظام حاجی عبدالصمد خان میر پنجه موقر الملک سرخونکلائی . چون عمری براستی در خدمتگزاری دولت جاوید آیت بسر برده پیر و از کار افتاده است . ولد ارشد او حاجی رحیم خان که به شجاعت و رشادت معروفست دخیل امورات است . سوار مقصودلو و یلقین و داروغگی طایفه یلقین به عهده ایشان مرجوع است .

عمده الامراء محمد مهدی خان ساعد لشکر از اولاد ملک ، دهات ملک و سوار ملک و سوار داز و داروغگی داز و آتابای به عهده ایشان مرجوع است .

معمد السطان محمد قلی خان سرتیب کرد محله ، سوار سدن رستاق و کرد محله سپرده به ایشان است .

عمده الامراء کربلائی نظر خان صمصام لشکر ، سوار طایفه قاجار سپرده به ایشان است . آقا محمد تقی کلانتر مقرب الخافان ، بیرام قلی خان قاجار ، کربلائی علی اکبر خان سرهنگ فوجرد کارهای طایفه آتابای به او راجع می شود . کربلائی محمد خان فوجردی سوار فوجرد ، حسین خان فوجردی بیگلربیگی ، محمد خان آلو کلائی : سوار آلو کلائی ، محسن خان و لیخان تمسکنی : سوار تمسکنی ، حاجی علی اکبر سلطان آلو کلائی ، محمد علی خان سرهنگ انزانی ، قادر خان ، ایضاً هاشم خان ، ایضاً سلیمان خان

کردمحلّه‌ای، حیدرقلی خان، علی‌نقی خان کردمحلّه‌ای، رضاقلی خان کردمحلّه‌ای .

اشراف و تجّار

جناب حاجی سیّد مفید . آقا محمد تقی . آقا محمد رضا . حاجی عیسی . حاجی عیسی کلانتری . حاجی محمد اسمعیل . میرزا اسمعیل امینی . میرزا داود خان گرجی . حاجی زکریّا . حاجی ابراهیم . حاجی محمد مهدی .

تعریف نژاد ترکمانان

گروه ترکمانان استرآباد بدوخیل است : یموت و گوکلان ، وهرخیل مرکب از دو فرقه است : چاروا و چمور . فرقه چاروا همان چهارپاداران باشند که مال و شتر و حشم دارند . چمور آن فرقه هستند که شتر ندارند . طایفه یموت مرکب از دوتیره است : شرف و چونی . آنچه نسبت به این دو تیره می‌دهند این است که شرف و چونی دو برادر بوده‌اند و اینها از نژاد و نسل آنانند، والله اعلم . ولی شرف از شرف و چونی از چونی حمایت و عار دارند . خیل یموت مرکب از دوازده طایفه است و هر طایفه مرکب از چندین تیره و طایفه و ابه : جعفریای ، آتابای ، یلتی ، داز ، دوهجی ، بدرا ، سلاخ ، ایمر ، کوچک ، ایکدر ، قوجق ، قان بوخز . اینها طوایف یموت هستند که در کنار گرگان در صحرا در میان آلاچیق زندگانی می‌کنند . هر طایفه مرکبست از چندین ابه [و] در هر ابه شاخصی هست . آن شاخص در یورت شخصی یا موروثی خود سکنا می‌گیرد . اقوام بستگان او جمع می‌شوند و آن ابه یا مجموعاً به اسم بزرگ آن سلسله مسمی می‌سازند . در میان هر طایفه یک نفر شاخصی هست که همه آن طایفه اطاعت و انقیاد کامل از آن یک نفر داشته باشند . هر کس

در ابه خود شاخص است زیردستان و جاهلان هر ابه از بزرگ ابه خودش تا اندازهای اطاعت دارند . هر وقت اتفاقی و انقلابی برای طایفه باشد بزرگان ابه‌ها و مشایخین و پیرمردان جمع شده مشورت می‌کنند . هر قسم که تمام رؤسا و پیرمردان بلکه زیردستان آن طایفه صلاح دانستند اقدام خواهند کرد و در آن مواقع سخت متفق و یک جهت و یک قول هستند .

ثروت هر طایفه اجرت اعمال و قیمت اوقات ایشان است و فواید ثروت زحمت و کارکرد اهالی است . اما استعداد مواد قابلیت نیز متفاوت است . بهترین کسب این طوایف و درجات استعداد مواد این گروه بواسطه بی‌علمی پیوسته مبنی بر خودسری و جنگجویی و راهزنی است و از هر گوشه توشه از تر و خشک بدست آورده در آن ارض با استعداد معاش و مکسب خود قرار می‌دهند و اهالی استرآباد و روستائیان و بادیه نشینان هیچ وقت از تعدیات این طوایف نیاسوده و تعدیات گوناگون آنها حیرت بخش عقول است . گرچه خداوند تبارک و تعالی نقطه مقابل از یموت «ولایتی» خلق فرموده که اگر ایالت استرآباد حکم کند و خوانین استرآباد همراهی کنند بخوبی و بزودی رفع تعدی خود را می‌نمایند ، ولی فرقی که بین ولایت و یموت هست این است که ولایت دارای علاقه و خانه و رعیتی هستند یموت علاقه ندارند و علاقه آنها منحصر به اسب و تفنگ و یک آلاچیق است . هر وقت روز سختی برای آنها در رسد از آنجا کوچیده به میان طوایف دور دست پناه می‌برند . در هر طایفه نوع خودشان هست که از آنها همراهی کند و حکام با زحمت و تدابیر بسیار و مخارج بی‌شمار یکی دوتن از الواطو اشرار را گرفته به مجازات می‌رسانند . چند روزی قیاس آسایش رفته مجدداً به ضروریات و لوازمات اولیه معیشت می‌کوشند . اشخاصی که بالنسبه علاقه و مواشی و محصولی دارند

مطیع و خدمتگزارند . زیادی محصول یموت جوو گندم است و تماماً دیم ، و انبار مخصوص زمینی برای جمع کردن غله در نزدیکی آلاچیقهای خودشان بطور گودال حفر کرده و غله خود را پنهان نموده روی او را بطرز مخصوص پوشانده خاک می ریزند . بعد متدرجاً به شهر حمل کرده می فروشند .

صنایع یموت

قالی ، قالیچه ، گلیم ، خورجین ، آقاری ، نم ، جل ، کنشهای یموتی بلغاری ، چکمه های بلغاری ، بعضی قسم زرگریهای مخصوص یموتی دارند ، تنگ های قیمتی برای آلاچیق .

وضع معیشت و آسایش یموت و زندگانی آنها خیلی سخت است . اولاً بواسطه شرارت و هرزگی و خودسری که دارند ساختمان و بنائی ندارند . در زیر آلاچیقها زندگانی می کنند که هر وقت بخواهند تغییر منزل و یورت دهند علاقه نداشته باشند . در زمستان بواسطه بارندگی و تابستان از گرما در آن صحرا تصور آسایش غیر ممکن و اختصاص به خود آن طوایف دارد . نداشتن آب و عدم طهارت از جمله شرایط آسایش آنهاست ! مسافت ابه ها تالب گرگان به تفاوت است . کمتر از صد قدم نیست ، بیشتر شاید . باید زن ها و دخترها آب خوراکی خودشان را از گداهای معین از نهر گرگان بردارند . مخصوصاً برای طایفه چاروا خیلی اسباب زحمت است ، زیرا که این طایفه شتر دارند . محض علوفه به براری و صحاری کویر خاردار که مابین اترک و گرگان است می روند و از گرگان دوسه فرسخ دور است . دو روز یک مرتبه با شترها می آیند لب گرگان آنها را آب می دهند و آب خوراکی خودشان را در مشکها برمی دارند . در این براری که هیچ راهی معلوم نیست و همه جا به یکدیگر شبیهند و چاه آب نادر [ست] و هرگاه در آن زمین کسی راه را غلط برود

روزهای دراز در آن سرزمین خشک می ماند و محال است که بدون هدایت در آنجا آدمی به جائی برسد و به مخاطره هلاک نیفتد . بهترین موقعهای صحرا فصل بهار است . تمام صحاری و براری پوشیده اند ، قیائی از سبزه کوتاه و انبوه که در میان آنها شقایق های زرد روئیده که مانند ستارگان در آسمان می درخشند . در فصل تابستان برخلافست . حرارت آفتاب سبزه ها را سوزانده و ماسه و شن ها را بجای گرم می کند که تخم مرغ در روی آنها پخته می شود . فصل پاییز شیرین و آرام و آسمان لاجوردی و گاهی که هوا ترشگی می کند زینت می دهد بسبزه تازه . حواشی و کنار گرگان و صحاری و دشتها گاهی مناظری دارند که محل تعجب و حیرت نقاشان و شعرا است . غروبهای آفتاب بسیار خوش منظر واقع می شود که گاهی رنگ های الوان نشرو بسط می دهد که هیچ قلمی جز قلم قدرت بر عمل آوردن آن رنگها قادر نیست . ولی افسوس که چند لحظه زیاد تر نمی ماند . افق به این وسعت ، یک نواختی و سادگی صحراها به انسان نوعی هیجان می دهد و احساس دلاوری می کند که همه کس او را حس می کند . پیر مردان و پیر زنان مسکون این صحاری تادم و اسپین اظهار عجز و در ماندگی و شکستگی ندارند .

اراضی یموت و صحرای گرگان

اراضی یموت بقدری قابل و حاصلخیز است که حد وصف ندارد و عمل رعیتی آن سرزمین بقدری سهل است که زحمتی ندارد . هر طایفه که در هر نقطه سکنی گرفته اند لابد اطراف آن صحاری یورت شخصی یا موروثی آن طایفه خواهد بود . زمین قابل و لایق آن حول و حوش را مشخص می کنند و با اسب یا مادیان تخم مختصری به آن زمین زده و تخم می پاشند و تمام محصول

آنها هم دیم است. در موقع برداشت هم زن و مرد کمک کرده خرمن هر ابره را برمی دارند. رشوه و کوت هم نمی دهند. پس از برداشت خرمن گوسفند و شتر آن ابره از ته خرمن چرا کرده زمین هم قابل می شود. و گاهی بعضی شن زارهای چندان سخت پیدا می شود که مشتبّه به بعضی سنگهای تخته می شود و می توان گمان کرد که آب و نمک پاشیده و ماسه را تر کرده اند و به یکدیگر پارچه شده اند و رنگ آن زمین سیاه است و بعضی اوقات به قدری زمین سفت است که وقتی انسان سواره حرکت می کند همچو می نماید که زیر این زمین خالی است.

نباتات

نباتاتی که می رویند در این زمین سست و ناپایدار چنین می نماید که به زمین میخ کرده اند و آن نباتات بند به بند دکمه دار است و اما نباتاتی که در دره های رود گرگان و اطراف آب قره سو می روید به حد فوور بلند است که برای چاق کردن اسبان و حیوانات به مصرف می رسانند و در فصل بهار تمام اسبان یموت از علف این صحرا چریده باضافه مکاریان سمنانی و شاهرودی و استر آبادی مالهای خودشان را به صحرا برده به دست ترکمانان امین سپرده پس از موقع تعلیف مالی یک تومان حق الزحمه و پاسبانی به آن ترکمان داده مالهارا می گیرند. گلهای این صحاری عبارت از نباتات معطر و بادکش مانند رازیانج [است] که بادبان باشد. اما بواسطه همجواری بحر خزر و رطوبت هوا عطر این نباتات کمتر از نباتاتی است که در عراق و کوهپایه ها می رویند. چند قسم بته دارد. طوایفی که به جنگل دورند از آن بته ها عوض هیزم در تابستان رفع احتیاج خود را می نمایند. ولی زمستان تمام طوایف از لب گرگان کوچیده

به جنگل و ولایت نزدیک می شوند و زیر گرگان سکنی می گیرند. می توان گفت که این صحرا را تقدیرات الهی فقط برای تربیت اسبان و رمه حیوانات قرار داده اند. از هیچ جهت منافی و تضادی ندارند که مانع از ترقی باشد.

رودخانه گرگان

این رود سرچشمه اش از دامنه کوههای بجنورد و سملقان شیروان معروف به پل چشمه و چشمه سارهای گوکلان و آبهای کوهسار و فندرسک و حاجیلراست که از گوکلان جاری و به صحرای یموت وارد و از جلوی گنبد قابوس در معبر و پیچ و خهای گرگان سرایشب شده از جلو آق قلعه که در سه فرسخی استر آباد است گذشته طوایف جعفر بای را که در خواجه نفس و باشوسقه هستند و گمش تپه را از مسافت بعیده بواسطه بارکشهای آبی مشروب نموده از سمت جنوب شرق وارد بحر خزر می شود. اعوجاج و پیچ و خهای گرگان خیلی است. به خط مستقیم نرفته بلکه به شکل منحنی و خط منکسر که مرکب است از خطوط مستقیمه این مسافت را می پیماید. بدو آن که این رود صورت می گیرد عمقی ندارد، رفته رفته به صحرای یموت که می افتد با آنهمه سرایشبی عمیق می شود. رود گرگان از سطح زمین به تفاوت تقریباً هفت هشت ذرع گود و در بعضی نقاط بیشتر است. عرض رودخانه کمتر از پانزده بیست ذرع نیست، بیشتر شاید. کمی و زیادی آب بسته به بارندگی است. در موقع سیل از گرگان هم بیرون ریخته و در موقع کم آبی از بعضی گذارهای فراخ و باز که سواره به آب بزنند تا زیر شکم اسب را آب می گیرد. حرکت آب گرگان از زیر بواسطه سرایشبی خیلی سریع و از رو بواسطه تسطیح رودخانه ابداً صلهائی و حرکتی معلوم نمی شود مگر در طغیان

آب . تمام این مجاری خاکش سرخ و رُس است . به همین واسطه آب گرگان همیشه گل آلود است . همین قدر که در میان ظرف بریزند به اندک وقت صاف و زلال می شود و این آب به خوبی و گوارائی معروف و گوشزد خاص و عام است و انواع ماهیها دارد که يموت صید کرده هم می خورند و هم می فروشند .

رود اترك

رود اترك آب جاری واحدیست که از کوههای خراسان جاری و سرچشمه عمده اش از بلوکات قوچان و ابیورد و دره جز است که از سمت جنوب شرقی وارد بحر خزر می شود . این رودخانه در شمال گرگان واقع و در یک سطح اندو فاصله گرگان تا اترك هشت فرسنگ است . اترك سرحد ایران و روس است . از سنه ۱۸۸۳ میلادی سرحد ترکمانهای روس که در سمت ایران هستند رودخانه اترك و چات که قلعه کوچکی است واقع در نزدیکی ملتقای اترك و سومبار قرار داده شده .

جمعیت يموت

ترکمانهایی که امروز در تبعیت دولت علیّه ایران هستند مرکب از دوازده طایفه اند و اسم هر طایفه ذکر شده و تماماً صحرا نشین [اند] و در آلاچیق زندگانی می کنند . سرشمار و خانه شمار صحیح نشده ، تقریباً بیشتر از ده هزار خانه هستند که کمتر نیست و بطول گرگان مسکونند . و نقطه مقابل هر طایفه ولایت است که کمتر از يموت خلق نشده اند و با کمال شجاعت و دلیری همیشه طرف زدو خورد هستند . بر روی هم رفته تقریبی خانه پنج نفر زن و مرد و بچه باشند پنجاه هزار نفر می شوند و تقریباً در هیجده فرسخ طول گرگان

مسکونند . انتهای گرگان که داخل بحر خزر می شود در باشوسقه و خواجه نفس و گمش تپه که طایفه جعفر بای سکنی دارند ، همین قسم سایر طوایف ساکن هستند تا انتهای گرگان که دو فرسخ بالای گنبد قابوس است و آخر طایفه يموت . از طرف استرآباد طایفه قان یوخز است که در فصل زمستان به جنگل خانهوز و رامیان و فندرسک نزدیک می شوند .

دخل فوق العاده يموت

این مسأله خیلی قابل توجه ، و می توان به تهور تعدیات گوناگون آنها بپرد و دانست تا چه اندازه اهل ولایت و رعیت استرآبادی گرفتار هستند . تمام دهات استرآباد بدون استثنا از قدیم الایام رسم است که به طوایف يموت نقطه مقابل و هم سامان خود باجیه و ساخلوی می دهند تا از مخاطرات و محظورات آنها ایمن باشند . رعایای استرآباد از تمام محصول خود سهمی که قراری گذارند ساخلوی می دهند و آن کس که ساخلوی می گیرد البته در آن سرزمین و حول و حوش شاخص و با طایفه است - این مقدار را می گیرد که اولاً خودش دزدی نکند و ثانیاً اگر طایفه دیگر از این آبادی گاوی و گوسفندی برده باشد او برود بگیرد و پس از گرفتن در موقع تسلیم به صاحب مال از گاوی یا یابو دو تومان حق الزحمه می گیرد . اغلب دیده شده است خود ساخلو پس از اخذ محصول سهمی خود دیگر فایده ای مترتب نیست . آنوقت از این راه زندگانی می کنند و شبها به گاوی دزدی می روند . بعضی دوره گردهای ولایتی هستند که لباس دوخته و جنس بزازی دارند میان طوایف يموت بفروش می رسانند . هریک از این دوره گردها با یک نفر قلندر و رشید و صاحب طایفه يموت رفیق و شریک هستند . این دوره گرد

همراه آن شخص به میان یموت می‌رود. آنچه جنس می‌فروشد تومانی یکقران به این آدم می‌دهد و از آنچه را هم که معاوضه و خریداری می‌کند تومانی ده شاهی می‌گیرد که سلامت وارد شهر کند. عمده تجارت تجار استرآبادی قند و چائی است که به توسط دلال یموت به ترکمان می‌فروشند و با تجار ولایت طرف داد و ستد هستند و یموت هم صنایع خود را به توسط دلال یموت معاوضه [می‌کنند] و به فروش می‌رسانند.

احتیاجات یموت از ولایت

تمام طوایف یموت به آمدو شد شهر و ولایت ناچارند. اولاً مجبورند که گندم آذوقه خود را به شهر یا دهات مقابل خود به آسیا برند. در صحرا که آسیاندارند آب آنها منحصراً به رود گرگان است. ثانیاً برای هیزم مجبورند به جنگلهای ولایت بیایند. ثالثاً در زمستان [که] تمام صحاری و براری خشک است مجبورند اغنام خود را به مراتع ولایت ببندازند. رابعاً از نداشتن هیچ چیز برای خریداری همه چیز به ولایت محتاجند، برنج که خوراک روز و شب آنهاست، قند و چائی که در آن سرزمین اهمیت بی‌وفور دارد، تنباکو و توتون که اغلب به استعمال معتادند. چنانچه درست ملاحظه شود اهمیت تجارت تجار استرآبادی به واسطه یموت است.

احتیاج ولایت از یموت

منحصراً به جو و گندم است. جو و گندم ولایت فراوان تر و ارزان تر از یموت است، لکن بواسطه بارندگی اتصال جو و گندم ولایت لاغرو سیاه زنگ زده است. به واسطه همین زنگ نانی که فقط از آرد ولایت

باشد نمی‌توان خورد و یک نوع انقلاب و سرگیجی می‌آورد مگر مخلوط شود.

طایفه چاروا

ذکر شد که یموت دو فرقه است: چاروا و چمور. این مراتب شرح حال چمور بود. شغل طایفه چاروا شبانی و چوپانی شتر است که دائم در گردشند و هر فصلی در مکانی بسر می‌برند و در براری به گمراهی و هرزه‌تازی و غارت موصوفند و بیشتر غارتشان از طوایف چمور است، یا آنکه طایفه چمور با آنها همدست و شریکند. اینها هر چه چپاول و تناول کنند به توسط آنها به فروش می‌رسد و از فروش شتر و پشم امر معیشت آنها می‌گذرد و هزاران شتر در آن صحراها چرا می‌کنند و همه ساله تجار شتر خر آذربایجانی به آن سرزمین آمده به توسط دلال یموت خرید کرده از راه قزلق یا بجنورد و کوهسار به طرف شاهرودی برند. زبان معموله آنها ترکی [است] و اختصاصی که سواد دارند فصیح و بلیغ حرف می‌زنند و ترکی آذربایجانی را می‌فهمند. عقاید طوایف یموت تماماً سنتی است. در فروعات بایکدیگر اختلافی دارند ولی اصول یکی است. نماز را در موقع می‌خوانند و به مشایخین احترام می‌نمایند. مشایخین از حیث سواد و فهم و مدرک بی‌نصبینند. فقط احکام را شنیده‌اند ولی خودشان در حق خودشان جاری نمی‌کنند تا چه رسد به دیگران. قضاوت آنها ارثی است نه استحقاقی. و مشایخین بزرگ آنها در بخارا و خیوه تحصیل کرده‌اند.

مدارس و مکاتب

تمام طوایف مدرسه و دارالمعلمی ندارند. در میان طایفه آتابای

مدرسه بود. حضرت والا شاهزاده سپهسالار اعظم در حکومت اول استرآبادشان که این طایفه بنای سرکشی گذاردند خراب و ویران کردند. در طایفه یلغی مدرسی دایر که طلاب تحصیل خط ترک و عقاید می نمایند. ولی در میان طایفه جعفری ابواب سعادت مفتوح، و اطفال آن طایفه با کمال خوشبختی تحصیل می کنند. دو مدرسه عالی و مزین از چوب ترکمانها از روسیه وارد کرده اند و خیلی مواظبند.

طایفه جعفری ساکن گمش تپه از حیث پاکی و تمیزی و ثروت نخستین طایفه میوت است و به واسطه آمد و شد روسها از حیث مبل و لباس خیلی خوبند و همه صبحها خودشان را با صابونهای معطر شسته و در زمستانها با گالش و پوتین و نیم پالتو راه می روند و امروز در گمش تپه صد و پنجاه باب مغازه چوبی از روسیه وارد کرده اند و خیلی قشنگ است. بازارشان رواجی دارد و همه قسم آتش روسی و خرازی و سماور و ظروف و آرد حاجی طرخان و قند و چائی روسی به فروش می رسد.

مزاوجت

وضع مزاوجت میوت خالی از تماشا نیست. دختر ارزان تر از بیوه است و کمتر از سیصد تومان نمی شود. ولی جهت زن بیوه و خانه داری که صاحب صفت است از هزار تومان هم متجاوز می دهند. پدرانی که عده اولاد انانسان زیاد است جزو متمولین شمرده می شوند و بالعکس بی چیز.

مسأله نجابت در میانه میوت اهمیتی کامل دارد و غیر ممکن است فراموش و صرف نظر شود. نجبا را به قول خودشان ایکک و نانجیب را غول می نامند. ایکک آنست که پدر و مادرش هر دو میوت باشند. در این صورت او نجیب و همه حمایت و عار می کشند. غول آنست که مادرش از طایفه میوت

نباشد. به این معنی بعضی میوت بی استطاعت از طرف بخنورد و اسفراین و ولایت استرآباد بعضی دخترهای بی باعث و بانی را پول داده به زنی خود قبول می کنند. اولاد اینهارا «غول» می نامند. در این صورت ایکک با ایکک و غول با غول مواصلت می نمایند و این مسأله طرف شماتت و ملاحظه است. چنانچه یکک نفر ایکک که هیچ قوم و عشیره هم نداشته باشد به دست ولایت کشته شود بیشتر طرف توجه میوت است تا یکک نفر غول صاحب طایفه. کسی که می خواهد زن بگیرد هر چه مقرر شده پول نقد دارد می دهد. ندارد گاو و گوسفند و اسب معادل وجه مقرر شده قیمت کرده به پدر یا مادر یا برادر آن دختر می دهد و تمام آن وجه از آن پدر و مادر است. جهیز شرط نیست. بسته به میل پدر و مادر است. بعد دختر را به ترتیب شرع خودشان عقد کرده به خانه داماد می آورند. خرج عروسی و مهانی خانه تماماً به عهده اهالی آن ابه و آن طایفه است. هر کس هر چه دارد مجاناً می دهند. دو سه روز بیشتر عروسی می گیرند و از سایر طوایف وعده خواهی می کنند. هر کس بیاید وارد آلایقهای ساکن آن ابه می شود. خرج واردین و علیق مال و غیره را صاحب آن خانه متحمل است و از طوایف دور دست و نزدیک آمده اسب دوانی می کنند و یک نوع فرح و بشاشی اهل آن ابه دارند که اندازه ندارد. سازی دارند که مثل چکورا است و عوض سیم زه با نخ ابریشم است. به انواع و اقسام می خوانند و نقل می گویند و کیف می کنند. ولی فهمیدن ابیات و اشعار آنها اختصاص به خودشان دارد. بعد از عروسی دختر مجدداً باید به خانه پدر و مادرش رجعت کند و خانه داری و صنایع یاد بگیرد. ممکن است چند سال بگذرد و چند شکم هم بزاید، آنوقت که کامل شد به خانه شوهر آمده به پدر و مادر شوهر خیلی احترام می گذارند. جز صحبت ضروری حرف نمی زنند و

با دستمالی که به سرشان پیچیده اند جلو دهان را می بندند و حرف نمی زنند . تمام کار یموت به عهده زنانست . گذشته از صنایع یدی و بچه داری ، نان پختن ، شیر دوشیدن ، ماست زدن ، روغن گرفتن ، آب آوردن از گرگان ، غذا پختن . به اضافه در وقت برداشت خرمن با مرد ککک دارند . زینت و زیور زنها به واسطه گوشواره طلا یا نقره و انگوهای نقره است و دور لباسشان را قران دوهزاری آویخته اند . آنچه تحقیق شد طلاق در میان آنها مرسوم نیست و زنها نسبت به مردها نهایت اطاعت و احترام را دارند و یک جهت هستند . در یک موقع مردها می توانند زن را معدوم کنند و آن وقتی است که زن زانیه باشد و مرد به چشم ببیند و اهل آن ابه هم شهادت دهند . هر دو طرف را مرد بکشد اقوام آنها حرف نمی زنند . برحسب قانون مذهبی مطیع طلاق هستند ولی معمول و مجری نیست .

محا کمه شرعیّه

مابین یموت مسائل شرعیّه و محاکمه به ندرت اتفاق می افتد . وقتی هم که روی دهد در خصوص سرقت است و این مسأله پوشیده و پنهان می ماند . سرقت یموت گاو یا گوسفند و شتر یا اسب و مادیان است . به هر ابه که بیاورند اهل آن ابه مطلع می شوند صاحبان مال جاسوس می فرستند معلوم می کنند . یا از اهل همان ابه می آیند و به صاحبان مال اطلاع می دهند . صاحبان مال یا خودشان از مال آن ابه گرد می کنند یا به حکومت عارض شده می گیرند . اگر معلوم نشد آنوقت در حق هرکس که ظن می برند با او به اصطلاح خودشان قاضی لَمِش می کنند . به دزد قسم نمی دهند ، به پدر یا برادر یا پسر عموی آن شخص در حقیقت قسم نفی العلم می دهند و مرافعه تمام است . دیده

نشده است قسم بخورند . لابداً به اصلاح عمل ختم می شود ، و دروغ چندان در این طایفه مرسوم نیست و به راستی موصوفند .

وضع خون بست

اولاً حتی الامکان از قاتل نمی گذرند و هر وقت ممکنشان بشود به طول هم انجامد قصاص خواهند کرد . چنانچه قاتل هم دستگیر نشود از اقوام و طایفه قاتل به دست آن طایفه افتد قصاص خود را به عمل می آورند ، چنانچه به اولادشان برسد . حتی شخص قاتل از یک طایفه دیگر باشد قدرت رفتن به کلیه حدود و میان آن طایفه مقتول را ندارد . در این حال کار بر قاتل سخت و اطمینان زندگی در خانه و ابه خودش هم ندارد . زیرا که محتمل است شب ببینند و او را به قصاص برسانند . این آدم مجبور می شود فرار کرده به میان طوایف دور دست برود یا در مقام اصلاح بر آید . راه اصلاح اینست : بستگان قاتل ملتجی به مشایخین می شوند و مشایخین هم با پیر مردان و بستگان طایفه مقتول «گرآن» و صحبت می کنند و قول می گیرند . بعد حضرات می روند به زبانهای لیس و شیرین با صاحبان خون از هر در سخن رانده انتهای مطالب را راجع به خون بست می کنند . همین که گوشزد شد پس از چندین مجلس بجائی منتهی می شود . آنوقت پیر مردان نزد مشایخین آمده اظهار قبول می کنند . بعد مشایخین در صدد دیدن و اصلاح برآمده به هر قدر که قدرت و استطاعت قاتل باشد خون بست می کنند . پس از پرداخت وجه و صحت عمل قاتل قرآنی به دست گرفته و شمشیری زیر قرآن وارد ابه مقتول می شود . قرآن و شمشیر را جلوی آلاچیق صاحب خون گذارده ریسمانی به گردن خود بسته سر ریسمان را به درب آن آلاچیق می بندد و اظهار خجلت و ندامت می نماید . بعد صاحب خون

بیرون آمده شمشیر را به دست گرفته قاتل از زیر شمشیر باید رد شود و این یک نوع عجز بزرگی است برای قاتل و طایفه او و افتخار بزرگیست جهت طایفه مقتول. بعد که عمل ختم و آسایش فراهم می شود دیگر به هیچ وجه حقیقی و حرفی به عهده آن آدم باقی نمی ماند و این آدم با کمال اطمینان رفت و آمد می کند، بلکه من بعد آن طایفه از این آدم همراهی و حمایت کرده از خودشان می دانند. ولی قاتل تا زنده است به روی بستگان مقتول خنده نمی کند.

وضع خوراک و معیشت یموت

پرخوری و تنبلی و بیکاری برای این طایفه خلق شده است. خداوند رحمت کند مرحوم قائم مقام را که در یکی از قطعاتش فرموده :

آن پرخور و کم دو که به یک حمله ببلعد
هر یابس و رطبی که به هر سفره و میزاست

گویا برای این مخلوق باشد. ابدأ سیری ندارند. در هر سفره هر چه و هر قدر باشد می خورند. ابدأ ملاحظه و رعایت رفیق را نمی دانند. هر آلا چیتی که عبارت از خانه باشد یک عدد پاتیل چدنی و یک سه پایه بزرگ دارند که پخت و پز می کنند. خوراک آنها عبارت از روغن و گوشت و برنج است. روغن را میان پاتیل می ریزند. داغ که شد گوشت را ریخته سرخ می کنند. بعد آب به قدر لزوم ریخته برنج کرده را می ریزند و دم می کنند. بعضی اوقات کته و ماست و نان و دوغ می خورند. در مهانی عوض گوشت مرغ می گذارند. دست شویی و پاکی ابدأ مرسوم نیست. مردها به عنوان شکر و دعا دستهای چرب را به ریش و زنها به گیسهایشان می مالند. از کثافت چه عرض شود. از غسل و طهارت آنها چیزی در این اوراق نمی نویسد. بایک آفتابه چدنی کوچک یک مرد و

زن در زمستان غسل می کنند و طهارت آنها با کلوخ است. مشایخین آنها در وقت طهارت اگر آب باشد یک آفتابه چدنی آب و چند دانه کلوخ هم همراه بر می دارند تا نزدیک آن محل تخلیه آب را به زمین گذارده کلوخها را همراه می برند. پس از تخلیه با کلوخها خودشان را پاک کرده آنوقت از آن مکان برخاسته می آیند آفتابه را بر می دارند و طهارت می گیرند. مبال و مکان حفاظی ندارند. صحراها مبال آنهاست.

جمعیت جنگی یموت

پوشیده نماناد که تمام مردم یموت سوارند و هر خانه اگر اسب سواری نداشته باشد یک یابو برای حمل هیزم و آذوقه خود مجبور داشته باشند و از اول عمر به سواری و اسب تازی عادت کرده اند و می توان گفت به هیچ وجه از سواری احساس خستگی نمی کنند. آن اشخاصی هم که به اضافه مال بارکشی اسب دارند شغل و حرفه آنها سواری و صحراگردی است. روی هم رفته از هر خانه یک سوار بیرون بیاید از تمام طایفه یموت تقریباً دوازده هزار سوار می توان حاضر کرد.

امّا در خصوص اسلحه چنانچه ذکر شد هر خانه بی تفنگ نمی شود. ممکن است تصور نمود ولی فرضی هر دو خانه یک تفنگ داشته باشند کمتر از شش هزار تفنگ نمی توان فرض کرد، بیشتر شاید. به همین قسم اهل ولایت و رعیت استرآباد هر رعیت یک یابو لاقبل برای حمل هیزم و خرمن کوبی و حمل آذوقه خود دارند و بیش از آنها تفنگ و اسلحه نداشته باشند کمتر هم نمی توان فرض کرد. تفنگهای طرفین از نوع تفنگهای تجارقی دولت روس است از قبیل بررنکه و بردان. تک تک هم تفنگ و رندل باطله دار و متفرقه دارند و طرفین در فشنگ پر کردن مهارتی دارند. باروت

چه در استرآباد ساخته می‌شود و چه تجار از شاه‌رود و مازندران و غیره وارد می‌کنند و فروش باروت یک‌جزء از تجارت استرآباد است و چنانچه خرید باروت برای تراکه از طرف ولایت مسدود شود از طرف چکش‌لر و گمش‌تپه و غیره بطور قاچاق تا مقداری که ممکن می‌شود وارد می‌کنند و چاشنی فشنگک بتوسط خرازی و تجار وارد می‌شود به یموت می‌فروشند. سوار یموت کلیه تکک تکک و بخت زنجیر جنگک می‌کنند و هیچوقت دو نفر سوار در یک نقطه نمی‌ایستد و پیاده آنها هم بخت دشتبان و زنجیر تکک تکک پسخوا مانده تیراندازی می‌کنند. زمانی که یموت طرف زد و خورد است باین قسم خود را مهیا می‌نمایند: اولاً تمام پیرمردان و مشایخین مشورت نموده متحد و متفق می‌شوند و ثانیاً آدم بمیان طوایفی که عار یکدیگر را می‌کشند فرستاده کمک می‌خواهند. ثالثاً تمام اموال و عیال و اطفال خود را کوچانیده بمیان طایفه دور دست سکنی می‌دهند. رابعاً آذوقه و خوراک خود را از عموم طایفه استعانت نموده از هر چه حاضر می‌نمایند، و بسا می‌شود آلاچقاها از نان پخته مملو است. بعد چندین باب آلاچق خالی که باصطلاح خودشان آق‌اویلی باشد برداشته جلوی آورند و هر صبح هم سوار شده جلو آن ابته‌ها به اصطلاح خودشان «قره» می‌دهند و از پشت آلاچقاها و جلوسنگر و پسخواهای پیاده خود را محکم کرده جمعیتشان را حاضر می‌کنند و بانواع واقسام جاسوس در میان اردو دارند که از وضع جمعیت و اتفاق و نفاق اردو خبر می‌برند. تا یموت تمام کارهاشان را حاضر نکرده اظهار عجز و لابه دارند و جاسوسان خبری آورند که امروز ریش سفیدان از افعال و اعمال خود نادم شده فردا از در عجز بار دو خواهند آمد. خلاصه بهمین ترتیبات معطل می‌نمایند تا تهور

آنها بسر حد کمال برسد. بعد جنگک در می‌گیرد. چون ترتیب جغرافی باید از روی واقع و صدق باشد با جزئی اشاره «ز آغاز توان یافت که انجام چسان است».

حاصل مطلب آنکه چنانچه یموت از سرکردگان استرآبادی اطمینان نداشته باشند تاب مقاومت ندارند. زیرا که سوار و پیاده و چریک استرآبادی بمراتب دلیر و رشید تراز یموت هستند و بهتر از آنها جنگک می‌کنند. چنانچه کار با خود سوار و پیاده و چریک باشد با کمال غیرتمندی کارزار نموده کوس غیرتمندی را می‌زنند و کم جرئت تراز یموت خودشانند. وانگهی مجبورند با اهل ولایت راه بروند. ولایت بآنها احتیاجی ندارد. اعتبار خوانین بواسطه همراهی و نگاهداری یموت است. چنانچه خوانین از رعایا مواخذه نکنند یموت قادر به نفس کشیدن نیست، والله اعلم.

در استرآباد در دهات رسم چنین است از یک آبادی که صدای تفنگک بلند شود از تمام دهات اطراف اسلحه و تفنگک خود را برداشته بجای می‌آیند با کمال میل و غیرت. تعصب می‌نمایند بدون اجبار و در همراهی بیکدیگر شرکت دارند. در موافقی که یموت با ولایت طرف نزاع است بکنوع گروهی دارند. یموت از ولایت آدم گروهی کند. ولایت هم ناچارند از یموت گروهی کنند. از بستگان گروهی کنند که گرفتار آدم گروهی کنند، والا هر کس از آن طایفه و آن ابته را بدست آورند گروهی نمایند. اقوام و بستگان این آدم خبر شده در صدد برمی‌آیند. خلاصه می‌روند گروهی ولایت را از یموت می‌گیرند به ولایت رد می‌کنند و گروهی خود را می‌برند.

هرگاه یموت بعنوان دزدی شب بولایت بیاید و کشته شود ابداً

اسم نمی برند و کس و کار او از خارج آدم می فرستند و مرده را می برند. چنانچه بعنوان خریداری هم باشد کلیه مردگان را نمی گذارند در ولایت باشد. حتماً باید به قبرستان فامیلی و یورت خود برند.

همین قسم که عروسی آنها بے تماشا نیست عزاداری و سوگواری آنها هم خالی از تعجب نیست. زنی که شوهرش مرده باشد می رود بالای آلاچیق می نشیند. سر خود را باز کرده نعره و فریاد می زند و مهر بانهای شوهر بیادش آمده گریه می کند. آن طایفه خبر شده از مرد و زن حاضر می شوند. خرج واردین بعهده اهل آن ابّه است. زیرا که برای همه کس همچو روزی هست. واردین می آیند جلو آلاچیق عزاخانه نشسته فاتحه خوانده به صداهای خوش دوست رفته را یاد می کنند. بعد به آلاچقهای دیگر رفته فاتحه خوانده ناهار خورده می روند. تا یک هفته این رفت و آمد هست. مردگان را صوفی که خدمتگزار شیخ است می شوید و زکوة اموال مرده باو می رسد. تقسیم اموال مطابق شرع مبین است. جزئی اختلافی در حقّ زنها است. ولی خواستگاران شوهر مرده فراوان است [است] و هر چه گریه و زاری را در بالای آلاچیق بیشتر و بلندتر کرده باشد محبوب القلوب مردها واقع شده و اطمینان باو خواهند داشت. شب هفته و چله و سال مرسوم است [است] و اعتقادی کامل دارند و مکان متبرّکه که آنها مزار مشایخین آنها است که «اولیا» گویند و اغلب اسم و رسمی دارند. مردگانشان را به مقبره زکریا پیغمبر معروف است می برند. مقبره زکریا پیغمبر در وسط راه یموت به گنبد قابوس است. از مقبره زکریا پیغمبر به گنبد قابوس هشت فرسخ و در شمال جاده در صحرا واقع و بنایش از آجر قطور است. جز این بنا ابداً در صحرا بنائی نیست.

وضع هیکل یموت و اخلاق آنها

استخوان بندی و استحکام بدنی ایشان خوب، دماغ آنها پهن و راست، گونه های ایشان برآمده، پیشانی بلند، چشمهای منحرف و شبیه چشمهای چینی، موی ریش و سبیلها کم. در سواری و سراسب چنان راست و محکم نشسته اند گویا یک پارچه هستند و اگر ده شبانه روز در سواری باشند هیچوجه اظهار خستگی و کسالت ندارند برخلاف پیاده روی، اگر صد قدم پیاده بروند اظهار خستگی می کنند. هرگز در تدبیر بزرگ کردن فطرت و نجیب کردن طبیعت و رواج صنایع نیستند. تمام تدابیر را صرف سواری کرده اند و بسیار کم دل و کم جرأت هستند. بدوستی و دشمنی شان نمی توان متقاعد بود، مانند هوای آن صحرا تلون مزاج دارند مطیع و نوکر شکم هستند.

اسبان یموت

اسبان یموت برای آن سرزمین و تاخت و تاز و آن آب و هوا بادوام تر و محکمتر از اسب عربی است. اسبان عربی آن استحکام و توانائی را ندارند. گذشته از ترتیب ایلغار اغلب دیده می شود یک ترکمان لااقل پنجاه من بار بروی اسب گذاشته و خودش هم سوار است و ده فرسخ هم می راند و ابداً ملاحظه نمی کند. وقعه ای در گوکلان سه شب برای خودم روی داد که تا بصبح سه شب متواتراً مشغول جدال بودیم. فشنگ ماها قریب به اتمام بود. بردی نام گوکلانی از طایفه قره بلخان را برای رساندن فشنگ به استرآباد فرستادیم. از چاغبر که حاکم نشین گوکلان است تا به استرآباد از راه صحرا

بیست و دو فرسخ ترکمانی است. این آدم . بفاصله سی و چهار ساعت به استرآباد آمده بقدر پنج شش من تبریز قند و چائی برداشته با هشتصد عدد فشنگک ورندل و آذوقه اسبش وارد چاغر شد. حقیقه آنسان مات و متحیر می ماند و یکشب هم در استرآباد خوابیده و جواب مطالب و عرایض خود مرا از ایالت گرفته، پس از تحقیق هجده ساعته با این همه بار از استرآباد به گوکلان آمده است و ابداً اظهار خستگی از او ندیدم . این اسبها همیشه زیر زین هستند و مختص صحرا و دشتند. در کوهستان عاجز [ند] و طاقتی ندارند. جز آن آب و هوا و فضای یموت در جاهای دیگر طاقت نمی آورند و لاغری شوند و بزحمت بوم می شوند. مال داری اختصاص به یموت دارد و در چهار فصل اسبها یکته میخ [اند] و روی آنها را با چند جل و نمد باصطلاح آنها تریق و گز در مه می کشند، و از خوردن جو مضایقه ندارند، هر قدر بخورد می دهند.

گنبد قابوس و گوکلان

از استرآباد به گنبد قابوس و گوکلان سه راه است: راه ولایت، راه زیرگرگان، راه بالای گرگان. از راه ولایت حرکت از استرآباد منزل میان آباد که دهات ملک باشد سه فرسخ است. راه پست و بلند و تلو و تیغ زار و اطراف دهات و آبادیست. منزل دوم کتول چهار فرسخ است. جاده مسطح و در بعضی جاها باتلاق و نهرها خراب و پست و بلند و تیغ زار و بطایفه دوچی نزدیک و آبادی ولایت هم در حول و حوش است. از کتول به فندرسک می رود. دهات فندرسک بسیارست. همه جا می توان منزل کرد. ولی در فصل زمستان خیلی سخت و تقریباً دو سه فرسخ از قره جنگل باتلاق و

وحشت انگیز است. از کتول به رامیان پنج فرسنگ، از رامیان جاده دو تاست. گنبد قابوس بخوانند بروند می آیند به خاندوز، دو فرسخ و نیم است و همه جا دیه و آبادی و زمین تیغ زار و انار جنگلی فراوانست و از خاندوز به گنبد قابوس دو فرسخ و نیم و جنگل مختصری در جلو است باید گذشت. بعد داخل خاک یموت و شهر قدیم جرجان شده وارد کیسیون گنبد قابوس شوند. چنانچه به گوکلان بخوانند بروند از رامیان می رود به حاجی لر پنج فرسخ و از حاجی لر هم به چاغر گوکلان چهار فرسخ است. پس از راه ولایت به گوکلان پنج منزل و به گنبد قابوس هم پنج منزل است و چهار روز هم می توان رفت. ولی راهها سخت و تیغ زار و جنگل و باتلاق و وحشت انگیز است. راه زیرگرگان و بالای گرگان هر دو صحرا و مسافتی تقریباً یکی است. در زمستان طوایف یموت محض هیزم سوخت به جنگل ولایت نزدیک شده زیرگرگان می نشینند و از چشمه سارهای فندرسک و کتول و غیره مشروب می شوند و در تابستان بالای گرگان مسکونند. رعایت آذوقه و اطمینان آسایش و جمعیتی کافی و یا آنکه سوار یموت هر محل همراه باشند. البته راه خلوت صحرا هیچ نسبت ندارد، تا خود گنبد قابوس مسطح و یکنواخت و صاف است، بلکه یک ریگ هم پیدا نمی شود، همه خالک است. تمام حرف بر سر آسایش و امنیت است که در آن سرزمین خلق نشده. از استرآباد به گنبد قابوس از راه صحرا پانزده فرسخ است. حرکت از استرآباد بمنزل آق قلعه سه فرسخ، از آق قلعه بمنزل سنگیر سوار شش فرسخ و از سنگیر سوار به گنبد قابوس شش فرسخ. از استرآباد به محمدآباد یک فرسخ و جاده مسطح و تیغ زار و حول و حوش آبادی و بچنگل یک ماز و نزدیک

محمد آباد ده معتبر آباد و با جمعیتی است. از محمد آباد به پل حاجی قره یک فرسخ جاده، در دوسه مکان نهر خراب و باتلاق است. خصوصاً فصل زمستان سخت می شود و تکه تکه در راه فی زار و گالی زار که « چگن » باشد دیده می شود و بعضی جاها هم چمن طبیعی و علف زار قابل است. طایفه دوگونچی که یک تیره از طایفه آتابای است در اطراف پل حاجی قره سکنی دارند. پل معروف به حاجی قره در روی قره سو واقعست و مرکب از هجده چشمه است. در سال بیست و سیم جلوس سلطنت شاهنشاه سعید شهید ناصرالدین شاه قاجار نورالله مضجع بنا شده. در فصل بهار این آب خالی از اهمیت نیست و در تابستان اغلب خشک است. بنای پل از آجر و رویش سنگفرش است [و چهار مناره آجر در ابتدا و انتهایش برپا کرده و با جزئی مرمتی آباد می شود و اهمیتی بسزا دارد. در سمت غربی این پل بفاصله سیصد قدم قراولخانه از آجر در روی تپه بامر دولت برای مستحفظی بنا شده. سابقاً دو اطاق داشته و اطاقها خراب، ولی محوطه ای که از داخل آخور مال ساخته اند باقی است و چنانچه مرمت شود و درب بگذارند و مستحفظ داشته باشد خیلی مفید است.

از پل حاجی قره به آن قلعه یک فرسخ و راه مایل بسمت مشرقست و همه جا مسطح و زمین چمن زار است. بنای آق قلعه در نقطه ایست که از سه سمت خاکریزی احاطه دارد. این نقطه خیلی قدیم و آثار قدمتش معلوم و آثار شهریت و خندق و خاکریز او هویدا است. نسبت این آثار خاکریز را به امیر تیموری دهند. آق قلعه قلعه ایست محکم، بنای او در اول سلطنت شاهنشاه سعید شهید ناصرالدین شاه قاجار نورالله مرقد [شده]. دیوارهای قلعه از خشت و گل و چینه است و از طرف داخلی قلعه پشت دیوارها تماماً مردرووسر

دیوارها کنگره و روی او آجراست و در چهار گوشه قلعه چهار برج است که میان هر برج یک عراده توپ ایرانی بی خان گذارده اند و یک عراده توپ هم برای شلیک در داخل قلعه روی تپه مرتفعی قرار داده اند. حمام و ذخیره هم دارد که از عدم تعمیر مخروبه شده و این قلعه دودروازه دارد از آجر و بقدر گنجایش یک فوج سرباز اطاق تحتانی و فوقانی ساخته اند که بواسطه عدم تعمیر قریب بانهدام است و دوحیاط خلوت هم از آجر در داخل قلعه است که مخروبه شده و پوشش این اطاقها و خلوتها از چوب و روی آنها بشکل بناهای استرآباد از سو فال پخته پوشیده شده. در داخل قلعه آب نیست. راه آب انباری در سمت شمالی قلعه است. ولی آب انبار خارج از قلعه لب رودخانه گرگان ساخته اند که سابقاً بواسطه تلمبه از آب گرگان مملو می شده و فعلاً آب ندارد و تعمیر لازم دارد. متوقفین نظامی آب خوراکی خودشان را از رودخانه برمی دارند و به خمره ها و کوزه ها ریخته صاف شده می خورند و دو سمت شرقی و غربی خارج قلعه خندق است و رود گرگان از سمت شمالی قلعه جاریست و فاصله رودخانه تا درب قلعه بیست و پنج قدم است و در محاذی درب قلعه در روی رودخانه پل محکمی از آجر که مرکب از چهار چشمه است ساخته شده و در انتهای پل دروازه محکمی از آجر برپاست که وقتی این دروازه بسته شود راه آمد و رفت ترکمانهایی که مجبورند از این راه بشهر بیایند مسدود است. باضافه این پل برای استحکام هر قلعه و آسایش متوقفین برای برای روز نخست در خارج پل و رودخانه در مقابل قلعه محوطه ایست که سه سمت آن دیوار است. دو سمت دیوارها از سمت مشرق و مغرب ممتد و منتهی به لب رودخانه است و در مقابل دروازه روی پل در سمت شمال این محوطه

دروازه دیگری ساخته شده و مرحوم جهانسوز میرزا بامردولت در این محوطه عمارتی مشتمل بر سه طبقه از آجر بطرز مرغوب ساخته است. بواسطه عدم تعمیر دو طبقه آن عمارت خراب [شده] و چنانچه تعمیر نشود بکلی این طبقه هم منهدم خواهد شد و دیوارهای محوطه در بعضی جاها خراب [شده] و تعمیر لازم دارد. حقیقه بقدری بنای این قلعه در آن سرزمین از روی تدبیر است که برای جلوگیری یوت سدّی از این نقطه بهتر تصور نمی شود. باضافه اغلب طوایف نزدیک شهر همجوار و برای مکان قشون در مواقع پناگاه است. چنانچه در استحکام و تعمیر آق قلعه توجهی نشود عملاً قریب بکلی خراب خواهد شد. از آق قلعه به گنبد قابوس دوازده فرسخ و کنار گرگان و جاده بسمت شمال شرقی استرآباد و تماماً صحرا است و منزلگاه ندارد. سدّ قزل آلان که نسبت به انوشیروان عادل می دهند از سنگیر سوار که شش فرسخی گنبد است تا نزدیک کیسیون آثارش باقی و آجرهای او در زمین است که هر آجری چهارده سانتی متر قطر دارد و بشکل مربع که هر ضلعی چهل سانتی متر است.

گنبد قابوس و کمیسیون دولتین علیتین ایران و روس

گنبد قابوس در نیم فرسخی خرابه شهر جرجان واقع است. نظیر این گنبد در ایران زمین نیست. در سنه هزار و سیصد و بیست که عمده الامراء العظام میرزا رضاخان سر تیب مهندس از طرف وزارت جلیله خارجه مأمور اخذ اطلاعات سرحدی و کیسیون و نقشه برداری بوده اند بدقت گنبد قابوس و کیسیونها را دیده و مسأحی کرده اند و خود نگارنده هم در سنه ۱۳۲۱ که مأمور گو کلان بود دیده اطلاعات ایشان و خود مرا عرضه می دارم.

این گنبد عبارت از مناره ایست بشکل استوانه مصلح و دارای ده ضلع متساوی و عرض هر ضلع پنج متر و چهل سانتی متر است و هر کدام از این ده ضلع مرکب از سه ترك است و هر تركی دو متر عرض دارد. اکنون چنان می نماید که این گنبد در روی تپه واقع است. لیکن مسلم است که این تپه نه طبیعی است و نه مصنوعی، بلکه تپه ایست که بواسطه انهدام ابنیه دور گنبد بروی این تپه احداث شده و تقریباً بیست الی بیست و پنج متر ارتفاع این تپه است از سطح زمین. بهر حال الان ارتفاع گنبد از روی تپه کلیه شصت و پنج متری باشد. باین معنی که ابتداءً از سطح تپه پنجاه و پنج متر مستقیماً بالا رفته و بعد از آن ده متر هم به شکل مخروطی روی او ساخته شده و میان آن مخروطی هم خالی است و روزنه ای به سمت جنوب غربی دارد. ولی راهش تا کنون معلوم نشده و کسی نتوانسته است برود و آنچه ظاهر معلوم شده و حدس می رود باید ابتدای گنبد از روی سطح زمین و کف گنبد بوده. زیرا که اولاً بدیهی است که بنای این استحکام و عظمت را محال است در روی تپه مصنوعی بنا کنند و تپه طبیعی هم نیست و علامت و آثار ابنیه از چهار سمت و بلکه از همه نقاط تپه پیدا و آشکار است، و در ابنیه داشتن دور گنبد شکی نیست و ثانیاً مقبره قابوس بن و شمگیر موافق ثبت تواریخ نباید در این گنبد باشد، ولی تا کنون آثاری از مقبره علی الظاهر پیدا نشده و سه سال قبل جهت کشف مقبره کف خالی گنبد را به قدر چهارده ذرع کنده اند چیزی معلوم نشده مأموس گشته پر کرده اند. ولیکن از قرار معلوم گویا بعدها روسها محرمانه راهی به مقبره پیدا کرده اند و اگر حقیقت داشته باشد البته چیزها و اشیاء نفیسه بدست آورده یا خواهند آورد. ذکر شد که گنبد دارای ده ضلع

است در دو موقع: یکم تبه بالا و یکم تبه در پائین. کتیبه بخط کوفی نوشته شده و هر دو موضع به یکم مضمون که هر فقره از آن مضامین در یکی از اضلاع گنبد منقوش است.

بسم الله الرحمن الرحيم ، هذا القصر العالی ، للامير شمس المعالی ، الامير بن الامير ، قابوس بن وشمگیر ، امر ببناؤه فی حیاته ، سنة تسع و تسعين و ثلاث مائة قریة ، و سنة خمس و سبعين و ثلثائة شمسیة.

مساحت اجزاء گنبد بحسب متر

نصف قطر گنبد چهار متر و هشتاد سانتی متر است. محیط داخل گنبد سی متر و یکصد و چهل و چهار میلی متر. محیط خارج گنبد شصت متر و دویست و هشتاد و هشت میلیمتر ثخن^۱ دیوار گنبد چهار متر و هشتاد سانتی متر است و از قرار این مساحت معلوم شد که ثخن^۱ دیوار گنبد به قدر نصف قطر گنبد است. ارتفاع گنبد از سطح زمین نو د متر است. باین معنی از سطح زمین تا منتهای تپه بیست الی بیست و پنج متر باختلاف مکان از نیم متر است تا ده متر، از سطح تپه مستقیماً بالا رفته تا ابتدای مخروطی پنجاه و پنج متر و از ابتدای مخروطی انتهای او ده متر است. مساحت تپه^۱ گنبد چهار هزار و هشتصد متر است.

کمیسیون روسها

از چند سال قبل باینطرف که ایجاد کمیسیون دولتین علیتین ایران و روس برای انتظام امورات سرحدی تعلق و انجام پذیرفته در این نقطه^۱ گنبد قابوس صورت بسته شده و گنبد در جزء کمیسیون روسها واقع و انبار مستحکمه^۱ آنهاست.

و خندق در دور گنبد حفر کرده اند. طول خندق دور گنبد دویست و هفتاد متر است، و قطعه زمینی که کلیه^۱ کمیسیون روسها در داخل دو خندق بسته شده شصت و یک هزار و دویست متر است. تمام طول خندق محیط دو قسمت رویهم هزار و سیصد متر است. وضع کمیسیون روسها از حیث مکان و جمعیت و مستحفظی و قراولی و تفریح خیلی منظم است و عده ای سوارچلیک^۱ ترکان مسلح و مکمل بانضمام معدودی قزاق روسی برای قراولی و صاحب منصبان آنها در آنجا با عیال و اطفال خودشان بسر می برند و اطاقهای چوبی مزین عالی از روسیه برای منزل هر صاحب منصب به فراخور رتبت آماده است. قزاقخانه و آهنگرخانه و نجارخانه با انبارهای آذوقه و علیق ترتیب داده اند. طبیب و دواخانه و کتال و آهنگر و نجار روسی بفرخور کمیسیون دارند و مغازه ای هم دایر کرده اند که رفع همه قسم احتیاجات آنها را می نماید و کمیسر روس منازل عدیده^۱ مزین از حیث دفترخانه و اطاق غذا و اطاق رسمی دیدوبازدید و خوابگاه و آشپزخانه دارد و بواسطه^۱ بارکشا از آب گرگان مشروب می شوند.

کمیسیون دولت علییه ایران

تا در سنه ۱۳۲۰ رئیس این کمیسیون و دخیل این خدمت بزرگ دولتی جناب میرزا علی اشرف خان احتشام الوزاره که از طرف وزارت جلیله^۱ خارجه باین خدمت عمده مأمور بودند، اجمال حال این کمیسر خردمند از اول شباب بعلم و دانش و حسن سلوک آرایش گرفته و آن علم و دانش بزور ادب کمال پذیرفته و حسن اخلاق و نیکی معاشرت جناب معزی الیه نتیجه^۱ علم و

مقام عمل را معین می‌کند، شرح و بسطی بیشتر لازم نیست. چون مدت مأموریت و اقامتشان بطول انجامیده بود مستدعی شده بودند یکچند آسوده باشند. وزارت جلیله خارجه استدعای ایشان را قبول و جناب عون الملک را به ریاست کمیسیون منتخب و مأمور کرده‌اند و فعلاً جناب عون الملک در کمیسیون مشغول رتق و فتق امورات هستند. عمده الامراء العظام علی آقاخان سرتیپ قزاقخانه مبارکه با پنجاه نفر قزاق و چند نفر صاحب منصب آزموده و مجرب مأمور و مقیم خدمت کمیسیون بودند. در ظرف آن مدت مأموریت طوری در انتظامات خدمت مرجوعه سعی بوده‌اند که اگر از روی انصاف نظر شود بهتر از انتظام مستحفظی روسها در انتظامات نبوده کمتر هم فرض نمی‌توان کرد. چون مدت مأموریت آنها بسر آمده بود از طرف اداره جلیله قزاقخانه تماماً را احضار و نواب والاحیب الله میرزای سرتیپ که از تربیت یافتگان مخصوص این عصر و دارای علم و عمل است با پانزده نفر قزاق مأمور انتظامات کمیسویی هستند. معتمد السلطان موثق الحکماء که از برآوردگان مخصوص مدرسه دارالفنون است با همه قسم ادویه بمعالجه اجزای کمیسیون مأمور بود و بیست و پنج نفر سر باز و یک نفر نایب از افواج مأمور استر آباد همه وقت محض قراولی در کمیسیون هستند. تلگرافخانه در گنبد قابوس از راه ولایت به استر آباد و از گنبد به چاتلی که هشت فرسخی کمیسیون که سرحد ایران و روس باشد دایر است و سوارترکان هم مستحفظ دارد و روسها هم اجازه تحصیل کرده بودند که از گنبد به چاتلی با همین سیم حرف بزنند و در چاتلی تلگرافخانه و یک چاقمه قراول هست. بنای قابل و لایق کمیسیون نداشت و اگر هم داشته بواسطه سیل سنه ماضیه خراب شده، چند اطاق بر پاست که

رفع احتیاجات می‌کند. ولی نقشه مفصلی از طرف وزارت گمرکات کشیده شده و از ابتدای هذه السنه مشغول بنائی هستند. مغازه موسوم به «کنتورر فاهیه» میرزا محمد علی ارباب در آن سرزمین ایجاد نموده و از احداثات احتشام الوزاره است. انواع ماکولات و بقولات و حلویات و مشروبات و آقشه حاضر [ست] و رفع احتیاج می‌نماید.

شهر جرجان

خرابه شهر جرجان در نیم فرسخی کمیسیون واقع [است] و شهر معظمی بوده. بنا بر معروف چهار فرسخ محیط این شهر بوده. آثار ابنیه قدیمه و اشیاء عتیقه آنجا واضح و کارکنان آن سرزمین بهره‌مند و کامیاب شده و می‌شوند و عمله جات با آنجا آمده از آن بناها آجر بیرون می‌آورند و هزاری بیست و پنج قران به کمیسیونها می‌فروشند و بانواع آجر قطور و نازک و مربع و مستدس و مدور دارد. هر چه کار کنند بیرون می‌آید.

در آن نزدیکی دو امامزاده هست که بقول ترکانه آق امام و قرانکی امام معروف است که اعتقادی کامل دارند و متولی آنها ترکان و صوفی است و ندورات می‌دهند. پل چوبی و آهنی معظمی روسها در رود گرگان در نزدیکی کمیسیون دولت علیه ساخته‌اند جدیداً، کمال تعریف را دارد و مبالغ‌گرافی هم خرج کرده‌اند که برای عابرین خیلی اسباب آسایش است. سابقاً گنبد قابوس حدود دیموت بود. از گنبد قابوس بالا بسمت مشرق حدود گوکلان فعلاً یک فرسخ هم از گنبد گذشته دوسه ابه از طایفه قان بوخز مسکونند و بقیه طایفه قان بوخز در اطراف کمیسیون و گنبد قابوس هستند.

گوکلان

از طرف مشرق محدود است به دهنه و دامنه کوههای بجنورد و از طرف مغرب به گنبد قابوس و صحرای یموت، از طرف شمال به اترک و کویر صحرای روس و از طرف جنوب به نردین و کوهسار و حاجیلر، و امروز حدود یموت و گوکلان از سمت گنبد آب خُر خُر می آید که به گرگان ریخته می شود.

آب و هوای گوکلان نسبت به یموت بیلاقی و هوایش بهتر و اراضیش مشمر و حاصلخیز و اغلب نقاط از آبهای کوهسار و جالیز مشروب و زراعتش برنج و ماش و کتجد و گندم و جو است. برنجش بهتر از برنج صدری نباشد کمتر هم نیست. اغلب اراضیش فی زار، چه به جنگل کوهسار نزدیک است و چه بعضی جنگلهای کوچک داخلی در دامنه ها دارد. چشمه سارهای فراوان دارد. پنبه و هندوانه خوب عمل می آید. مردمش مهربانتر از یموت و به تربیت نزدیک و تمام زندگانی و آداب و مرسومات با یموت شریک و صحراگرد [ند] و در آلاچیقها سر می برند. مردها بکلی از صنعت بی نصیب [اند] و بخوردن و راحت کردن علاقه دارند. مراتع و مزارع گوکلان بی شمار، اراضی شالیزار فراوان و مثل مازندران. در عقیده مذهبی ثابت تر از یموت و به ایشانان و مشایخین اعتقادی کامل دارند و اطاعت آنها را بجای می آورند. نسبت به یموت چشم و دل سیر و مهمان دوست و ساده لوح و بواسطه کشیدن تریاک و شیره شرارتشان از یموت کمتر [ست] و آنهایی که معتاد نیستند بمراتب از یموت دلیرترند و شرارتشان بیشتر است. جماعت گوکلان مرکب از دو گروه و دوازده طایفه: گروه حلقه داغلو و دودورقه. خداوند رحمت کند مرحوم قایم مقام را در یکی از

قطعاتش فرموده: «اخته قزاقی اگر ده من جو یکجا بخورد بدمستی نمی کند برخلاف یابوهای دودورقه که قدری جو زیاد دید و در قوروق بی مانع چرید اول لگد به مهتری که تیارش می کند می زند»، و مردمان آن طایفه بهمین صفت موصوفند.

جماعت حلقه داغلو

غائی، قره بلخان، ارلکلو، چیقلق، قارنوا، بایندر، قرق. گروه حلقه داغلو در رشادت و جلادت دخیلی به دودورقه ندارند و مردمش شجاع و جنگی و در دامنه کوهها و تنگه ها منزل دارند. شالی کاری آنها خیلی کم و معاش آنها از گوسفند و بافتن پلاس و خورجین و نمذ و غیره می گذرد و اغلب زراعتشان دیم است و وصول مالیات از این طایفه کمال سختی دارد و مکانشان صعب است.

غائی، مرکب از سه طایفه و هر طایفه مرکب از چند تیره: تمک غائی، قارناس غائی، داری بو قاجه غائی. هر یک از این طایفه خان علی حده و طایفه علی حده دارند.

قره بلخان، یک خان دارد و یازده طایفه و ابه است: آجی بیگ، پاشی، قاپان، پیچ، قارا، خوردا یماق، قیر، کیروک، عرب، سقی، سیکی، چتر.

ارلکلو یک خان دارد و دو طایفه: آق انجیک، قُدانه.

بایندر نه طایفه است و دو خان دارد: کولی، آق یاجی، قره یاجی، چوروک، طرانک، قلاچی، کسر، کروک، یساقلق.

قرق بزرگترین طایفه گویکلان است و ده طایفه است: کین لیک، قاباسقال، دهنه، چکه، کوکچه، قاراجه، قارا قوزی، صوفیان، کنکور، عنکوت.

چیق لقی دو طایفه است: چیق لقی و قارانوا.

از گویکلان یکصد و هفتاد نفر سوار گرفته شده، نصف این سواران از طایفه حلقه داغلو و نصف دیگر از طایفه دودورقه است. در سنه ماضیه این چاکر که در گویکلان بود این سوار را مرتب و منظم نمود و لباس آنها را بترتیب لباس جکیتهای خیه‌ای پرداخت و هر صبح و شب از روی قوانین نظامی قراق مشق می‌کردند و بسیار قابل شده بودند.

جماعت دودورقه

مرکب از شش طایفه است. اغلب مردمانش شیر و تریاک استعمال می‌کنند. بواسطه این عمل مردمش سالمتر و مطیعند. عمل زراعتی این طایفه دخلی به حلقه داغلو ندارد. هر کس آیش دارد که شالی می‌کارد. آیش اصطلاح آنجا زمین شالی‌زار را گویند. گویکلان از این طایفه‌ها است: یانفاق، سنگریک، چاغر، بیکلدی، آی‌درویش، اجن قانجی.

یانفاق مردمش شجاع و سرحد نشین میوت و همیشه بایموت طرف هستند و مرکب از چهار طایفه هستند: ساری‌جه، قول‌لی، دیزاکری، کئی. سنگریک چهار طایفه است و درنی‌زارها مسکونند و چشمه‌سارهای فراوان دارد که نهر عمیق صورت می‌بندد و داخل گرگان می‌شود: آب‌خارق، آب قره‌سو، چشمه عرب‌کور، قاراشور، قوشچی، خَر، شیخ بیکی.

چاغر حاکم نشین گویکلان است، بکوه‌سار و ولایت نزدیک و هشت طایفه است: چاغر، قراول، کوسه، خوردتا، بای نل، ترکه، کوش دوش، علامت.

بیکلدی که جز چاغر و پنج طایفه است: بیکلدی، بوران، قارشار، پان، امان قوجه.

آی‌درویش شش طایفه است: اوچی، قوجه‌میز، دلی، چی‌باری، عرب، تکرک.

اجن قانجی مرکب از چهار طایفه است: قانجی، یخاری اجن، اشاقی اجن، اورتاکی اجن، بعضی ابته‌های متفرقه هستند که موسوم به ابته‌شیخ و خوجه است.

مشایخین و علمای گویکلان: جناب معارف آداب حاجی ملا قلیچ ایشان امام جمعه، ریاست تامه دارد و مردم اعتقادی کامل دارند و نذورات زیاد باومی‌دهند. مدرسه‌ای از آجر در نهایت استحکام برای طلاب در نزدیک ابته‌خودش که موسوم به ساری‌سو است ساخته است و باغچه و آب روانی هم دارد. ابته‌امان کلوشیخ است، ابته‌سید، ابته‌موغوشیخ، ابته‌می‌شیخ، ابته‌حاتم ملاشیخ، ابته‌صحت‌الدین خواجه، ابته‌عالم ملا، ابته‌قلندر ملا، کریک ملا، از نفس ملا، حسن قاضی، قربان‌گلدی آخوند، جناب نوری ایشان، جناب خلیل‌الله آقا پسر جناب امام جمعه.

خوانین گویکلان

مهدی خان قرق، ندرخان تمک، بای حسنخان قرق، خوشه‌خان

ولد سبحان قلی خان ، محمدحسنخان داری ، نوربردیخان قرابل خان ، مشهد قلی خان ارلکلو ، ولیخان چاغتری ، نورمحمد مرادق خان سنگریک ، خجند بردیخان ، و خدای بردیخان نیغاق ، امانش خان غائی ، رمضان خان آی درویش ، آمحمدخان بیگدلی ، چغورملاخان ورثیس طایفه اجن قانجق ، نورمحمدخان قربانلو ، صفحه مقابل عکس خانه زاد دولت ابدآیت است که با تمام خوانین گوکلان و جناب حاج ملاقلیچ ایشان امام جمعه در استرآباد مخلص شده و در ۲۲ جمادی الثانی سنه ۱۳۲۱ گوکلان رفته است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جغرافی نظامی از طهران به استرآباد

که رسم طرق و وضع منازل را می نماید

از طهران به استرآباد از خط شاهرود بمیزان منزل شمار قوافل چهارده منزل و هشتاد و دو فرسخ است: خاتون آباد یا شریف آباد ، ایوانکیف ، قشلاق ، ده نمک ، لاسجرد ، سمنان ، آهوان ، قوشه ، دامغان ، ده ملا ، شاهرود ، تاش ، قوزلق ، استرآباد .

از طهران به خاتون آباد پنج فرسنگ و راه همه جا چند درجه مایل به مشرق جاده هموار و مسطح و کالسکه رو [ست] ، جز دو آبادی که تقریباً یکفرسنگ از حضرت عبدالعظیم می گذرد امین آباد است و در مقابل کوه معروف به بی بی شهربانو واقع و متعلقه به حضرت علیا است و دیگری هاشم آباد ناظم خلوت است. دیگر آبادی در کنار جاده نیست . خاتون آباد ده معتبر و یکصد و بیست خانوار رعیت دارد و تیول جناب موثق الملک است و در محاذی حصار امیر واقع است. آبش از رود جاجرود جاری و قنات هم دارد. کارانسرای در نهایت استحکام مرحوم حاجی ملا علی معروف به کنی اعلی الله مقامه از آجر ساخته ، برای زوآر و قوافل خوبست . چنانچه تعمیر شود قابل سکنی است .

از خاتون آباد به شریف آباد دو فرسنگ و راه مایل بجنوب شرق و جاده مسطح و بفاصله هرنیم فرسنگ در نزدیک جاده ده و آبادیست. چون آب رودخانه جاجرود از این اراضی بسمت ورامین می رود نهرهای متعدده (الواک، کبرود، خسروآباد، شریف آباد) از آن رودخانه جدا گردیده، بدانجهت برای گذشتن از آنها حرکت کالسکه مانع از سهولت است و بلکه در فصل بهار که آب رودخانه طغیان دارد خالی از اشکال نیست و برای بنه و سوار هم اسباب زحمت است. شریف آباد ده معتبر و باغ مصفائی دارد که متعلق بورثه محمدقلی بیگک نایب اصطبل خاصه است. نهر بزرگی در پشت شرقی باغ از آب جاجرود می گذرد که زراعت شریف آباد را مشروب نموده بدهات ورامین می رود.

از شریف آباد به ایوانکیف پنج فرسنگ و جاده همه جا مسطح و کالسکه رواست. طرف دست چپ جاده همه صحرای بوته دار و همواره بی آب و بی آبادیست و منتهی به جبال ودره ماهورهای دامنه کوه قراآقاچ می شود، بتفاوت بعد از نیم فرسنگ الی بیشتر و طرف دست راست جاده از شریف آباد الی یکفرسنگ و نیم بل متجاوز دهات ورامین و زراعت است که تاجاده مسافتی دارند.

دو فرسنگ که از شریف آباد می گذرد در کنار دست راست جاده قهوه خانه و چند باب دکان دباغی میرزا ابوالقاسم خان دو سال است ساخته و رشته قناتی احداث نموده که در لب جاده آفتابی می شود و برای عابرن نهایت خوبست. از این قهوه خانه تا ایوان کیف سه فرسخ و همه صحرای خشک و زمین بایر و از طرف دست چپ بفاصله یکی دو فرسخ از

لب جاده منتهی بماهورها و کوههای سخت خشک « هزار دره » دیده می شود و آبادی در نزدیکی جاده تا ایوان کیف نیست.

ایوانکیف خالصه دیوان اعلی و قصبچه است. تیول جناب اجل امین خلوت وزیر مخصوص است. سیصد خانوار رعیت متجاوز دارد. خانه های اربابی مزین عالی و کاروانسراهای مرغوب جدید خشت و گلی و یک کاروانسرای بزرگ آجری [دارد] از بناهای قدیم که بواسطه عدم تعمیر کثیف و مخروبه شده و قابل تعمیر است. قهوه خانه و دکاکین متعدّد و دو باب حمام دارد. زیادی حاصل آنجا جو است. هندوانه آنجا دیم [ست] و بواسطه بی آبی میوه ندارند. یکرشته قنات کهنه ایوان کیف دارد که رفع احتیاج شرب اهالی را نمی کند و اهالی آنجا از آب رودخانه دماوند مشروب می شوند و آب انبارهای بزرگ و پنجپال دارند و در موقع خشک سالی از آب بانها سخت می گذرد. صنایع آنجا جاجیم های پشم و ابریشمی ممتاز است. معدن نمک سنگ نزدیک است و بعضی آثار عتیقه در آن نزدیکها از قبیل بناهای آجری یافت می شود که اهالی ایوان کیف کنکاش کرده و آجرهای قطور و معمولی امروز پیدا کرده فرش حیاط و حوض و آب انبار می کنند. از قرار تقریر اهالی وجه تسمیه ایوان کیف « ایوان کی » بوده و این آجرها هم از آجر آن بناها است، والله اعلم. بهر حال امروز ایوان کیف قصبه آباد و دارای تلگرافخانه است و مردمش بواسطه عبور و مرور زوار صاحب بضاعتند، رودخانه از وسط آبادی می گذرد.

از ایوان کیف به قشلاق شش فرسخ و زمین تا دو فرسنگ که اول سردهنه خوار است همه جا مسطح و در یک فرسنگی ایوان کیف قهوه خانه

گلی و چاه آب حفر کرده‌اند. از این قهوه‌خانه که رد می‌شود تا اول سردره زمین صاف و کویر و بوته‌های عظیم و خار شتر است. در فصل زمستان و بارندگی حرکت مال سخت [است] و بلکه با اسب بکویر فرو می‌رود. طرف دست راست و چپ جاده بفاصله یکفرسنگ کمتر یا بیشتر کوه و ماهور است و سمت دست راست نهر عمیقی است که آب شور است و داخل دره می‌شود. در فراز این دره که تپه بسیار بزرگ و مرتفعی است و عبارت از دو شعبه است و جاده سرایش و میان این تپه واقع است و قلعه‌ای درون تپه سمت جنوب از آثار قدیمه باقی و اول سردهنه خوار است. سابقاً این محل خالی از مخاطرات نبوده و زوآر و قوافل بسختی از این سرزمین عبور می‌کرده‌اند. حال بحمدالله امن است. از اول سردره تا آخر دو فرسنگ است و جاده در میان دو شعبه از شعبات البرز و ضلعی از کوه کنار کرو است. از اول دره آب شور کمی هست، رفته رفته از چشمه سارها این آب زیاد شده نهر عظیمی در فصل بارندگی صورت بسته از طول دره همه جا سرایش به جلگه خوار می‌رود. حال اطراف دره که مانند دیوارهای محکمند بواسطه آنکه سنگ آن کمتر و غالباً در فصل بارندگی محل تصادف باران است خطوط متوازی عمیق به هم رسیده و هیأت آنها را از سایر حال امتیاز داده بفاصله یکفرسنگ که از سردره رد می‌شود کاروانسرای سنگی خرابه معروف از بنای انوشیروان بوده که منهدم شده. مقابل او علیخان سر کرده اصائلو کاروانسرا و قهوه‌خانه از سنگ و گل ساخته است. آبی هم که نسبتاً شیرین است در آن نزدیکی هست که برای عابرین خیلی اسباب آسایش است. از این قهوه‌خانه میان دره تا قشلاق آب و آبادی نیست و زمین شوره زار است تا آخر دره یکفرسنگ و از آنجا تا قشلاق دو فرسنگ است.

قشلاق آبادی معتبر و دارای دکانین چند و کاروانسراها است و آب انبار بسیار بزرگی دارد که آبش سردی و گوارائی معروف و در تابستان محتاج به یخ نیست. چهار دانگ او متعلقه بسرکار نوآبه مستطابه علیه‌عالیه متعالیه حاجیه شمس الدوله است و آب از رودخانه است و شالی کاری فراوان دارد. از قشلاق به ده نمک شش فرسخ است و جزو خوار محسوب می‌شود. جاده دو تاست. چنانچه بسمت ارادان و پاده و یاطری که حاکم نشین خوار است بروند از قشلاق سه فرسنگ است و در راه همه جا نهرهای آب متعدد هست که به خوار می‌رود و سرچشمه آبهای خوار از رودخانه بزرگ است که یکی از سمت فیروز کوه جاری و مرسوم به نمرو است و دیگری از سمت دریاچه تاروموج دماوند ساری [و] معروف به دلچای است که دهات و زراعت خوار را مشروب می‌کند و این راه بواسطه انهار متعدده حرکت کالسکه سخت است. ولی جاده معموله مسطح و کالسکه‌رو است و زمین شوره زار و سنگلاخ و بی آب است.

ده نمک قریب صد خانوار رعیت دارد و تنباکو کاری و هندوانه و خربزه آنجا فراوانست. آبش شور و ناگوار و یخچالی شور دارد که در تابستان اسباب حیات عابرین است. قهوه‌خانه‌ای دارد که مرکب از تحتانی و فوقانی است و طبقه فوقانی مرکب از سه اطاق و ایوانهای جلو است که بهترین اقامتگاه زوآر است. خانه‌های رعیتی بسیار کثیف [ست] و قابل سکونی نیستند. سه کاروانسرا و چند باب دکان دارد. یکی از آن کاروانسراها از آجر واز بناهای شاه عباس است. گرچه نخر و به است، ولی در ایام زمستان از برای قوافل و عابرین خیلی مفید است.

از ده نمک به لاسجرد شش فرسخ و بجاده همهجا مسطح و شنزار و همهجا مایل به جنوب شرقی است و کویر و گونزار، طرف دست چپ بجاده بفاصله نیم فرسنگ تپه‌ها و کوههای کوچک و پس از آن کوههای مرتفع عظیم است و طرف دست راست صحرای کویری آب و گیاه است که بفاصله پنج الی شش فرسنگ منتهی به جبال می‌شود. سه فرسنگ از ده نمک گذشته قریه عبدالله آباد است و تا عبدالله آباد آبادی نیست. قریه عبدالله آباد سابقاً قلعه و کاروانسرائی داشته که فعلاً منهدم است. امروز قهوه‌خانه و باغ و آب انبار دارد و چند نفر رعیت در آنجا مسکون [اند] و علوفه و غیره می‌فروشند. عبدالله آباد نقطه قابل آبادیست. قنات لایق دارد. کار بکنند قابل زراعت و آبادیست و آبش بواسطه شوری زمین قدری شور است. ولی خیلی بهتر از آب ده نمک است و ملکش نزاعی است و امروز در دست سمنانی است.

از عبدالله آباد به لاسجرد سه فرسخ است. تقریباً یکفرسنگ که از عبدالله آباد می‌گذرد چند نهرهای عمیق و عریضی است مثل خندق در میان خاک خوار و سمنانست و عرض هر یک از سه ذرع متجاوز و عمقاً از ده الی پانزده ذرع است که بخط عرضی در دوسه موضع جاده را قطع نموده و آب این انهار در هر یک بتفاوت در موقع سیل زیاد می‌شود. از مشرق شمالی به مغرب جنوبی جاری است و در روی هر سه نهر پلهای سنگی محکمی است که از عمق نهرها بنا و بسطح زمین مساوی است و بهین جهت «پرکری» موسوم شده و امروز «پل کری» معروف است از اینجا اول خاک سمنان است. از پل کری به گردنه لاسجرد یک فرسخ، دو قهوه‌خانه و دو آبادی است.

مزرعه و قهوه‌خانه در جلواست. از آنجا که می‌گذرد مزرعه و قهوه‌خانه دیگری است موسوم به سیدآباد و جای باصفا و زهتی است. آسیابی دارد که آب آن آسیا از چشمه سار صورت بسته و زیاد است. از گردنه لاسجرد به لاسجرد یکفرسنگ کمتر است، و این گردنه عبارت از دامنه‌های مرتفع سنگی و سنگش گچ است، برگرد و غبار. راه کالسکه علیحده و راه سوار علیحده است. به نشیب گردنه که می‌رسد راه مسطح می‌شود و از فراز گردنه لاسجرد نمایان است.

قصه لاسجرد باغات زیاد دارد و انار او معروف است. کاروانسرای آجری از بناهای شاه عباس در آنجا برپا و دایر است، باضافه اطاقهای مرغوب و بالاخانهای سفیدکاری عالی ساخته‌اند که تکیه و حمام دارد و سیصد خانوار رعیت بیشتر دارد و مردمش با بضاعت و صاحب اغنام و احشام‌اند و قلعه کثیف ملوث امروز غیر مسکون و قریب به انهدام است، و اهالی آنجا باسلیقه شده و وقری به آن بنای سابق نمی‌گذارند و لاسجرد امروز از بهترین مکانها و هوایش خوب و آبش فراوان، لیکن شور و تلخ، و زمینش قابل هر گونه زراعت است. از لاسجرد بسمنان شش فرسخ راه همهجا مسطح و جنوب شرقی است. نیم فرسخ از لاسجرد که می‌گذرد مزرعه ایست خوش آب و هوا و معروف بشیر آور از آنجا تا سرخه آبادی نیست. در نیم فرسنگی سرخه دوسه مزرعه در کنار جاده است ولی آبش شور است. سرخه در سه فرسنگی سمنان واقع و آثار قدیمه دارد و از دهات معتبر و آباد سمنانست. دو سال است جناب نیرالمالک تیول مواجب خودش کرده و فعلاً سپرده به ابراهیم خان یاور فوج سمنان است که در سرخه مسکون است. پانصد خانوار رعیت بیشتر دارد. تکیه و قهوه‌خانه و دکا کین

متعدد دارد و یکدسته سر باز بده است و مردمش شجاع و رشیدند و انار و خرزبه آنجا بلطافت و شیرینی معروف است و آبش شیرین و گواراست. در سرخه جز آسیابهای نزدیک شهر آب و آبادی نیست. ولی در دامنه جبال شمالی مزارع بسیار و در جلگه جنوبی قراء متعدده است. در سمت چپ جاده فی الجمله کویر و باتلاق است و تانیمفر سنگ بتفاوت منتهی می شود و بکوههای پست که در پشت آنها کوهی است پرسنگ و بزرگ و سیاه رنگ موسوم به کوه قالی باف است. پس از کوه مزبور جبال نیزه و است که سنگسر و شمرزاد دو بلوک معروف سمنانست که در دامنه آن واقع اند. این جلگه سمنان آهو و شکار بسیار دارد.

شهر سمنان از شهرهای بزرگ، هوایش سالم و مردمش با مردمی راغب، و زراعت آنجا جو و گندم و تنباکو خوب عمل آید. باغات میوه زیاد است و خرزبه و هندوانه او فراوان و ارزان است و انواع سبزیجات می کارند. جمعیت سمنان از سی هزار نفر کمتر نیست و بازارهای متعدد و تجارت معروف زیاد است. حمام و تکایا و مساجد او متعدد و مسجد شاه سمنان که از بناهای خاقان کشورستان به عظمت بنا و خوبی معروف است و موقوفات صحیحه دارد که هر سال تعمیر می شود. ارگ عمارات دولتی آنجا متعدد و قلعه و باره محکم در اطراف عمارات هست. اصل بنای ارگ را مرحوم حاجی بهمن میرزای بهاء الدوله کرده و حکام همه ساله با مر دولت تعمیر کرده اند، مخصوصاً مرحوم ضیاء الدوله تعمیری بسزا کرده و بعضی تصرفات و الحاقات بر بنای سابقه افزوده اند و امروز ارگ سمنان از ابنیه عالیه دولتی محسوب و مشتمل بر حیاطهای متعدده دیوانخانه و خلوتها و اندرون و حمام و اصطبل و کالسکه و غیره است.

در بیرون ارگ باغ و عمارت مرحوم ضیاء الدوله است که تماماً از آجر و مشتمل بر تختانی و فوقانی و حوضخانه عالی است که زوار و اخصاص محترم در آنجا اقامت می کنند و کاروانسراهای متعدد برای زوار در مقابل ارگ ساخته اند و وصل با مامزاده ابراهیم علیه السلام که در سمت غربی ارگ است دو کاروانسرا ساخته و بالا خانه متعدد دارد و تلگرافخانه دولتی در یکی از حیاطهای ارگ و از خارج هم درب دارد. شهر سمنان از بناهای قدیم و نسبت این بنا را به طهمورث می دهند و امروز دارای ابنیه عالی و نسبتاً آباد و پر جمعیت است. اسامی محلات از اینقرار است: محله ماسنار، لتی بار، اسفنجار، چوب مسجد، شاه جوق، کودی در، کل شمقاق، فرادقان، ملیحی، کودان کوه.

از سمنان به آهوان شش فرسخ و راه مایل بسمت مشرق و یک فرسخی سمنان نقطه ایست موسوم به حوض مرحوم ملا محمد سمنانی، در قناتی بنائی بشکل آب انبار از آجر ساخته و پله ها قرار داده که به آب می رسد. از برای عابرین مفید است. از حوض که می گذرد تادو فرسخ جاده مسطح و آب و آبادی در کنار و نزدیک جاده نیست و راه همه جا رو به بلندی است و منتهی بگردنه کوچکی می شود که اول دره و ماهور است و تقریباً سه فرسخ این دره ها امتداد دارد و راه ناهموار است تا به جلگه آهوان برسد. بعضی مزارع و آبادی از سه فرسخی سمنان هست تا یک فرسخ و نیمی آهوان قریه کهلا و محمد آباد سمت راست جاده مسافتی دارد و طرف چپ جاده دامنه کوهها قریه چاشتخواران و مزرعه رویان است که جای باصفا و آب گوارائی دارد و رشته قنات از جلو قهوه خانه می گذرد و یکی دو مزرعه جدید و یک قهوه خانه و طولیله تازه هم ساخته اند. از این نقطه تا خود آهوان راه پست و بلند و جاده میان تپه ها و کوههای کوچک است و آبادی نیست.

در آهوان دو کاروانسرا و یک چا پارخانه خراب است. یکی از کاروانسراها از سنگ ساخته شده و بناهای انوشیروان معروفست و منهدم شده و دیگری کاروانسرای شاه عباس است که از آجر ساخته شده، به قدری کثیف نگاهداشته و مواظبت نکرده اند که نمی توان سکنی کرد و مخصوصاً در فصل زمستان و پائیز که باد آهوان بوزد انسان را هلاک می کند. بعضی از زوآر که استطاعتی ندارند در پشت کاروانسرا لب جو و زیر درختان در زیر درختان این منزل را بسری برند و آبش آب چشمه وزالو دارد. باید خیلی از آب احتیاط کرد و بلکه آب را صاف نمود. مخصوصاً آب اسبها را باید مواظبت کرد و آلا زالو بزبان و گلوی مالها چسبیده اسباب زحمت می شود. از آهوان به قوشه شش فرسنگ بفاصله اندکی از آهوان راه بصعود است. پس از آن تا قوشه همه جا سراسیمه و مسطح و طرف دست چپ و راست بجاده بفاصله یکفرسنگ و نیم بیشتر یا کمتر کوه است و اقسام نباتات و بوته های بزرگ قیچ و گون بسان جنگل روئیده که خالی از تماشا نیست و تا قوشه آبادی و آب نیست. بلوک تودروار در سمت چپ این راه واقع است. در قوشه سابقاً آب اتصالی نداشت. کاروانسرائی از بناهای شاه عباس از آجر دایر و منزلگاه زوار و قوافل است. چند باب دکان حاجی علینی مقابل کاروانسرا ساخته و آب انباری در وسط این بنا از سابق بوده که حاجی علینی تاجر تعمیر کرده و آب این انبار از فاضل آب تودروار بوده که در فصل بهار پرمی کرده اند و در سالهای خشک که آب زیادی نداشت و اضافه از تودروار نمی ماند این منزل خشک و بی آب و معلوم می شود که با بی آبی از آهوان تا قوشه به زوآر چه می گذشته و این منزل هم که آب نباشد به عابرین چه خواهد گذشت.

حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد والا شاهزاده آزاده امیرخان سردار سپهسالار اعظم دامت شوکته خوف و وحشت خسته دلان و جگر سوختگان و دل ریشان از این براری را مبدل براحت و گلخن گلشن و دوزخ بهشت و برزخ حیات و دشتها و صحراهای خشک بی آب و علف سبز و خرم بجای خار شترانواع فوا که غرس شده و اسطخرهای متعدد در آن براری ساخته شده و متجاوز از سی هزار تومان خرج قنات جدید فرموده اند و امروز یاد بود و سنگ آب دارد و بیشتر خواهد شد. تمام اراضی و یجی آباد را مشروب می نماید. اراضی یجی آباد بقدری قابل و حاصلخیز است که از قرار معروف تخمی صد تخم متجاوز دیده شده. قلعه رعیتی از بناهای مرحوم میرزا محمدخان سپهسالار در سمت غربی کاروانسرای قوشه بفاصله پانصد قدم باقی مانده غیر مسکون بود، تعمیری بسزا کردند و بالاخانه و سردری جدید افزودند و امروز مسکون و آباد و مکان رعیتی است و آب قنات جدید از سمت شمال بطرف جنوب از خارج قلعه می گذرد.

از قوشه به دامغان شش فرسنگ زمین صاف و مسطح تا دو فرسخی که امیرآباد باشد آب و آبادی نیست. امیرآباد ده بزرگ است. قلعه و باغ و عمارات مرغوب متعدد دارد. از بناهای مرحوم میرزا محمدخان سپهسالار اعظم است. ورثه مرحوم سپهسالار فروخته اند و فعلاً چهار دانگش متعلق به حاجی سید محمد لاریجانی و اخوان اوست و دو دانگش هم متفرقه مالکند. ده بسیار معتبر و آباد و حاصلخیز است و از جاده تقریباً یک میدان دور است. از امیرآباد به دامغان چهار فرسنگ است. نیم فرسنگ که از امیرآباد می گذرد آبادی و قهوه خانه و باغی است موسوم به صیدآباد و متعلق به حاجی ملا

رضا است و عمارتی برای خودش ساخته و ده آبادیست و زراعتش بوفور است. نیم فرسخ که از صیدآباد می‌گذرد در کنار جاده قلعه و عمارت دولت آباد است. سابقاً خیلی آباد بوده قلعه محکم و خندق و تکیه و حمام و چند باب دکان دارد و صد خانوار رعیت بیشتر دارد و متعلق به حاجی فرج الله خان احتشام نظام است. در سمت جنوب این قریه باغ پسته است.

یک فرسنگ از دولت آباد گذشته باغ و قهوه خانه جدیدی موسوم به قدرت آباد حاجی احتشام نظام در کنار جاده ساخته، خالی از روح نیست. از قهوه خانه قدرت آباد تا دامغان دو فرسنگ در نزدیکی جاده آبادی نیست. در سمت شمال بفاصله یک فرسنگ و بیشتر بعضی دهات خراب و ویران و بعضی آباد و دایر.

سعیدآباد مخروبه، اسماعیل آباد، منصورآباد، شیرآشیان، علی آباد، عوض آباد، رضی آباد، آهوبانو، مزرعه شیربند دو فرسخ دور از جاده است. قراء واقعه در سمت راست جاده بفاصله یکی دو فرسخ سعیدآباد، اسمعیل آباد خرابه، حججی، ورکیان، مهدی آباد، عبیرآباد، جعفرآباد، قلعه زرد.

از دولت آباد حاجی احتشام نظام هم می‌توان بسمت استرآباد رفت و از قرار معروف پانزده فرسنگ است. باین معنی از دولت آباد بچشمه علی دامغان و از چشمه علی دامغان به چهارده کلاته، از چهارده کلاته به کتل جهان نما، از کتل جهان نما به استرآباد. چون راه بیلاق است خیلی سخت و سرد مخصوصاً کتل جهان نما خیلی صعب است. ولی راه متداولی حضرات چهارده کلاته ای است.

شهر دامغان از شهرهای قدیم ایران و حصین و دارای برج و باروی

محکم و خندق بوده. برجهای دور شهر در بعضی نقاط تا کنون باقی است و آثار عتیقه در این شهر بسیار است، از جمله مسجد معروف به تازی خانه و مناره آنست و دیگری مسجد جامع و گلدسته آنست. راستا بازار و کاروانسرای دارد. در سنه ماضیه تیمچه جدید مرغوبی حاجی محمود خان یاور و حاجی آقا احمد و سایر ورثه مرحوم حاجی آجودان ساخته اند که نهایت تعریف دارد. شهر دامغان بزرگ و جمعیتش کم و مردمش فقیر و بی بضاعت، شورآبادی در کله ندارند. عمارت دولتی او منحصر به مولود خانه است که تولد خاقان کشورستان در آن محل بظهور رسیده. با آنکه مرحوم ضیاء الدوله تعمیر کرده و موقوفه مخصوص دارد بواسطه عدم تعمیر نخر و به غیر مسکون است. جز چند باب عمارت خوانین دامغان خانه آبادی نیست و تماماً بوضع قدیم و نخر و به است. سه حمام آباد دارد و دو مدرسه، و باضافه کاروانسرای آجری شاه عباسی دو کاروانسرای خشت و گلی برای زوآر ساخته اند. جناب حاجی میرزا حسن مجتهد باغ مفصل مزین با عمارت مختصر خارج از شهر ساخته اند و آب از جلوی باغ می‌گذرد و بیدستان خوبی ترتیب داده اند که بهترین مکان شهر دامغان است و برای اشخاص محترم بهترین منازل و بشهر خیلی نزدیک است. بعضی از زوآر در صحن امامزاده منزل می‌نمایند. چون شهر دامغان از شهرهای قدیم است تمام منازل قدیم غریب گز دارد. باید در مکانی منزل نموده که منر لگه قوافل و زوار نباشد و تازه بنا شده باشد. و کلیه آب شهر دامغان و زراعت دهات از آب چشمه علی دامغان است که بترتیب و خوردند هر ده آب بمیزان مشخص از آب بخش کن جدا شده و به نهرهای هر ده جاری می‌شود و مستحفظ دارد که آب کم و زیاد نشود و کسی تعدی نکند. باد

چشمه بادخان معروف وقتی وزیدن کند درختان عظیم را از ریشه کنده و در چله تابستان بقدری سرد می شود که باید آتش سوزاند و بهمین جهت فصول اربعه آنجا صحیح نیست و گویا بهمین جهت مردمان دامغان متلون المزاج هستند. خاکش بقدری خوب است که خشت خام او کمتر از آجر نیست و چشمه علی دامغان در سه فرسنگی دامغان است و راه همه جا رو بشمال مغربی و از کنار رودخانه که بسمت جنوبی، بشهر دامغان می آید باید گذشت. منبع این رودخانه چشمه علی است و متدرجاً آبهای دیگر از سیلاب چشمه سارها بدو افزوده شده و اغلب گل آلود و همه جا سراشیب و از میان دره تا جلگه تا دامغان و بشهر آمده و بعضی از قراء جنوبی و اطراف شهر از این آب مشروب می شود. سمت غربی رودخانه کوهی است مرتفع که بنا بر مشهور لندهور بن سعد در قلعه آن کوه مدفونست و در قدام آن کوه مرتفع دیگریست بشکل مخروطی موسوم به کوه شاهدار و در سمت شرقی رودخانه کوه بزرگ و سیاهی است موسوم به منصور کوه یا کوه منصور شاه. مزرعه و آبادی دارد و نزدیک به جاده کوه مرتفعی است که در قلعه آن قلعه و برج و دیوار از زمان سلف تا کنون باقی و آن کوه موسوم به مهر و تکاور است. قریه آستانه که در دست جناب آقا سید علی قلی است در جنوب چشمه واقع و قلعه و رعیتی دارد. از دامغان به ده ملاء شش فرسخ و راه مشرقی بیست درجه مایل به شمال است. از خرابه وصل به شهر که خارج می شود باغی مرحوم ضیاءالدوله ساخته و امروز متعلق به رحیم خان حشمت الممالک است. از این باغ تا ده ملاء جاده مسطح و کالسکه رو است و تا مهیان دوست که سه فرسنگی دامغان است قراء و آبادی در اطراف جاده بفاصله ای از نیم فرسنگ تا وصل به جاده بسیار است.

قصبه جزء ملک حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد والا آقای امیرخان سردار سپهسالار اعظم و تا دامغان یک فرسنگ است و قصبه آباد و معتبر است. عمارت و قلعه و حمام و مسجد دارد و سیصد خانوار جمعیت اوست.

قراء و دهات اطراف جاده تا مهیان دوست

حصار، نریشم، فیروز آباد، حیدرآباد، مایان، وامرزان، دهنو، حسین آباد، ابراهیم آباد، بک، طاق، امام آباد، مهیان دوست. مهیان دوست منزلگاه بسیار باصفا و باغ و عمارت خوبی مرحوم ضیاءالدوله مشتمل بر تختانی و فوقانی ساخته است و انبارهای آذوقه متعدد در باغ ساخته شده و کاروانسرای آجری قدیم و قهوه خانه و دکا کین چند هم ساخته اند و بسیار جای باصفا و تمیزی است. و باد معروف دامغان در موقع وزیدن تا تپه بک صدمه دارد. از تپه با نظر طرف چندان سخت نیست. از مهیان دوست به ده ملاء سه فرسنگ و راه نود درجه مایل به شمال و جانب راست جاده دهات بسیار است: ابراهیم آباد، زرین آباد، دولاب، نعیم آباد، قادر آباد، مؤمن آباد، حسین آباد، حداده، مراد آباد، کلاته ملاء وصل به ده ملاء است و تا کلاته ملاء جزو خاک دامغان است و از ده ملاء داخل خاک شاهرود می شود. سمت چپ جاده که شمال مغربی باشد صحرای سنگلاخ و پست و بلند است که اغلب آن را آب سیل شسته و دروا درها پدید آمده و این صحرا به مسافت یک فرسنگ منتهی به دامنه کوههای سخن می شود. ده ملاء قصبه آباد و قدیم میوه او به وفور و خوبی معروف باغات او زیاد و جمعیتش متجاوز از پانصد خانوار است. کاروانسرای شاه عباسی و

قهوه‌خانه و دکا کین چند دارد. چند باب کاروانسرا و چاپارخانه از خشت و گل تازه ساخته شده. غریب‌گزر ده مٔلا معروف است. باید در این منزل خیلی مواظبت نمود که از آسیب این جانور موذی ایمن ماند. ممکن شود در این منزل در زیر چادر خارج از آبادی بسر برد خیلی بهتر است. از ده مٔلا هم می‌توان به استرآباد رفت و یک منزل نزدیکتر است. باین طریق از ده مٔلا به تاش شش فرسنگ است. بفاصله اندکی مسافت از جاده معموله سمت چپ این جاده است و مجرای قنات ده مٔلا در طول این جاده سرایش به ده مٔلا می‌آید و جاده تا یک فرسخ مسطح و نزدیک به کوه می‌شود. وصل به کوه جاده در میان دو کوه است که جاده وسیع و اندک پست و بلندی دارد ولی سخت نیست. منتهی به بعضی دامنه و بغله‌ها شده به پای گردنه می‌رسد. از گردنه گذشته جاده سرایش و از میان دامنه‌های کوه و بغله‌ها گذشته از میان بریدگی کوه بجن می‌گذرد و وارد صحرای وسیع بجن می‌شود. قهوه‌خانه و کاروانسرای که در یک فرسنگی از کوه گذشته هست و جاده مسطح و مستقیم است. از ده مٔلا تا قهوه‌خانه و کاروانسرای بجن سه فرسنگ و از آنجا به تاش هم سه فرسنگ است و در حقیقت این راه سختی ندارد و گردنه خاکی کوچکی دارد که چندان صعب نیست و در راه شکار هم پیدا می‌شود و بعضی قراولخانه‌های سنگی از زمان قدیم در روی کوهها بجهت مستحفظی و جلوگیری تراکه ساخته‌اند آثارش باقیست و سوار بخوبی بدون زحمت می‌رود. برای کالسکه قدری سخت است. از ده مٔلا به شاهرود چهار فرسنگ و راه همه‌جا مایل به شمال است. سمت راست جاده به فاصله دو فرسنگ منتهی می‌شود به کوههای پست که دامنه آنها کویر است و در این سمت دهات و مزارع دور از جاده بسیار است.

دهات شاهرود

از ده مٔلا تا دو فرسخ آبادی نیست مگر قهوه‌خانه پآب. راهنجان، قلعه نو و کلاته خان. متعلق به حضرت مستطاب اشرف ارفع والا شاهزاده سپهسالار اعظم است آباد و مخصوصاً در هذلسنه ۱۳۲۲ که از خراسان مراجعت فرمودند توجه کاملی در آبادی و تعمیر قنات و غرس اشجار آنجا شده است.

قلعه علی اکبر خان، یونس آباد، سقاوه، اردیان، رویان، دزج، سعیدآباد، قلعه نوروز خان، باغ زندان نیم فرسنگی شهر است.

شاهرود شهر معتبری است تاجرنشین و تجارت معتبر خارجه و داخله در او مسکون و بازارهای متعدد و کاروانسراهای معمور تاجرنشین دارد میوه‌خانه است و دارای حمامهای متعدد و کاروانسراهای جدید مرغوب است که برای زوار ساخته‌اند. بندر معتبری است و آب معروف به جلالی که زیاده از پنج شش سنگ است از وسط شهر کنار خیابان می‌گذرد و اغلب کوچه‌ها باغها درخت کاشته‌اند و باغها میوه فراوان دارد و انگور و هلو و انجیر شاهرود معروفی است. ابنیه عالیّه این شهر منحصر به یکی دو سه خانه است. رفته رفته مردم در صدد آبادی و ساختمان طرز جدید شده‌اند. خانه‌ها از خشت و گل و بندرت بنای آجری پیدا می‌شود. حکومت شاهرود در بسطام می‌نشیند و در شاهرود عمارت دیوانی ندارد.

بسطام در دامنه واقع است که دو سمت آن کوه و جمعیت و آبادیش کمتر از شاهرود است. ارگی قدیم دارد که محل نشیمن حکام است. هوایش در نهایت اعتدال و اراضیش حاصلخیز و سرور انگیز است. مقبره

سلطان بایزید رحمة الله علیه در داخل شهر در مقابل ایوان و مقبره امام زاده محمد پسر امام جعفر صادق علیه السلام مدفونست و جمعی دیگر از مشایخ و معارف عرفا نیز در جوار ایشان مدفونند . قسمت غربی این گنبد مسجد و معبد سلطان بایزید بوده که گنج بری و منبت کاری درب مسجد نهایت تعریف دارد و بنا بر معروف بانی این بنا سلطان محمود است و جسد خود او نیز در سردابی که جنب این گنبد است گذاشته شود و در حق این جسد چیزهای گویند و معروف است که هنوز اثر جراحت سینه اش باقی است و آنچه محقق است این جسد بحسب قد و جثه از مردمان امروز بمراتب طویل و عظیم الجثه ترست . و غریب دیگر آنکه مناره ای دارد در پهلوئی گنبد با ارتفاع ۲۵ ذرع مانند منار جنبان اصفهان متحرک . بر بالای مناره روند به قوت حرکت دهند جنبش مناره محسوس و آجری لب مناره بگذارند خواهد افتاد بسبب حرکت معلوم نشده . والله اعلم .

کوه شاهوار که از جبال معروفست در محاذی بسطام واقع و بعضی بیلاقات خوش آب و هوا در دامنه این کوه واقعند . دهات خرقان ، مغان ، ابرسیج ، و کوه پر برف ابر در این سمت و از بسطام نمایان است .

شاهرود به تاش شش فرسنگ و جاده تا کلاته مرحوم شاهزاده جهانسوز میرزا خیابان مشجر و مسطح و کالسه که راست . کلاته مرحوم شاهزاده جای مصفا و باغات مشجر میوه و عمارتی نیکو و آب قنات و رودخانه دارد ، تاش بر یک فرسنگ است . از این کلاته جاده بسمت مغرب و در دو طرف جاده بفاصله یک فرسنگ و در بعضی نقاط کمتر منتهی به کوه و تپه ماهورها می شود و در این راه بعضی قراولخانه های سنگی در فراز تپه و کوهها از آثار قدیمه باقی است . در سه فرسنگی قهوه خانه محمد آباد و

کاروانسرائی زیر دست جاده تازه ساخته شده و قهوه خانه علی احد هم با مزرعه در کنار جاده هست و راه همه جا مایل به صعود و مسطح و سنگلاخ و ماسه زار است تا به تپه مرتفع سنگی و خاکی می رسد . از آنجا تا به تاش دو فرسخ و جاده همه جا مایل به شمال مغربی و پست و بلند است و دو سمت جاده منتهی به کوهها می شود . زیر دست جاده رودخانه است . در یک فرسنگی تاش مزرعه و آبادی موسوم به گرو و بختراست و این رودخانه تاش و آبهای متفرقه موسوم به دانه دو آب است .

تاش جزو عمل شاهکوه و مرکب از تاش بالا و تاش پائین است و در جغرافیای استرآباد کاملاً ذکر شده . قصه معتبر و آباد و پر جمعیت است . مردمش صاحب اغنام و احشام و با بضاعت اند . هوایش نهایت بیلاق و اطرافش کوههای مرتفع و در بعضی درختان «اورس» روئیده . کاروانسراهای متعدّد و خانه های مرغوب ساخته اند و با گیل مخصوصی همه ساله در شب عید نوروز تمام اطفاها و حیاط خودشان را سفید می کنند و دارای تلگرافخانه و حمام رعیتی و تکایا و مسجد متعدّد است و انواع شکار چرنده و پرنده در کوهها یافت می شود .

از تاش به قوزلق شش فرسنگ و تا پای گردنه و کتل جلین و بلین یک فرسنگ است و اطراف جاده کوه و تپه است . این کتل کتل بسیار سخت و پرتگاه و کم عرضی است و سنگهای بزرگ دارد . در تابستان سخت اسب رفت و آمد نموده چه رسد به زمستان ، ۲۲۸۰ متر ارتفاع اوست . همین قدر هم جاده سر اشیب است تا به کاروانسرای حاجی علی و آبادی در راه نیست و جاده رفته رفته مایل به سمت مغرب و در دو سمت جاده کوه و رودخانه است .

از کاروانسرای حاجی علی یک فرسنگ که بگذرد جاده نسبتاً مسطح و منتهی به پای گردنه و یج مینو می‌شود. این کتل نسبتاً چندان سخت و پرتگاه نیست و اعوجاجش کمتر و خاکی است. سمت چپ جاده دره است. هوا ابر کند و باد بوزد خواه در جلّه تابستان باشد انسان را هلاک می‌کند. از سر این کتل تا رباط سفید یک فرسنگ در راه همه جا سر اشیب و از بغله کوه است. رباط سفید قهوه خانه و طویله و کاروانسرای سنگی دارد که در زمستان بهتر از تالار است.

از رباط سفید که می‌گذرد جاده سر اشیب و در دامنه است تا به اول سرازیری قوزلق منتهی می‌شود. همه جا جاده سر اشیب و اطراف جنگل و دره های عمیق جنگلی است تا به کاروانسرای قوزلق برسد و دامنه ها سبز و خرّم و سنگلاخ است. کاروانسرای قوزلق از وسط کتل از سنگ ساخته شده و برای مال خوبست. چند باب اطاق هم حضرت مستطاب اشرف والا آقای سپهسالار اعظم دامت شوکت از کیسه فتوت خودشان ساخته اند و عابرین را با آن سختی راه و بی منزلی احیاء فرموده اند.

از قوزلق به استرآباد شش فرسنگ و راه و جاده تماماً جنگل است و این جنگلها انبوه و چوبهایش قوی و انواع چوبها و میوه در این جنگل هست و بنا و آبادی تا خود استرآباد در راه نیست.

از قوزلق تا پای کتل یک فرسنگ، از پای کتل تا تپّه سرو یک فرسنگ کمتر است. از تپّه سرو به گرم آب دشت که فضای سبزه زار و به شکل مثلث مستطیل و سه سمت آن کوههای مرتفع جنگلی بسیار مکان باصفا و چشمه های متعدد دارد یک فرسنگ است.

از گرمابدشت به خیرات یک فرسنگ و آبادی آهنگر محله دور از جاده است. خیرات هم فضای سبزه زار و اطرافش جنگل است و آبادی ندارد.

از خیرات به پل غلامان یک فرسنگ رفته رفته جنگلها کم و به درختان انار منتهی می‌شود.

از پل غلامان هم تا شهر یک فرسنگ کمتر است و در کنار جاده آبادی هست، والسلام خیر ختام.

- ۲ -

روزنامه سفر استرآباد

در

سال ۱۳۶۳ ه. ق.

www.tabarestan.info
تبرستان

از شهر آمده وارد اردو شد و رعایای بالاجلین خدمت خان خانان آمده اظهار داشتند که مباشرین باسم اینکه رعیت طایفه دولو هستیم ما را خائن می دانند و به ما بی حسابی می کنند، در حالیکه مار رعیت پسر علی محمدخان مرحوم هستیم. خان معظم الله کمال سیاست را بمباشرین آنجا نموده فرمودند دولو و قوانلو همه خانه زاد پادشاه جمجاه عالم پناه روحی فداه هستند، احدی مزاحم احوال ایشان نشود و هر چه از ده پسر علی محمدخان مرحوم مباشرین گرفته اند رد نمایند.

یوم دوشنبه سلخ.

حسن بای و حاجی قلی خان داز خدمت نواب والا رسیده خلعت پوشیده امیدوار شدند و مرخص شدند.

یوم سه شنبه غره ذی قعدة الحرام.

سرکار والا سیصد ذرع ماهوت بجهت خلعت ترکمانان و انعام خدمت پادشاه از آقا محمد باقر تاجر جزئی ابتیاع فرمودند و در این روز نیز عالیجاه آقاسی تومان آدم میرزا اسمعیل میزان آقاسی از مازندران آمده وارد اردو شدند.

یوم چهارشنبه دوّم.

بیگلربیگی از اردو بجهام میر محله تشریف برده و خان خانان بسرکار والا عرض کرده که حسین آباد حتمّ خوبی دارد. اگر تشریف می برید خبر کم. سرکار والا جواب فرمودند که چون اردو خالی می ماند نمی آیم. خان خانان خود بجهام قلی آباد رفتند. باباخان بای یلّی خدمت نواب والا رسید.

یوم پنجشنبه.

عالیجاه آقاسی خان قلیق و شیلات استرآباد را بخان خانان باجاره

روزنامه شهر ذی قعدة الحرام مطابق ۱۲۶۳ دارالمؤمنین

استرآباد از قرار روی داد

یوم پنجشنبه بیست و ششم شهرشوال المکرم.

نواب شاهزاده اعظم بعزم نظم طوایف عیوت و گوکلان از استرآباد حرکت و به قریه سیاه تلو که در دو فرسنگی شهر واقع است توقف فرموده آن روز و آن شب را بشدت هر چه تمامتر باران بارید و در آن روز جمعیت اردو زیاده از دویست نفر نبود.

یوم جمعه بیست و هفتم.

از قریه سیاه تلو حرکت فرموده ادینه علی توقف شد. در عرض راه خان خانان قریب دویست قدم حرمت کرده در عقب نواب اشرف والا به همراه تیپ آمده و بیگلربیگی تیپی جداگانه داشتند. نواب والا در بین راه احضارش فرموده صحبت کنان وارد منزل شدند و ریش سفیدان طایفه داز نیز باستقبال آمده خوش آمد شنیدند و نوازش دیدند.

یوم شنبه بیست و هشتم.

نیز در همانجا توقف داشتند که سواره و پیاده مازندرانی و استرآبادی در اردو حاضر شدند.

یوم یکشنبه بیست و نهم.

نیز در همان ادینه علی توقف بود و عالیجاه میرزا اسمعیل لشکر نویس

داد بمهرسرکار والا و بیگلربیگی و از اردو بشهر مراجعت نمود و در این روز نواب والا دوساعت بغروب آفتاب مانده به چادر خان خانان تشریف آورده بقدر یکساعت تشریف داشته مراجعت فرمودند.

یوم جمعه چهارم .

چاپاری از دارالخلافه طهران وارد شد و حکمی از جناب آقائی مدظله العالی بجهت خان خانان در دست داشت و در این روز نیز آدمی از سلیمان خان حاکم بسطام و شاهرود بخدمت خان خانان آمده و بارخانه از انگورو نان خشک آورد و در این روز نیز یکساعت بغروب مانده بیگلربیگی بچادر خان خانان آمده پس از رسوم تعارفات خواهشمند این مرحله شده که نوشته و محصلی بده که رعیت و خانواری تورنگک تپه ملکی محمد ناصر خان را کوچانیده به میرحله بیاورد، بنشینند و لاش آباد نوروز خان را که مدتها است بایکدیگر منازعه ملکی دارند از نوروز خان سرکرده گرفته به کسان بیگلربیگی واگذار نمایند. چون در منزل خان خانان تمنا را نموده است تمنا و خواهش ایشان را اجابت نمودند.

یوم شنبه پنجم .

سرکار والا [از] ادینه علی حرکت نموده به قوش کرپی تشریف آوردند. هنگام حرکت از رعایای تورنگک تپه با دسته تفنگچی تمسکینی آمده و به طویله نواب والا بست نشستند و غرضشان این بود که سرکار شاهزاده و بیگلربیگی آمدند ما را از دست ترکان نجات بدهند. حالا که معلوم می شود بیگلربیگی آمده است که غرامت قدیم از ما بگیرد اگر سخنی حسابی دارد بقانون شرع مطاع مرافعه می کنیم، و آلا در این وقت که باید برویم و جان نثار کنیم

چرا آب و ملک ما را ضبط می نماید. نواب والا حکم فرمودند که حالا مزاحم نوکر ورعیت نشوید تا زمان مراجعت مرافعه نمایند و در این روز نیز هنگام هنگام حرکت به قوش کرپی قدری از سواره و پیاده و بنده عقب مانده بود. انوشیروان میرزا پسر خان خانان یکصد نفر سوار غلام را برداشته رفته عقب بنهرا موافق قاعده و ضابطه باردورسانید.

یوم یکشنبه ششم .

توقف قوش کرپی، خبر رسید که قرخ حرای از صحرای سرخان محله دونفر چوبان بردویک نفر پیرمرد را کشت - و از آن دونفر که برده بودند یکنفر زن آقاش را با تیشه کشته و فرار نموده وارد اردو شد.

یوم دوشنبه هفتم .

توقف قوش کرپی، دیروز این روزاسب نظر خان قاجار را در حسین آباد یموت بسرقت برده آمده در قوش کرپی بنواب والا عرض کرد. سرکار شاهزاده از خان خانان خواستند و خان خانان نیز از بکنج خان یموت دوجی خواستند. از یموت گرفته آورد رد کرد. ولی این اسب را که بآن نوع و باین حکم از چاروای یموت گرفتند جمیع یموت حساب کار خود را کردند و چشمشان بجا افتاد. نیز در این روز قوشه سردار تاتار از طایفه یموت بجهت سرکار خان خانان حکایت کرد که طایفه تکه بجهت نگاه داشتن جعفر قلی خان کرد و سالار که هریک را کدام طایفه نگاه دارند با پیشکل شتر پشکک زدند. در آن وقت جمعیت زیادی از هرجا در خدمت خان خانان حاضر بودند. از کیفیت قرعه باپشکک شتر رقت زیادی از خنده باهل مجلس دست داد.

یوم سه شنبه هشتم .

میرزا اسمعیل لشکر نویس میرفت خدمت نواب شاهزاده، اسب

بیگلربیگی لگدش زد، اما بحمدالله آسیبی باو نرسید. فقره دیگر اینکه یوسف بیگک تفنگدار در اردو بنای مذنبی را گذارده بود. نواب والا مطلع شده احضارش نموده سیاست فرمودند که من بعد ترك فضولی و مذنبی را کرده مابین سران سپاه را افساد و [دو] بهم زنی نکنند و در این روز نیز پیر محمدخان و غلامق خان یلتی وارد اردو شدند و خواهشمنند این شدند که در این سفر در رکاب نواب والا باشند.

یوم چهارشنبه نهم .

خان خانان دیدن بیگلربیگی رفته غائله ای که در باب دهات مازندران و استرآباد طرفین در میان داشتند رفع نموده و هر دوی ایشان برادرانه بخدمت گزاری نواب والا کمر بستند.

یوم پنجشنبه دهم .

چرکس جعفر بای یکباب آلاچیق بجهت نواب والا آورده انعام و خلعت گرفته و مورد التفات شد. و در این روز نیز حاجی صفدرقلی بجهت تنخواه نواب سیف الدوله که از جانب وزیر مختار انگلیس آمده بود خدمت نواب والا آمده بی مزگی کرده بنوع خوشی آراش کردند که تاده روز درووصول تنخواه هرزه گی نکند .

یوم جمعه یازدهم .

الله نظر خان طایفه جعفر بای یکباب آلاچیق بسیار خوب بجهت خان خانان تعارف آورد و در این روز در میان اردو کومه عباسقلی خان پسر مرحوم صادق خان قاجار آتش گرفت، ولی بحمدالله بسایر کومه ها و چادرهای دیگر آسیبی نرسید.

یوم شنبه دوازدهم .

تکنج خان . و یابولی خان و سایر ریش سفیدان بموت طایفه دوجی خدمت نواب والا آمده مورد التفات شدند. در این روز نیز یوسف بیگک تفنگدار از جانب کسان نواب شاهزاده سخن خلافی به بیگلربیگی گفته بود مواجه کردند و رسوا شد و نیز در این روز در مطلع فجر تفنگچی بجهت مرغی که در هوا [می پرید] سی چهل تیر تفنگک از اطراف اردو انداختند. چون حرکت خلافت قاعده کرده و تفنگک بی موقع انداخته بودند سه نفر از آنها را نواب والا گوش بریدند.

یوم یکشنبه سیزدهم .

یکباب چادری که قبله عالم و عالمیان روحی و روح العالمین فداه بجهت نواب شاهزاده مرحمت فرموده بودند رسید و نواب والا چادر مبارک را با عزار و احترام تمام وارد اردو نموده و برپا کرده در ظل مرحمت و سایه عاطفت قبله عالم روحی [و روح] العالمین فداه قرار گرفتند .

یوم دوشنبه چهاردهم .

دسته میرزا علی اصغرخان و دودنگهئی در وقت سان دیدن با میرزا اسمعیل لشکر نویس قیل و قال کرده بنای بی حرمتی را گذارده میرزا اسمعیل در خدمت نواب والا عارض شده نواب شاهزاده میرزا علی اصغرخان را بجهت تحقیق این مراتب احضار فرموده مشارالیه جواب فرارش را خوب نگفته بود. نواب والا او را با یکی از صاحب منصبان دسته او حکماً آورده و پس از تحقیق معلوم شد که موازی یکصد و پنجاه نفر نوکر کم و کسر وارد و با این

نوع خیانت اینگونه حرکات هم می‌کند هر دورا به چوب بسته و چوب زیادی زدند تا عبرت دیگران شود.

یوم سه‌شنبه پانزدهم .

عالیجاهان میرزا محمدخان و ملک محمد حسین و میرزا عباس و عبدالصمد خان که باستالت طایفه گوکلان رفته بودند رؤسای خوب و بزرگان آنها را اطمینان و خاطر جمعی داده باتفاق خود برداشته باردو آوردند و عمرخان برادر بهادرخان حاکم بخارا را هم باتفاق آنها آوردند، و پس از شرفیابی خدمت نواب والا شاهزاده اعظم کمال مرحمت و التفات را درباره آنها مرعی فرموده و بمراحم شاهانه قبله عالم مستظهر و امیدوارشان کرده و خان‌خانان را بجهت آنها مهیاوار قرار فرمودند و سپردند که عرایض و مطالب آنها را برسد و خلاصه مطالب و مستدعیات حضرات را بعرض نواب والا برساند، و فرمایش نواب والا بترکمانان گوکلان این شد که اولاً باید من بعد را بقدری در خدمات پادشاهی کوشش و اهتمام و جان نثاری نمائید که رفع خلاف و خیانت‌هایی که از شما سر زده است بعمل آید و ثانیاً عبدالله بیگ نام چاپار وزیر مختار که از هرات می‌آمده در بین راه بدست گوکلان افتاده است و آنها او را بخوبی فروخته‌اند، باید در هر جا باشد مشارالیه را حکماً بیاورید. آخر الامر بعد از همه اصرار و احکام و اهتمام نواب والا بموازی ششصدتلائی گوکلان که عبارت از یکصد و هشتاد تومان رایج باشد مشارالیه را خریدند و وارد اردو شد.

فقره دیگر اینکه میرزا علی اصغر سر کرده بجهت بی‌نظمی نوکر سیاست شد. محصل محاسبه و سان نوکر از مشارالیه بیست و پنج تومان مرسوم گرفته

بود چون مراتب بعرض نواب والا رسید. محصل را کمال سیاست فرموده و فرمودند که ما او را بعلت بی‌نظمی امر نوکر سیاست رسانیدیم. دیگر پول از او گرفتن چرا که این تنخواه هم از مواجب نوکر بیچاره کسر شود. ظهور این فقره مایه امیدواری و باعث نظم کار سایر سرکردگان و دسته‌جات دیگر شد.

یوم چهارشنبه شانزدهم .

چون عالیجاه میرزا علی اصغر خان بجهت بی‌نظمی کار خود مقصر گردیده و سیاست شده بود نواب والا بجهت امیدواری مشارالیه و نظم امورات دیوانی و خوف نوکر از سر کرده مبارک خود را که زیاده از هشتاد تومان ارزش داشت باو خلعت مرحمت فرموده که مایه افتخار و نظم اموراتش شود.

یوم پنجشنبه هفدهم .

امرتازه که قابل ولایتی روزنامه باشد واقع نشده بود که عرض شود.

یوم جمعه هجدهم .

ترکمانان یحوت با تدارک ایلیاتی بجهت مسکن نواب والا وارد اردو شده و منتهای التفات را از نواب والا دیده و انجام گرفته مراجعت نمودند.

یوم شنبه نوزدهم .

نیز حکایت تازای که قابل نوشتن در روزنامه باشد واقع نشده بود که عرض شود.

یوم یکشنبه بیستم

هوا در نهایت اعتدال و اهل اردو در کمال آسودگی بخدمات و نوآبی مشغول بودند.

یوم دوشنبه بیست و یکم .

حکایتی که قابل و لایق عرض باشد روی نداده بود که در روزنامه نوشته شود .

یوم سه شنبه بیست و دوم .

بارخانه‌ای از مازندران بجهت نواب والا فرستاده بودند و اردو شد .

یوم چهارشنبه بیست و سوم .

امرتازه‌ای واقع نشده بود که عرض شود .

یوم پنجشنبه بیست و چهارم .

ترکانان بموت قدری اسباب از قبیل جل و نمند و توبره و خورجین وجو آورده در اردو فروخته مراجعت نمودند .

یوم جمعه بیست و پنجم .

امرتازه‌ای که قابل عرض باشد واقع نشده بود .

یوم شنبه بیست و ششم .

نیز بمثل سابق حکایت تازه‌ای واقع نشده بود .

یوم یکشنبه بیست و هفتم .

از غروب آفتاب شب مزبور تا اول ظهر روز مذکور باران بسیار بارید .

یوم دوشنبه بیست و هشتم .

عالیجاه اسد بیگ تفنگدار قبله عالم و عالمیان روحی و روح العالمین فداه که از دربار معدلت مدار شاهنشاهی یک قبضه شمشیر براق طلا که در عوض خدمات شایسته و نمایان سرحد ترکستان بجهت زیب کهر و افتخار خان خانان مرحمت شده و آورده بود رسید و سرکار معظم الیه در کمال شرف و

امیدواری تا دو فرسخی اردو استقبال رفته و شمشیر قضا تأثیر را زیارت کرده و زیب کهر خود نموده مایه افتخار و اعتبار خود ساخت و در منتهای امیدواری مشغول بخدمتگزاری و جان نثاری شد و یک طغرا فرمان مهر لمعان مبارک که مشتمل بر تفصیل حرکات و سکانات نا شایسته آصف الدوله و کردار جاهلانته‌ای که در پیری از او بظهور رسیده است بود که بافتخار خان خانان و عمال و مباشرین و ریش سفیدان ولایت استرآباد از مسند خلافت و جهانبانی شرف صدور یافته بود نیز زیارت کرده و جمیع اهالی اردو را بر مضمون قدر مشحونش آگاهی داده و خان خانان همان منشور قضا دستور مبارک را فرستاده که برده در شهر استرآباد در منابر و محافل بر عامه و کافه خلایق از صغیر و کبیر و بر ناو پیر بخوانند و بعد برده در چاپخانه و آن مضمون نسخ متعدد چاپ بزنند که حسب الحکم جناب آقائی ولی النعمی حاجی مدظله العالی جمیع اهالی استرآباد از بلده و بلوکات فرداً فرداً هر یک نسخه‌ای بجهت خود گرفته همیشه اوقات مداومت و مواظبت بمطالعه می نموده باشند که بجهت هر یک از آنها نصیحت و پندی باشد نافع و سودمند که هیچکس نسبت باحوال خود فریب شیطان و هوا و هوس نفسانی را نخورد .

یوم سه شنبه بیست و نهم .

حکایت و کیفیت تازه‌ای واقع نشده بود که لایق نوشتن در روزنامه باشد .

یوم چهارشنبه سیخ .

خوانین و ریش سفیدان بموت که بر ظهور الطاف و اشفاق پادشاهی در باره خان خانان و مرحمت نمودن شمشیر مبارک مطلع شدند کلاً سوار شده آمده در اردو خدمت سرکار معظم الیه رسیده و مبارک باد گفته شیرینی و

انعام خود را گرفته و خدمت نواب والا نیز مشرف شده کمال التفات را دیده و بخوشوقتی مراجعت کردند.

یوم پنجشنبه غره شهر ذبیحۃ الحرام .

امرتازه‌ای نبود که عرض شود بجز باریدن باران در مدت یکشنبه‌روز

لا ینقطع .

یوم جمعه دویم .

نیز حکایت تازه‌ای که قابل عرض باشد واقع نشد اهالی اردو در کمال

آسوده حالی و تردماغی بخدمات پادشاهی مشغول بودند.

یوم شنبه سیم شهر مزبور .

حاجی قلی آدم وزیر مختار مبلغ سیصد تومانی که از نواب والا طلب

داشت دریافت نمود و مبلغ پنجاه و نه تومان کسر بود سرکار خان خانان

کارسازی مشار الیه نمودند.

یوم یکشنبه چهارم .

خوانین و بزرگان گوکلان منتهای التفات و نوازش را از نواب والا

دیده و کمال امیدواری را حاصل کرده از منزل قوش کُرپی باتفاق اردو

روانه منزل نوده شدند .

- ۳ -

شرح حال علما و ادبای استرآباد

تألیف

محمد صالح بن محمد تقی بن محمد اسمعیل استرآبادی

در سال ۱۲۹۴ قمری

www.tabarestan.info
تبرستان

فال که یک هزار و دو بیست و نود و چهار سال هجری است رأی همایون اعلی حضرت اقدس شهربای شاهنشاه جمجاه حقایق آگاه گردون اشتباه کواکب سپاه مصداق السلطان العادل ظل الله مصدوقه اذا اراد الله برعیة خیراً جعل لهم سلطاناً کریماً . لمجا الاکاسره و ملاذ القیاصرة محیی مراسم الشریعة الغراء و مشید قواعد الملة البیضاء ، السلطان الاعظم و الخاقان الاعدل الاکرم السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه و دولته و شید ارکانه و سلطانه تعلق گرفت بر اینکه از مبدا اسلام الی هذه الشهور و الاعوام احوال جمله ای از علماء عظام و محدثین و الامقام و مجتهدین فخام و عرفاء کرام و اطباء حکمت فرجام و منجمین حقایق نظام که در مملکت محروسه ایران صانها الله عن طوارق الحدثان در هر عصری و هر مصری بوده اند نوشته شود و کتابی در این باب وضع شود بر سبیل اختصار تا عامه ناس از آن بهره ور و منتفع شوند فلذا انجام این مهم را بکف کفایت نواب مستطاب اشرف ارفع امجدوالا شاهزاده وزیر علوم و صنایع و معاون و تجارت اعتضاد السلطنه دام اقباله محول فرمودند و حسب الامر الاشرف الرفع بحکام و فرمانفرمایان جمیع بلاد محروسه ایران ابلاغ فرمودند که اهل خبرت و بصیرت هر بلدی در این باب آنچه را که دانند و توانند و تعلق به بلد ایشان داشته باشد در حیز تحریر در آورده بمنصه عرض پیشگاه حضور مبارک همایونی خلدالله ملکه و سلطانه برسانند، فلهدا حکمران و فرمانفرمای دارالمؤمنین استرآباد و جرجان نواب مستطاب اشرف ارفع والا شاهزاده امیر تومان جهانسوز میرزا دام اقباله و اجلاله باین دعاگوی دوام دولت ابد مدت جاوید آیت اشارت

بسم الله الرحمن الرحيم

بهترین گلها و نیکوترین شکوفه ها که تماشاگران گلستان و بوستان وجود از شاخسار معرفت و علم بقدر مقدور اجتناء نمایند و از استشمام آن مشام عقول و نفوس و ارواح تقویت یافته بهره ور شود حمد و شکر خداوندیست که از چشمه سار مشیت و اراده مجاری و جداول و انهار فیوض نامتناهی را متشعب فرموده آبیاری دوحه هستی و روضه ممکنات را بقدرت کامله و حکمت بالغه خود نموده انواع و اقسام افراد امکان سیراب گردیده و انحاء اشجار اصناف بر ابارا در معرض ظهور و بروز در آورده مرغزار موجودات و چمن کائنات از باغبانی قدرت و توانائیش و آبیاری حکم و فرمانفرمائیش سبز و خرّم و شاداب گردیدند. مسبحان عالم ملک و ملکوت و حامدان عالم غیب و شهود و سایر عوالم مانند مرغان خوش الحان بنغمه سرائی شکر و حمد و تسبیح و تهلیل و تمجید و تکبیر و تقدیس ذات معرّا از عیوب و مبرّا از نقائص و نواقصش هر یک بزبانی و نواهی نغمه سنج و نغمه سازند. و صلوات زاکیات نامیات و تحیات طیبات طاهرات بر روان پاک مقدس خلاصه موجودات و فخر کائنات خاتم الانبیاء و سید الاصفیاء محمد مصطفی صلوات الله و سلامه علیه و علی اوصیائه المرضیین و خلفائه الراشدین و اولاده الطیبین الطاهرین ما اقلّت الغبراء و اظلّت الخضراء ، و بعد چون در حدود این سال فرخنده

فرمودند که این مهم را برسپیل اختصار بقدر استطاعت اقدام نموده انجام دهد. داعی دوام دولت قاهره با قلت بضاعت و عدم استطاعت و اختلال حواس و تشمت امور و تفرق بال با کمال استعجال امثال ورزیده بتسوید این اوراق پرداخت و چون در این مقام تصریح باسم خود مسود اوراق از طریق تواضع و هضم نفس و سبیل خفض جناح و فروتنی بیرون بود در آخرین اوراق شرمه‌های از حالات خود را که شاید در عداد اهل سواد محسوب شود خواهد نگاشت و در آنجا اسم مؤلف و حالات با اختلالات او ظاهر خواهد شد، فانه اقرب الی التعظیم الواجب و التواضع اللازم والله المستعان و علیه التکلان فما انا اشرع فی المقصود مستمد آ من الله الودود.

السید الجلیل النبیل محمد بن الإمام الهمام

جعفر الصادق علیه الصلوة والسلام

شرافت نسب و علو قدرش بمرتبه ایست که قلم را یارای تحریر و زبان را قوت و قدرت تقریر نیست. در علم و فضل و زهد و در ع و تقوی و سایر فضایل و فواضل مکتسبه از خانواده جلیله آباء و اجداد طاهرینش سرآمد اقران بوده. مدفن شریف آن بزرگوار در شهر جرجان است و آثار آن الی زماننا هذا باقی است. در زینة المجالس آورده که جرجان از اقلیم چهارم است و آبش از کوه است و کوه بشهر نزدیک و اهل آنجا شیعی و صاحب مروتنند. در اوایل اسلام کثرت عظیم در آن شهر بود و در زمان آل بویه خرابی بسیار فاحشی بآن راه یافته و در عهد مغول قتل عام روی نمود و اکنون چندان معموری ندارد. فیروز ساسانی جهت دفع نزاع تورانیان دیواری که طولش

پنجاه فرسنگست در آن دیار ساخت و از مزار اکابر قبر محمد بن امام جعفر صادق (ع) آنجاست، و در آن شهر سنگ آسیائی هست که قطر هر یک بیست گز باشد و در ضخامت دو گز.

جعفر بن الشریف الجرجانی

از خواص شیعیان و خلص دوستان اهل بیت علیهم السلام بوده. در کتب معتبره بنظر قاصر رسیده است که از او روایت کرده اند که من سالی بحج رقم و گذارم به سر من رأی افتاد و اصحاب مال بسیاری بمن داده بودند که به حضرت امام حسن عسگری (ع) بدهم. خواستم که پرسم از که مال را تسلیم که نمایم؟ هنوز سؤال نکرده بوده فرمود که مال را تسلیم غلام ما مبارک بنا. چنین کردم و گفتم که شیعیان شما در جرجان بشما عرض سلام می‌رسانند و فرمود چون از حج مراجعت نمودی بجرجان معاودت خواهی نمود؟ گفتم بلی. آنحضرت گفت بدرستی که تو بجرجان میرسی بعد از صد و نود و دو روز در اول جمعه سه روز گذشته باشد از ماه ربیع الاخر در اول روز ایشان را خبر کن که من در آخر روز بنزد ایشان حاضرم و تو سلامت بخانه خود و اهل و عیال خود خواهی رسید و پسر شریف پسری آورد. باشد و تو او را «صلت الشریف» نام کن و خداوند او را بحد بلوغ رساند و از اولیاء ما باشد. گفتم یا بن رسول الله بدرستی که ابراهیم بن اسمعیل الخلیجی از جمله شیعیان و دوستان شما است و او احسان بسیاری بشیعیان شما میناید و سالی زیاده از شش هزار درهم بایشان می‌دهد و حالات خوشی دارد و فرزند ندارد. آنحضرت فرمودند که خدای تعالی مشکور ساخت احسان ابی اسحق

ابراهیم بن اسمعیل را در حق شیعه ما و آمرزید گناهان او را و او را پسری درست خلقت که یاری دهنده حق باشد روزی گردانید و باو بگویی که حسن بن علی ترا پیغام فرستاده که پسر خود را احمد نام نهی. آنگاه آن حضرت را وداع نموده بحج رفق و حج کردم و سلامت وارد خانه شدم در روز آدینه و با ابراهیم گفتم که حضرت فرمود نام پسر را احمد کن چون اصحاب بتهنیت بنزدیک من جمع شدند مژده قدوم مسرت لزوم آن حضرت را بایشان دادم که در آخر این روز آن بزرگوار تشریف میآورند. پس شما تهیه تدارک و عرض مسائل خود را آماده و مصمم باشید. چون بعد از نماز عصر همه در خانه من جمع شدند بخدا قسم که ناگاه امام حسن عسکری علیه السلام داخل شده بر ما سلام کرد و ما بدست و پای وی افتاده میبوسیدیم. پس فرمود که من به جعفر بن محمد وعده آمدن کردم و نماز عصر را در سر من رأی کردم و آمدم تا عهدی تازه با شما و سؤال مهمتی که داشته باشید تمام نمایم. اول نصر بن جابر عرض کرد یا بن رسول الله پسر من نام او جابر است کور شده دعا کن که بینا شود. فرمود حاضر کن. چون حاضر کرد دست مبارک بر چشمهای او مالید ناگاه بینا گردید و هر یک از ایشان حاجتی که داشتند در قضاء حوائج ایشان مضایقه فرموده مطالب ایشان را بر آورده در همان روز مراجعت بسر من رأی فرمود.

مسوّد اوراق میگوید که مرحوم حاجی ملارضا استرآبادی طاب شراه که جلالت قدر آن بزرگوار عمداً قریب مذکور خواهد شد در کتاب مُرشد الواعظین که از مؤلفات اوست بعد از ذکر این خبر میفرماید که مخفی نماناد که دور نیست که مراد از جرجان بلدة المؤمنین استرآباد باشد، چنانچه جمعی از اهل رصد و زیج آنرا

داخل جرجان دانسته اند نه طبرستان و مصدق این سخن آنست که مسجدی در آن بلد بالفعل هست شهرت بمسجد امام حسن علیه السلام دارد و آنجارا می گویند که خانه احمد شریف بوده، بجهت قدوم آن حضرت بآن مکان آنجارا مسجد بنا کردند و در این اوقات تعمیر شده و نماز جماعت هم در آنجا می شود. در مجالس المؤمنین میفرماید که اهل جرجان در تشیع مشهورند و برالسنه جمهور بتصلب در آن مذکور، والله یعلم.

محمد بن علی الاسترآبادی

از اجلاء روایات اخبار ائمه اطهار بوده، شیخ صدوق علیه الرحمه، در کتب خود از آن بزرگوار روایت می کند ترضیه و ترجم بر او میفرماید. در رجال ابوعلی که مسمی به مستهفی المقال است از تعلیقه استاد علامه چنین میفرماید: محمد بن علی بن عبدك استرآبادی کنیه او ابو محمد است و از اهل جرجان است و به محمد بن علی عبد کی معروفست، از کبار متکلمین در امامت است. مصنفات بسیار دارد، از آن جمله کتاب تفسیر و کتاب رد بر اسماعیلیه است.

محمد بن علی بن ابراهیم الاسترآبادی

از اعظم علماء استرآباد است. کتابی در رجال تصنیف نموده در تعلیقه علامه آقا محمد باقر بهبهانی علیه الرحمه بعنوان ابن علی بن کبیر متعرض احوال او شده است.

محمد بن ابی نصر الخصیب بن عبد الحمید جرجانی

در زمان خلفاء بنی عباس بوده و وزارت منتصر بالله و خلیفه بعد از

اورا نیز نموده، چون نوبت خلافت به مستعین بالله رسید بسبب جرمی که از او صادر شده بود اورا اخراج نمود و بجزائر مغرب روانه نمود. گویند بسیار با تهور و غیظ و طیش بود.

روزی سوار شده بود و بجائی می‌رفت. کسی از رعایا بعنوان تظلم باو عارض گردید و شکایت حال خود نمود. پا از رکاب برآورده نیزه کوچکی که در دست داشت چنان بسینه او زد که فوراً مقتول گردید. این خبر انتشاری یافت.

بعضی از شعراء در باب او این دو بیت را انشا نمود:

قل للخليفة يا بن عمِّ محمدٍ اشكل وزيرك انّه ركّال
اشكله عن ركل الرجال وان تُردِّد مالاّ فعند وزيرك الاموال

وخصیب مزبور که پدر اوست از اهل فضل و بذل و سخا بوده است. امارت مصر را نیز تفویض باو نموده بودند و ابونواس از بغداد بمصر بدیدن اورفته این قصیده را که بعضی ابیات آن را مسود اوراق تسوید نموده برای او خواند. انعام موفور و بذل غیر محصور باو فرمود و از مصر مراجعت ببغداد نمود و قصیده این است:

تقول اللّٰتی من بیتها خف مرکبى عزیز "علینا ان نراك تسیر
اما دون مصرٍ للغنی متطلب بلی "ان اسباب الغنی لکثیر
فقلت لها واستعجلتُها بوادِرُ جرت فجری فی جریهن عبیر
ذرینى اکثر حاسدیک برحله الی بلدٍ فیها الخصیبُ امیر
اذا لم تزر ارض الخصیب رکابنا فایّ فتی بعد الخصیب تزور
فتی یشتري حسن الثناء بماله و یعلم ان الدائرات تدور

فما جازه جودٌ ولا حل دونه ولیکن یصیر الجود حیث یصیر
فلم تر عینی سؤدداً مثل سؤددٍ یحل ابو نصر به و یسیر
فمن کان امسى جاهلاً بمقالتی فان امیر المؤمنین خبیر
وما زلت تولیه النصیحة یافعاً الی ان یری فی العارضین قتیر
اذا غاله امر فاما کفیته و اما علیه بالكفاء تشیر
الیک رمت بالقوم هوج کانتما جاجهما تحت الرحال قبور
وانتی جدیر اذ بلغتک بالمنى وانت بما املت منک جدیر
فان تولنی منک الجمیل فاهله و الا فانی عاذرٌ و شکورٌ

امّ المؤمنین زینب بنت ابی القاسم عبدالرحمن بن

الحسن بن احمد بن سهل بن احمد بن عبدوس الجرجانی

الاسترآبادی الاصل

در نیشابور متوطن بود و از جمله اهل علم محسوب می‌شود و ادراک صحبت جمله ای از اعیان علماء را نموده، اجازه و روایت از آنها را تحصیل نموده، در علم قراءت از ابی محمد اسمعیل بن ابوالقاسم نیشابوری مجاز است و علم قراءت را از او اخذ نموده و نیز حافظ ابوالحسن عبدالغافر بن اسماعیل ابن عبدالغافر الفارسی اورا اجازه داده است و از علامه زمخشری صاحب کشف نیز اجازه گرفته و از غیر ایشان از سادات اهل علم نیز مجاز بوده است. در سال پانصد و بیست و چهار هجری متولد شده و ششصد و پانزده وفات یافته. مدفنش در نیشابور است.

علی بن محمد بن علی ابی الحسن بن زید الاسترآبادی
المشهور بالفصیحی

شاگرد شیخ عبدالقاهر الجرجانی استاد ملک النحاة بوده، «اینچنین شاگرد و استادی عجب». بعد از خطیب تبریزی در مدرسه نظامیه بغداد مدرس بوده و چون او را بتشیع متهم نمودند و حقیقت حال را از او پرسیدند گفت انکار مذهب خود نمی توانم کرد. از فرق تا قدم خود را شیعی می دانم. بنا بر این او را از تدریس آنجا معزول ساختند. ابو منصور جوالبقی را بجای او تعیین نمودند و بعد از آن هر کس که پیش او جهت استفاده می رفت به او می گفت: منزلی الا ان بالکبری والخیز بالشیری، و انتم تزحزحون اذهبوا إلى من عزلنا به.

یعنی اکنون منزلم به اجاره کردن است و نامم به خریدن، برخلاف ماضی که مدرس بوده ام. یعنی توقع سؤال و جواب از من نکنید مبادا که شما از وظایف مدرسه نیز دور شوید. بروید نزد آنکس که در آن مدرسه بجای من منصوب شده درس بخوانید. و بعد از آن شیوه عزلت و وحدت ورزید و از آمیزش اهل زمان دوری گزید و چون او را در آن عزلت معاتب ساختند او در جواب این ابیات گفت:

اللهُ احمدُهُ شاکِراً فبلاءُهُ حَسَنٌ جمیلٌ
اصبَحْتُ مستوراً معافاً بین العَمَةِ اجول
خلواً مِنَ الاحزان خفّ الظهر تنفَعنی القلیل
حرّاً فلاحُکُم علی مِنَ المخلوق ولا سبیلٌ
لم یَسقَتنی حِرصٌ علی الدنيا ولا آمَلٌ طویلٌ

سیّان عندی ذو الغنی المتلاف والرجل البخیل
ونقیّت بالیأس المُنی عنی وطاب لی المُقیلٌ
والناسُ کلّهم لِمَن جفت مؤنّته خلیلٌ

شیخ اجل ابو الفتوح رازی در تفسیر آیه فما استمتعتم به مِنهنّ فانهنّ أجورهنّ، الی آخر الآیه آورده که ابن سکره که یکی از اهل سنت است در طعن شیعه و آنکه ایشان نکاح متعرا حلال می دانند و هفتاد طلاق را که بیکبار گفته شود طلاق بائن نمی دانند این چند بیت گفته:

یا مَن یرى المُتعة مِن دینِهِ حیلاً وَاِن کانت بِلامهَرٌ
ولا یرى سَبْعینَ تَطْلِیقَةً تینٌ مِنه رَبّة الخدر
مِن هیلهنا طابت موالیدُکُم فاجتهدوا فی الحَمْد والشکر

پس علی بن محمد بن زید فصیحی در جواب او این ابیات گفته:
بناتُکُم یا منکرِی مُتعةُ الأولی راوها رضاً فی دینهم غیر مُنکره
آما انتم ان مغصتم بِقوله عبیدٌ لهم فیما یرون مَسخره
وفعلی سد لَأست کُلُّ معیوب لما قاله فی الطّاهرین ابن سکره

در مجالس المؤمنین معنی ابیات ابن سکره را چنین فرموده که ای آن کسی که نکاح متعرا در دین خود حلال می بیند اگر چه بی مهر باشد و هفتاد طلاق متوالی را موجب جدائی زوجه و حرمت رجوع به او بی استیناف عقد نمی داند، بداند که از اینجا است که فرزندان او طیب و پاکند پس باید که در شکرگزاری آن مراسم حمد و سپاس بجا آورد.

و مخفی نماند که آنچه گفته که متعه هر چند بی مهر باشد مجاز است اقتراض محض است، زیرا که باتفاق جمیع علماء شیعه نکاح متعه بدون مهر

منعقد نمی‌شود و صحیح نیست . و اما ابیات فصیحی علیه‌الرحمة پس حاصل آن اینست که خطاب است به ابن سُکَّرَه و سائر اهل سنت :

که ای منکران نکاح متعه که در صدر اول حلال و معمول بوده بدانید که دختران شما در دین خود به آن رضا داده‌اند و انکار آن نمی‌کنند و به آن مشغولند ، لیکن شما در انکار آن تابع و بنده و مسخر فتوای بعضی از مفتیان جاهل شده‌اید و ندانسته‌اید که فعل ما نکاح متعه را سدّ باب پاره شدن ... آن کسانی است که قول ابن سُکَّرَه را می‌پسندند ، یعنی اگر نکاح متعه معمول نباشد یک درست نمی‌ماند و جواب مسأله هفتاد طلاق را نیز گفته زیاده از این مقدار که مذکور شد از شعر او بدست نیامده در سیزدهم ذی الحجه از سال پانصد و شانزده وفات یافت .

السید العلامه علی بن محمد بن علی الحسینی الجرجانی الشهر بالشریف

سید محمد نوربخش و شیخ محمد بن ابی‌جمهور بتشیع او گواهی داده‌اند سالها در حجر تربیت علامه رازی بوده و از آن محقق امامی مذهب استفادت نموده ، ذات شریفش از غایت اشتهار به فضل و کمال مستغنی از تعریف است ، به ما هتاب چه حاجت شب تجلی را .

در سنه هفتصد و چهارم هجری در دارالمؤمنین جرجان از کم‌عدم قدم به عالم وجود نهاد و بعد از ترقی به سنّ رشد و تمیز و ین تربیت قُطب المحققین علامه رازی سرآمد محققین انام و مقتدای علماء اعلام گردید . در سال

هفتصد و هفتاد و چهارم هجری که شاه شجاع بن مظفر در قصر زر منزل داشت امیر سید شریف باردو رسیدخواست که بپادشاه ملاقات نماید و او را بی واسطه بحال خویش دانا گرداند . در آن اثنا مولانا سعدالدین انسی صدر را دید که بخدمت شاه شجاع می‌رود . خود را در لباس لشکریان به‌وی نموده گفت مردی غریب تیراندازم و از ولایت مازندران . به این داعیه آمده‌ام که در نظر پادشاه سه‌چوبه تیر اندازم . امید آنکه هنگام فرصت ملتئم مرا بعرض رسانید و در رکاب مولانا سعدالدین تا در بارگاه بیامد . مولانا گفت تو در همین موضع توقف نمای تا رخصت دخول حاصل کنم . چون مولانا بشرف ملاقات فائز گشت و سخن تیراندازی غریب را بعرض رسانید فی الحال او را طلبیده و امیر سید شریف به بارگاه آمد . چون از کیفیت تیراندازی پرسیدند جزوی از نتایج طبع شریف او مشتمل بر اعتراضات بر اصحاب تصانیف بود . از بغل بیرون آورده بدست شاه داد . شاه شجاع از مطالعه آن صحیفه بحال میرسید شریف دانا شده مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و نقد و جنس بسیار انعام فرمود و آن جناب را باخود به شیراز برد و منصب تدریس دارالشفاء خود به آن سید فضیلت انما تفویض کرد . شرح حالات او موجب تطویل است ، بهمین مقدار اکتفا شد و در سنه هشتصد و شانزده در ششم ربیع‌الآخر جهان فانی را بدرود گفت .

الشیخ الفاضل حسن بن محمد بن الحسن الاسترآبادی در تفسیر آیه ولاتؤتوا السفهاء اموالکم از کتاب تفسیر آیات الاحکام که از مصنّفات آن فاضل عالمی مقام است می‌فرماید که حکایت کرد مرا پدر من که اسکندر استرآبادی عالمی متبحر بود و از غایت همت و استغناء از خلق

اوقات به تجارت می گذرانید . روزی میر سید شریف جرجانی او را در دمشق دید که بیاض لویه اش از غبار نیل که در وقت فروختن آن به لویه او رسیده بود نیلگون شده بود . پس او را ملامت کرد . اسکندر از روی تعرض بخدمت میر گفت که این پیش من بهتر از آن است که غبار درگاه ملوک بر آن نشسته و بسبب طمع در صلات و عطاء ایشان معتکف درگاه ایشان باشم و هر تصنیفی که کرده ام در آن نیز عمر ضایع ساختم و گمان چنان است که در آن نیز معاتب بلکه معاقب باشم .

السید الفاضل میر شمس الدین محمد بن السید

الشریف العلامة الجرجانی

بجایه فضل سرمدی و زیور خلق محمدی آراسته و برخطبه متوسط شرح کافیه که بناء بروضوح عبارت مستغنی از شرح است شرحی نوشته ، و چون در بعضی فقرات آن خطبه جهت رعایت سجع تقدیم اصحاب بر آل واقع شده خدمت میر نوشتند که تقدیم صحب بر آل همچون تقدیم حرام است بر حلال . و از جمله مصنّفات او شرح خطبه مذکور است و شرح هدایه حکمت و شرح ارشاد نحو و شرح فوائد غیائیه و شرح حاشیه طوالع و حسب الاشارة والد بزرگوار دورساله فارسی منطبق او را که مشهور اند به صغری و کبیری در صغرسن تعریف نموده به غوره و درّه موسوم ساخته و در سنه هشتصد و سی و هشت بجنات عدن انتقال نموده .

محمد بن الحسن الرضی الاسترآبادی

آن امام مشهور است که شرح کافیه ابن حاجب بروجهی کرده که

کسی شرحی چنان ننوشته و در غالب کتب نحو مانند او کتابی در جمع و تحقیق و حسن تعلیل نیست و متأخرین همگی خود را عیال آن کتاب می دانند و آن را دست بدست می گردانند و شیوخ عصر و اسلاف ایشان در تصنیف و درس خود بر آن اعتماد می نمایند . و او را در آن کتاب بانحاجه ابجاث بسیار است و مذاهب و اختیاراتی است که او به آن متفرد است و آن شرح را بر وجهی که در خطبه آن ذکر کرده در آستانه مقدسه غروی یعنی مشهد نیز مرتضوی نوشته و گفته که اگر مقبول طبع اهل روزگار خواهد بود از برکات و وقوع آن در آن جوار است ، و الا از قصور طبع این خاکسار است . فراغ او از تألیف آن شرح در سال ششصد و هشتاد و سه بود و در سال ششصد و هشتاد و شش وفات نموده ، و او را شرح دیگر لطیف بر کتاب شافیه تصریف هست ، و اگر چه نیز در مرتبه خود بغایت نفیس و شریف است لیکن التفات عامه بآن به اندازه التفات بعلم تصریف است .

الثقة الجلیل ابراهیم الاسترآبادی

صاحب کتاب معروف الحسنيه است . جلیل القدر و عظیم المنزله است . در سال نهصد و پنجاه و هشت که بحج رفته بوده است در دمشق این رساله مزبوره را از سیدی گرفته به ایران آورد و انتشار یافت و روایت مطالب «حسنيه» که از کنیزان خانواده عصمت و طهارت است در مجلس هرون الرشید از شیخ ابو الفتوح رازی است و شیخ ابو الفتوح علیه الرحمة از اجلاء اصحاب و امامیه اثنی عشری است ، فرجه الله علیها .

مولانا نظام الاسترآبادی علیه الرحمة

از جمله ارباب فضل و سدادست و سلیقه اش به معما مناسبتی داشت .

دراوائل حال بآن فن توجه می گهاشت و درواخر که ختم المدققین میرحسین نیشابوری دقت طبع خود را جلوه داد معمّارا برطاق بلند نهاد و خدمت مولانا باتفاق سایر ارباب معمّا از آن صناعت پرداخت و آنرا بجناب میر مذکور مسلم داشت و از غایت صفای نیت و خلوص طویت بمدّاحی اهل البیت علیهم السلام روی توجه و اهتمام نهاد و از رشحات اقلام بلاغت نظامش ریاض سخنوری نصارت پذیرفت و از برکات سبح افادت مآبش گلهای گوناگون در حدائق دانش شکفت، و گاهی بگفتن مثنوی نیز مبادرت می نمود و کتاب بلقیس و سلیمان از جمله مثنویات اوست . در سال نهصد و بیست و یکم وفات یافت و از بعضی ثقات این مسود اوراق استماع نمود که مدفن شریف او در خارج دروازه استرآباد که معروف است به دروازه دنگک کوبان و الآن آن دروازه خاکریز است و واقع در طرف شمال بلده مزبوره است در قبرستان آنجا که سعی دارد می باشد. لوح مزارش که بالفعل موجود است در آن مکان ناطق باین مطلب است، و از جمله افراد بعضی از قصاید او این است :

شب قضا از ماه نو کشتی در آب انداخته

ز آفتابش لنگر زرین طناب انداخته

از شفق گردیده سرخ انگشت شست آسمان

بسکه بهر زاغ شب تیر شهاب انداخته

کرده رم زین دشت آهو مانده نقشی از سُمش

گاه جستن نافه پر مشک ناب انداخته

چرخ را از سر فتاده افسر زرین کمر

چشم بر ایوان قصر بوتراب انداخته

آن شهی کز بهر کلب آستانش آسمان

بر زمین هر شام قرص آفتاب انداخته

والی آن قال :

آنکه با بغض تو طاعت کرد شها تا بروز

بی خرد بوده کتان در ماهتاب انداخته

بر نظام افکن نظر شاها که چرخش آتشی

در دل محنت کش و جان خراب انداخته

مولانا الامیر حسین الفندرسکی الاسترآبادی رحمة الله

فندرسک بلوکیست از ولایت استرآباد ، او از سادات آنجاست .

در کمال صلاح و سداد بوده در اکثر اصناف فضایل متین و در خوش طبعی

کلام بلاغت انجامش بغایت رنگین و در غزل بی بدیل و در قصیده

عديم المثل است . چنانچه از این دو بیت از کلام او استفاد می گردد :

از مصحف جمال تو خرفی نگشته سهو

در حیرتم که از چه بود در کنار خط

دیگر :

ابر چون خوانِ عسل گشته باران از وی

میل گلهای چمن کرده چو زنبور عسل

الشیخ العارف الشیخ احمد المتخلص بنسیم الاسترآبادی

از عرفاء زمان و قطب دوران بود ، مانند قطب العارفین سلطان بایزید

البسطامی و شیخ ابوالحسن الخرقانی و غیرهم . دیوان مخصوصی دارد

معروف به «دیوان نسیمی» و بنظر قاصر رسیده است. بسبک عرفا بنظم در آورده. دل سوخته داشت و از اشعارش مستفاد می شود. مدفنش در گذر سرپیر استرآباد در قبرستانی است که مسجد سرپیر در آن واقع است. صورت قبر بلندش بالفعل موجود است و از خیوق و بخارا و آن صفحات غالباً زیارت مرقدش می آیند، والله العالم بحقایق امره.

مولانا میر والهی الاسترآبادی رحمة الله

در فضل و بذل قلیل النظیر و در فتوت و جوانمردی گوی سبقت از همگنان ربوده و در میدان فصاحت و بلاغت یکه تاز بود و بحرفت قصابی اشتغال داشت و در سخاوت مثل نداشت و مشهور به جوانمرد قصاب. این مطلع فرخنده ازوست:

مجنون بگوشه ای ز جفای زمانه رفت

دیوانه اش مخوان که بسی عاقلانه رفت

امیر مرادی الاسترآبادی

در علم و فضل و فنون حکمت اشتهار تام دارد و در فصاحت و بلاغت کالشمس فی رابعة النهار است، ولی اکثر اشعار او هجوست. این دو مطلع از اوست:

قضا ز مشک خطی تا بروی یار نوشت

نیازمیدی مارا بر آن کنار نوشت

دیگر:

عالم حظیره بدن خاکسار ماست چرخ کبود اطلس روی مزار ماست

میرزا محسن الاسترآبادی

اگرچه نجفی الاصل بوده ولی در استرآباد توطن داشت و از مشاهیر بود. بعضی اوقات در لباس سیه پوشان در می آمد. اما شهاب زرگر را که از اعیان آنجا بود بقتل آورد. حاکم او را گرفته مدتی محبوس بود. بهر حال این مطلع ازوست:

زمان پستی و ایام سر بلندی ما تفاوتی نکند پیش دردمندی ما

مولانا محمد الاسترآبادی المتخلص بصدق

عالم کامل و شاعر فاضل بود. در اکثر علوم خصوصاً علم فقه کمال مهارت داشت و در بحث علمی و فصاحت بی نظیر زمان خود بود و در شعر و انشاء یگانه دوران. اما بسیار بی طالع بود. گویا که فلک کج رفتار ناسازگار کاری غیر از این با اهل فضل ندارد. عاقل ازو در رنج و جاهل صاحب گنج، چنانکه ابن راوندی می گوید:

کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه کم جاهل جاهل تلقاه مزروفاً
هذا الذی تراك الاوهام حائرة وصیتر العالم التحریر زنديقاً
و این رباعی از مولانا مشار الیه است و چه بسیار مناسب افتاده است

در این مقام:

تا دور فلک گردد زمین خواهد بود

با اهل دلش همیشه کین خواهد بود

باشیوه بیداد قرین خواهد بود

تا بود چنین بود و چنین خواهد بود

مولد او استرآباد است امّا در کاشان ساکن بود . اکثر در کاشانه خود بافاده علوم دینی و نشر معارف یقینی اشغال می نمود و فکر شعر نیز می کرد . در توحید و منقبت بیشتر مایل بود . این بیت ازوست :

خطی است بر کتیبه این دیر دیر پا

کاسوده زیست هر که رضاداد باقضا

مولانا ابراهیم الاسترآبادی

خط نستعلیق را خوب می نوشت و از عرفاء زمان خود بود . مدتی

منشی سرکار فیض آثار حضرت رضا علی ساکنها التحیه والسلام بوده . این مطلع ازوست :

منم جا داده در صحرای دل مشکین غزالی را

بر آورده بخوناب جگر نازک نهالی را

مولانا اسماعیل الاسترآبادی

پسر مولانا ابراهیم مزبور است . نستعلیق را خوب می نوشت و بسمت عرفان و حکمت و شعر نیز متمسک بود و تخلصش نجاتی است . این بیت از اوست :

دو دمسازیم ما و می بکنج درد و غم باهم

که می نالم از درد جدائی دم بدم باهم

مولانا سلطان محمد الاسترآبادی رحمه الله

او نیز پسر ابراهیم مذکور است و در فضل و هنرش اجل است از

توصیف ، این بیت ازوست :

آمد بهار و هر طرفی صوت بلبل است

ساقی بیار می که عجب موسم گلی است

السید المعظم المجدد السید محمد الاسترآبادی

از اعظم سادات و علماء استرآباد است و مدتها در استرآباد و جاهای دیگر تحصیل نموده در جمیع فنون علوم کمال مهارت و حذاقت را تحصیل نموده ، غایت اشتهار او مستغنی از تطویل بیان حال اوست .

باملاجمی معاصر بوده . روزی در ولایت غربت باملاجمی دوچار شد . از او پرسید که تو چه کسی ؟ گفت : سیدم و طالب علم و استرآبادی . ملاجمی گفت : اختصار در کلام مطلوبست می بایست گفت کافر مطلق و خود را و ما را از این همه گفت و شنید فارغ ساخت .

هلالی استرآبادی

هر چند اجدادش از ترکان جغتای است ، امّا در ولایت استرآباد نشو و نما یافته در جوانی بعد از خروج از تحت الشعاع طفولیت بصوب خراسان شتافته از افق هری طلوع نمود . چون نور قابلیت در جبینش هویدا بود مستهلکین مستأهلین آنجا او را چون ماه عید به یکدیگر می نمودند . بعد از قطع منازل فضائل و طیّ درجات فضائل هلال آمالش به سرحد بدریت رسید . فی الواقع هلالی بود از کثافت کسوف و احتراق مصون و بدر منیری از وصمه نقصان محروس و مأمون . دفعه اولی که بملازمت میر علی شیر رسید این مطلع را که از افکار ابکار او است برای او خواند :

چنان از پا فکند امروز آن رفتار و قامت هم
 که فردا برنجیزم بلکه فردای قیامت هم
 میرزا بسی خوش آمد . گفت تخلّصت چیست ؟ گفت هلالی .
 فرمود بدری بدری و او را بر مطالعه تحریض نمود و به تحصیل اشتغال نمود .
 در واقع از فضلاء عصر بود و کمال شعر را بر آن کمالات افزوده بود .
 در مثنویات سه کتاب به نظم کشیده : یکی شاه و درویش است که از اکثر
 مثنویات استادان در روانی الفاظ و جاشنی معانی سبقت یافته ، رشک گلستان و
 غیرت بوستان است . این ابیات در صفت بزم از آن است :

شاه را میل شد که باده خورد	باده با مهوشان ساده خورد
مجلس آراستند و می خوردند	می با آواز چنگ و نی خوردند
روی ساقی ز باده گلگون شد	غلغل شیشه صوت بلبل شد
شد لب گلرخان شراب آلود	همچو برگ گل گلاب آلود
عکس رخ در شراب افکندند	در شفق آفتاب افکندند
لب شیرین به باده زرین	چون رساندند گشت لب شیرین
خنده شاهدان شور انگیز	گشت در جام باده شکر ریز
پر می لعل شد پیاله زر	گل رعنا نمود پیش نظر
شیشه صاف از می دلکش	چون دل صاف عاشقان بیغش
دختر رز که شیشه منزل کرد	گرم خون بود جای درد دل کرد

در تعریف دریا این ابیات از اوست :

لب دریا است چون لب دلبر	از برون سبز و از درون گوهر
این نه دریا که بود صد قلزم	صد چو طوفان نوح در وی گم

موج آن سر به آسمان می سود یعنی از ماه تا به ماهی بود
 از خوشی کف زنان که دارد دُرّ کف او خالی و کنارش پُر
 این بیت در تعریف تیر انداختن از اوست :

استخوان را اگر نشان کردی تیر را مغز استخوان کردی
 دویم یوسف و زلیخا ، این ابیات را که در پیری زلیخا گفته از اوست :

غم پیری سمن بر سنبلش ریخت ز آسیب خزان برگ گلش ریخت
 بیاض موی او شد معجز او بین کاخر چه آمد بر سر او
 سیه بادام او از جور ایام شد از عین سفیدی مغز بادام
 سیم لیلی و معجون ، این دو بیت از آن است :

چشمش زاغی نشسته در باغ ابروی سیاه او پر زاغ
 پاکیزه تنی چونقره خام نازک بدنی چو مغز بادام
 و این بیت از اوست :

ای که می پرسی زمن آن ماه را منزل بجاست
 منزل او در دل است اما ندانم دل بجاست
 این قطعه از ابکار افکار اوست :

محمد عربی آبروی هر دو سرا
 که هر که خاک درش نیست خاک بر سر او
 شنیده ام که تکلم نمود همچو مسیح
 بدین حدیث لب لعل روح پرور او
 که من مدینه علم علی دراست مرا
 عجب خجسته حدیثی است من سگ در او

در آخر عجب حالتی دست داد که میان شیعه مشهور به تسنن بود و عبدالله خان اوزبکک اورا کشت که شیعه است در سال نهصد و بیست و نه . گویند که چون اورا بکشتن می بردند سر او شکسته شد ، چنانچه خون برویش دوید . در آن محل این مقطع خواند :

این قطره خون چیست بروی تو «هلالی»

گویا که دل از غصه بروی تو دویده

خواجه غیاث الدین البتکچی الاسترآبادی رحمة الله

برادر مرحمتآب خالد نصاب حکومت دستگاه خواجه مظفرالدین

ابن المرحوم الشهید خواجه فخرالدین البتکچی است . طبع صافی و سلیقه وافی داشته ، چنانچه از این مطلع ظاهر می شود :

اگرچه نیست روا سجده بتان کردن

تو آن بی که ترا سجده می توان کردن

و مرحوم خواجه مظفرالدین مدفنش در استرآباد است در مدرسه

مشهوره به مدرسه « دارالشفاء » در سنه نهصد و چهل و دو هجری وقفنامه موقوفاتی را که بر آن مدرسه وقف نموده ثانیاً مختوم نموده صحت آنرا نوشته و اصل وقفنامه بنظر قاصر رسیده نهصد و بیست و یک مورخ بود منشأ خیرات وفیره و مبرات کثیره بود . و در استرآباد بسمت حکومت نیز اتسام داشت . مدرسه مزبوره از بناهای خواجه مبرور مزبور سعادت نصابست . و شرط نموده که مدرس طبیب امامی در آن تدریس نماید . و شرایط مفصله ای در آن وقفنامه قرار داده که مبرور دهور اندراس یافته

معمول نمی شود . و در این سنوات از فرط کهنگی اکثر حجرات و آلات و ابنیه آنها روی به انهدام نموده قریب الانهدام بود . محقق کامل و مجتهد باذل سرکار شریعتمدار آقا و مولا آقائی حاجی سید صادق استرآبادی سلمه الله تعالی مساعی جمیله در تعمیر آن مصروف و مبذول می فرمایند و از بنیان اصلی آنرا خراب نموده در مقر آن تجدید عمارت مدرسه جدیده از موقوفات و صدقات جاریه آن مرحمت مآبست پنجاه و دو سهم از یکصد و چهارده سهم از رودخانه « خواسته رود » که وقف بر شرب و استعمال اهل بلد و نواحی آن نموده است . از دروازه معروفه به دروازه بسطام از جدول کبیر وارد شهر استرآباد می شود در جداول و انهار صغیره جاری و منشعب می شود ، در خانه ها و بساتین داخل و از دروازه معروفه به « دروازه فوجرد » خارج می شود . طواحین و آبدنگهای خارج بلد و داخل آن کلاً بآن آب دائرند و فاضل آن در مزرعه عراقی که هم از موقوفات اوست زراعت می شود و صرف مدرسه مزبوره می شود الحق حق احیاء موات بر نفوس ماضیه و موجودین و من سیوجد دارد سقی الله تراه و جعل الجنة مثواه .

مولانا مهدی الاسترآبادی برّد الله مضجع

برادر مولانا نظام معنائی است که سابقاً مذکور شد . در نهایت

خوش طبعی و علمیت و با فقر و مسکنت بوده و بکمال فهم و فضیلت آراسته بود . در سنه نهصد و بیست و پنج بهدایت « ارجعی الی ربک راضیه مرضیه »

تقرّب جوار رحمت ایزدی یافت . این غزل از اوست :

ساقی نبود بی ادبها عجب از ما ما مردم رندیم نیاید ادب از ما

نوری الاسترابادی

قصه خوان و نرّاد بود. مسافرت بسیار کرده بود و زحمت بیشتر کشیده،

این بیت از اوست :

بسکه دل از دست آن گل خواری هجران کشید

غنچه سان سردر گریبان پای در دامان کشید

الشیخ علی الاسترابادی طاب ثراه

از کلمین علماء و مجتهدین و مجاز از ابوسعید حسن بن عبد الله محمد

بن الاعرج الحسینی است و او مجاز است از فخر المحققین و او از والد

ماجدش علامه حلی طاب ثراه و جلالت قدر او زیاده از آنست که

وصف توان نمود .

السید الجلیل النبیل العارف الروحانی المرتاض ذوالکشف

والکرامات والمناقب والمفاخر الظاهرات میر ابو القاسم

الفنندرسکی الاسترابادی اسکنه الله بحابیح جنانه

وافاض علیه من شتابیب غفرانه

از اعظم سادات رفیع الدرجات است نسب شریفش به امام همام

موسی بن جعفر کاظم علیه الصلوة و علیه السلام می رسد . حالت تجرد و

تفردش از توصیف و تعریف مستغنی است . همواره به ریاضیات و مجاهدات

اشغال داشته ، افاضه انوار حقایق و دقایق و رموز مخفیّه و نکات خفیه

المئة لله که بصد مرحله دوراست اندوه و غم از یار و نشاط و طرب از ما

یارب سببی ساز که بیرون برد آزار زان طبع که آزرده شده بی سبب از ما

ترسم که طلبکاری عشاق نداند شوخی که برد عقل و خرد بی طلب از ما

مهدی لقب خود سگ آن یار نهادی باشد که بماند بجهان این لقب از ما

این مطلع نیز از اوست :

شب روشن است کنج غم از برق آه ما

این هم غنیمت است ز بخت سیاه ما

عشرتی استرابادی

مغنی بی باک بود . پیوسته با مردم نزاع می نمود . این بیت از اوست

ونعم ما قال :

چون غنچه اهل دل همه در خون نشسته اند

نظاره کن که تنگ دلان چون نشسته اند

بابا صفای قلندر استرابادی

از مجرّدان و عرفاء استراباد است و با هر که اختلاط می کرد می گفت

زود تر بمن چیزی بدهید تا بروم که من کعبم و بهر که ملاقات کرده ام یک ماه

نرسید که مرده یا کشته شده . اما شیرین سخن و خوش طبع بود . این مطلع

از اوست :

دوش ای دل دیوانه بدان مست رسیدی

او مست و تو دیوانه ، چه گفتی چه شنیدی

برضمیر منیرش از فیاض مطلق حقیقی گردید و اقباس عکوس و اشعه نورالانوار به صفای باطن خود نمود. آئینه خاطرش قابل انعکاس حقایق اشیاء شد. در عالم ظاهر و باطن قطب الاقطاب و مرجع اولیاء و احباب شد. در اطراف و اکناف سیاحت می کرد و در دریای معانی روحانی سباحت می نمود. در هر صورت مسلم اهل قال و اهل حال بود. ممالک تجرید و تفرید را نسخیر نموده هر که به دامن همتش چنگ زدی بمقامات رفیع رسیدی. علی الجملة ذکر اوصاف بلندش موجب تطویل است. از برکات بلانیات آن قبله اهل حال آثار جلالت و بزرگی در خانواده جلیله اش خلفاً عن سلف الی زمانا هذا باقیست و اولاد امجادش از بنات و بنین بحصر در نمی آید و تاکنون حکومت و ایالت بلوک فندر سک و ماوالاه می نموده اند.

مقرب الخاقان میرزا علی بنقی خان سرتیپ خلف مرحوم میرزا اسمعده الله خان خلف مرحوم میرزا علینقی خان در این زمان به مراسم حکومت آن حدود قیام و اقدام دارد که بنی اعمام هستند همه صاحبان شرافت و همت و بزرگی و جلالت می باشند. مدفن شریف مرحوم مبرور میر ابوالقاسم رحمه الله در تخت فولاد اصفهان است و بقعه مبارکه اش مزار قاطبه اهل جهان است از اقصی بلاد هندوستان بقصد زیارت او مخصوصاً راه می نوردند. وقتی از اوقات باعتقاد اینکه بدن و جسد میر علیه الرحمة کیمیا بوده است مرتاضین هندوستان اتفاق کرده مخفیانه به اصفهان آمدند که قبر شریف او را نبش کنند و جسد او را ببرند. متولتی بقعه مبارکه میر علیه الرحمة شباهنگام در خواب دید میر علیه الرحمة را و از نیت آنها در خواب او را اخبار نموده. چون صبح شد اعظم اشرف را ازین معنی اطلاع داد همگی اهتمام ورزیده

مقدار معینی از اطراف قبر را کنند عرضاً و طولاً و عمقاً قیراندود کردند. سدی حائل چون سد اسکندر مابین جسد شریف و آن یا جوج صفتان از قیر قرار دادند و این کیفیت گوش زد خواص و عوام گردیده است حاجتی به بسط و شرح نیست. و از جمله کرامات میر علیه الرحمة که غایت اشتهار کالشمس راد الضحی دارد اینست که وقتی از اوقات به بلدی از هندوستان که از اقصای آن بلاد است در ایام سیاحت تشریف برده بود اهل آن بلد از قدیم الزمان بت پرست بودند و بهیچوجه طریق اسلام نپیموده بودند. در کلیسای اعظم ایشان درآمد. براهمه هنود با او صحبت داشته از مذهب بت پرستی ایشان را نهی می فرمود و در آن مجمع ایشان را به اسلام ترغیب می نمود. انواع دلائل و اقسام براهین از طرفین در میانه آوردند برهن بزرگ ایشان در مقام استدلال بر حقیقت مذهب بت پرستی و عبادت اصنام و بطلان ملت اسلام و طریق آئین حضرت سیدالانام خدمت میر عرض کرد که ظواهر امور منتهی به بواطن آنها می شود. حقیقت ظواهر کاشف از حقیقت بواطن است. واقعیات کارها و نفس الامر آنها حافظ صور ظواهر آنها می باشند. اگر عبادت اصنام باطل است و ملت اسلام حق است چرا معابد و مساجد اهل اسلام بیش از پنجاه و شصت سال بقا و دوام ندارد و کلیسای عابدین اصنام زیاده از هشتصد و هزار سال ثبات و بقاء دارد. این نیت الا حقیقت بت پرستی و بطلان ملت مسلمانان و الا باید قضیه برعکس باشد. میر علیه الرحمة در جواب فرمود که این معنی دلیلست بر حقیقت مذهب و ملت اسلام و بطلان طریقه عبادت اصنام، زیرا که چون اسم خداوند عالمیان که خالق زمین و آسمان و جمیع مراتب امکان است در نمازها و

دعاها و مناجاتها و منبرهای اهل اسلام در هر شبانروزی مکرر مذکور می‌شود آن بناها از کثرت عظمت و جلالت و مقدار و شأن آن اسماء نمی‌تواند که متحمل گرانی و عظمت آنها شود و بحکم فلما تجلی ربّه للجبل جعله دكاً و آیه شریفه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشية الله . روی باندماك و انهدام می‌نمایند و عجب در این است که باوجود تحقق این مطلب این مقدار از ازمه و ثبات دارند و علی الفور خراب نمی‌شوند . برهن معارض گفت که این دعوی را باید در معرض امتحان در آورد . میر علیه‌الرحمة فرمود و قرار را بر فردای آنروز داد چون شب شد روی نیاز به درگاه بی‌نیاز نهاد بتضرع و الحاح در انجام مقصود که مقام اتمام حجّت و اقامه آن است اشتغال فرمود . پس به مضمون صدق مشحون و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا و آیه شریفه ادعوني استجب لكم نتیجه اجابت قربت گردید و از عالم غیبی میر علیه‌الرحمة ملهم گردید . چون فردا شد از صبح تا روز اول اکابر و اصاغر و مجال و نساء آن بلد از دحام تام و غوغای تمام در حوالی مقرّ اصنام نمودند . در اول زوال میر علیه‌الرحمة قدوم میمنت لزوم در کلیسیا نهاد و بر بام کلیسیا نهاد و بر بام کلیسیا بالا رفت صدرا را به تکبیر و تهلیل بجهت اذان بلند فرمود . جمیع ارکان برج و باروی آن بلد و خانه‌ها به اضطراب و تزلزل بیفتاد . چون از اذان فارغ شد درون کلیسیا تشریف برده پشت به لات و منات و روی به قبله حقیقی و کعبه واقعی نموده نماز ظهرین را بجای آورد و با کمال تضرع و خشوع و دعاء مناجات و توجه تام و استدعاء ترتیب اثر از سجده شکر فارغ شد و بهمان الهام دوباره از مبدء فیض ملهم گردید . علی الفور

برسبیل فرار از عمارت کلیسیا بیرون آمد . بیرون آمدن میر علیه‌الرحمة همان و خراب شدن کلیسیا همان . بنحوی ارکان و آلات و ابنیه آن خراب شد که مانند ذره و غبار گردید . بادی وزیدن گرفت و به امر مسخرّ الريح آن غبار را در هوا و فضای تحت السماء منتشر نمود که اثری از معبد و إلهه باطله باقی نماند و بدین جهت همه اهل آن بلاد و نواحی آن بلا بشرف اسلام مشرف شدند و از خوبان و نیکان اسلامند . مرحوم حاجی ملا احمد نراقی طاب ثراه در مثنوی خود این مطلب را بنظم در آورده است . طبع نظم نیز داشت و کلمات مستحسنه از میر علیه‌الرحمة در هر باب بظهور رسیده . این دو بیت را از غزل او مسود اوراق بجهت انموزج در این صحیفه درج نمود :

شرب مدام شد چو میسر مدام به

چون می حرام گشت به ماه حرام به

یک بوسه از لب تده و یک بوسه از رخت

تا هر دورا چشیده بگویم کدام به

واز افکار ابکار اوست :

چرخ با این اختران نغزو خوش زیباستی

صورتی در زیر دارد هر چه بر بالاستی

صورت زیرین اگر با نزدبان معرفت

بررود بالا همان با اصل خود یکتاستی

این سخن را در نیابد هیچ وهم ظاهری

گر ابو نصرستی و گر بو علی سیناستی

جان اگر نه عارضستی زیر این چرخ کهن

این بدنها نیز دایم زنده و برپاستی

نفس را چون بندها بگسیخت یابد نام عقل
 چون به بی بندگی رسد بند دگر برجاستی
 و منها
 نفس را این آرزو پابند دارد در جهان
 تا به بند آرزوی بند اندر پاستی
 نیست حدی و نشانی کردگار پاک را
 نه برون از ما و نه بی ما و نه باماستی
 و منها
 گفت دانا نفس مارا بعد ما نبود وجود
 می نماید بعد ما نفسی که او ماراستی
 گفت دانا فعل مارا بعد ما حشر است و نشر
 هر عمل امروز کرد اورا جزا فرداستی
 گفت دانا نفس مارا جاودان باشد وجود
 وز جزا و از عمل آزاد و بی همتاستی
 گفت دانا نفس را آغاز و انجامی بود
 گفت دانا نفس بی انجام و بی مبداستی
 گفت دانا نفس هم در جا و هم بیجا بود
 گفت دانا نفس در جا و بی بیجاستی
 گفت دانا نفس را وصفی نیارم هیچ گفت
 نه بشرط شیء باشد فی بشرط لاستی
 این سخنها گفته دانا هر کسی ازو هم خویش
 در نیابد گفته را کاین گفته ها معیاستی

هر چه عارض باشد اورا گوهری باید نخست
 عقل بر این دعوی ما شاهد گویاستی
 می توانی گرز خورشید این صفتها کسب کرد
 روشن است و بر همه تابان و خود تنهاستی
 صورت عقلی که بی پایان و جاویدان بود
 با همه و بی همه مجموعه و یکتاستی
 هفت ره از آسمان برفرق ما فرموده حق
 هفت ره از چرخ از دنیا سوی عقباستی
 ره نیابد از دری بر آسمان دنیا پرست
 ورنه بگشایند بروی گرچه درها واستی
 می توان از راستی آسان شدن بر آسمان
 راست باش و راست رو کانجا نباشد کاستی
 این گهر از رمز دانایان پیشین سفته اند
 بی برد بر ریزها هر کس که او دانستی
 و منها
 عقل کشتی آرزو گرداب دانش بادبان
 حق تعالی ساحل و عالم همه دریاستی
 قول زیبا نیست بی کردار زیبا سودمند
 قول با کردار زیبا لایق و زیباستی
 گفتن نیکو به نیکوئی نه چون کردن بود
 نام حلوا بر زبان راندن نه چون حلواستی

هرکسی بردیگری آرد دلیل از گفته‌ای

در میان بحث و نزاع و شورش و غوغاستی

نکته‌ای از بومعین آرم در استشهدا خویش

گرچه آن در باب دیگر لایق اینجاستی

هرکسی چیزی همی گوید بنزد رای خویش

تا گمان آید که او قسطای بن لوقاستی

کاش دانایان پیشین می‌بگفتندی تمام

تا خلاف ناتمامان از میان برخاستی

جان عالم گویمش گر ربط جان دانی بتن

در دل هر ذره هم پنهان و هم پیداستی

هر که فانی شد به او یابد حیات جاودان

و ربخود افتاد کارش بی‌شک از مو تاستی

إلی آخر القصیده ترکنا نحرزاً عن التطویل .

السید السند المعتمد سناد الاحکام و عماد الاسلام

جامع المعقول والمنقول اعلم الحكماء والمتکلمین

میر محمد باقر الداماد الاسترآبادی علیه الرحمة

جلالت قدر و شأن و بزرگواری او در فنون علوم معقول و منقول

از متقدمین و متأخرین چون آفتاب عالمتاب بر هر ذره از ذرات موجودات و

افراد کائنات ظاهر و هویدا و لاج و آشکار است . دخترزاده مرحوم مبرور

محقق ثانی شیخ کرکی قدس سره است و جلالت قدر شیخ بزرگوار طاب

ثراه اظهر من الشمس و ابین من الامس است . در این مقام موقع دگران

نیست . کتاب مستطاب جامع المقاصد که حاشیه بر قواعد علامه حلی

طاب ثراه است و سایر کتب مصنفات او شاهد گویا بر این معنی است و

مرحوم مبرور خلد مکان شیخ عبدالعالمی طاب ثراه خالوی میر خلد سریر

علیه الرحمة است . منشأ و مولد آن بزرگوار استرآباد است . لیکن توطن در

اصفهان صیانت عن طوارق الحدیثان فرموده ، مرقد شریف و مضجع منیعش

در تخت فولاد اصفهان است . معاصر مرحوم مبرور رضوان مکان شیخ

بهائی علیه الرحمة بوده است . در علم حکمت و کلام و معقول فاضل جلیل و

در علوم نقلیه و شرعیّه و فقهیه و اصولیه بی‌عدیل و در فن شعر عربی و

فارسی ید طولی داشت . الحلقه اعجوبه‌ای از اعاجیب روزگار بوده و در اوائل و

اواخر مانند آن صاحب مناقب و مفاخر دیده ندیده و گوشی نشنیده . ابونصر

فارابی را شریک سابق خود در تعلیم نام می‌برد و شیخ رئیس ابوعلی سینا را

شریک سالف خود در ریاست ادا می‌فرماید و قائل علم آدم الاسماء خالق

جمع اشیاء گواه است که گزاف نفرموده بلکه خیلی هضم نفس و تواضع نموده

و در کمال ادب با آن معلم و این رئیس حرکت فرموده . و از جمله مصنفات

اوست کتاب مستطاب قبسات و کتاب صراط المستقیم و کتاب جبل المتین

و در حکمت و فقه راه نجات عالمیان است و حواشی که بر کتاب کافی و من

لایخضره الفقیه نوشته و حواشی که بر صحیفه سجادیه تحریر فرموده و

رساله‌ای در نهی تسمیه مهدی علیه السلام . شیخ بزرگوار شیخ محمد بن

الحسن الحر العاملی طاب ثراه در کتاب امل الآمل می‌فرماید که از مصنفات

اوست کتاب مستطاب عیون المسائل و کتاب خلصة الملکوت و کتاب تقویم

و در کمال ادب با آن معلم و این رئیس حرکت فرموده . و از جمله مصنفات

اوست کتاب مستطاب قبسات و کتاب صراط المستقیم و کتاب جبل المتین

الایمان و کتاب افق المبین و کتاب رواسح السماویة و کتاب سبع الشداد و کتاب ضوابط الرضاع و کتاب ایماضات و تشریفات و کتاب شرح استبصار و غیر ذلك از کتب و رسائل و اجوبه مسائل و رساله دیگر در اینکته منسوب به هاشم از طرف مادر از سادات است مانند منسوب به هاشم از طرف پدر، و جمیع احکام آن جمیع احکام دین است. در سال هزار و چهل و یک این جهان فانی را رحلت فرمود و در جنة الفردوس اقامت فرمود، برآلله مضجعه و طیب امسه.

استاد المحدثین المولیٰ ملاً محمد امین

محمد شریف الاسترآبادی طاب ثراه

فاضل محقق و ماهر مدقق است در علم اصول و علم حدیث، ولی بحسب طریقه اخباری صرف صلب محض بحث بوده و او اول کسی است که بر مجتهدین و طریقه ایشان باب طعن را مفتوح نموده و فرقه ناجیه اثنی عشریه را منقسم نموده به اخباری و مجتهد. کتاب فوائد المدنیة از مصنفات اوست. تشنیع و تویخ در آن کتاب بسیار نموده بلکه ایشان را به تخریب دین مبین نسبت داده است و این خلاف صواب و سداد و موجب تصنیع کلتی و فساد گردید و در کتاب فوائد المدنیة مذکور مذکور نموده است. شرح اصول کافی و شرح تهذیب الاحکام و ردّ ملاجلال و سیّد صدرالدین را که بر حواشی شرح جدید تجرید نوشته اند در آن کتاب نیز نموده و کتاب فوائد دقائق و حقایق علوم. شیخ بزرگوار در کتاب امل الآمل فرموده است که فاضل مذکور شرح تهذیب و شرح استبصار را نوشته ولی تمام ننموده و

از وست رساله در بدا و رساله در جواب شیخ طبرسی و رساله در طهارت خمر و نجاست آن و غیر ذلك.

شیخ محقق مدقق بارع شیخ یوسف بحرینی رحمة الله در لؤلؤئی البحرین می فرماید و رأیت بخط رحمة تعالی حاشیته علی شرح المدارک مسودة بتعلق ببعض کتاب الطهارة تشهد بفضلله ودقته وحسن تقریره.

در مدینه منوره و مکه مشرفه مجاورت داشت و در سال یک هزار و سی و سه هجری در مکه به عالم قدس ارتحال فرموده و در کتاب الامل الآمل مسطور است که سیّد صدرالدین در کتاب سلافة فرموده است: انه توفی بمکه فی السنة الثالثة بعد الالف و در لؤلؤئی البحرین می فرماید: والظاهر انه غلط قدس الله نفسه الزکیة بمحمد وآله خیر البریة صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین.

المولیٰ المعظم النحریر والماهر المفضال الخیر الممجد الامجد

میرزا محمد بن علی بن ابراهیم الاسترآبادی

فاضل محقق مدقق و عابد و رع عارف به علم حدیث و رجال بوده است. کتب ثلثه رجال که کبیر و اوسط و صغیر است از مصنفات نقیه اوست و از تصنیفات اوست کتاب شرح آیات الاحکام و حاشیه تهذیب و رسائل متعدده دیگر. شرح حالات او در کتب رجال مشهور و معروف و ذکر آن در این کتاب از قبیل تحصیل حاصل و خارج از طریق مألوف است. در سیزدهم ذیقعدة الحرام یک هزار و بیست و دو هجری به عالم باقی رحلت فرمود، عطر الله مرقده.

الشریف الفاضل الجلیل والکامل النبیل

حسین الواعظ الاسترآبادی قدس سره

جامع کلمات بود و در فنون فضائل حریص، از اخبار و احادیث ائمه اطهار و تفسیر و قصص و حکایات و فتاوی فقهاء سلف رضوان الله علیهم اطلاع کامل داشته، مؤلفات متعدده مستحسنة از او بنظر قاصر رسیده است که بخط خود قلمی داشته. در اوائل دولت صفویه عموماً و در عهد شاه صفی رفع مقامه خصوصاً بوده است. ولی قوه تحریر و تقریر او در نهایت بود. کتب بسیار و مطالب بیشمار از اهل فضیلت بخط خود نوشته و بسیار سریع الکتابه بوده و در سخنوری منطقی اهل روزگار بود و در استرآباد عمر خود را پس از کسب فضائل غالباً بمواعظ شافیه و نصایح کافیه در رؤس منابر خلق را ارشاد می فرمود و از حسیض شقاوت به اوج سعادت می رسانید. در بعضی از مؤلفات او دیدم که نوشته بود واعظ حقیقی خداوند عالمیان است و استدلال به آیات مبارکات عدیده نموده، مثل آیه انی اعطک ان تکون من الجاهلین آیه یا ایها الناس قد جائکم موعظة من ربکم و سایر آیات شریفه که در این باب در قرآن مجید است و از این جهت شیوه مرضیه موعظه را معمول می داشت و در کتابخانه اش از کتب علماء و مجتهدین و از احکام و آیات و اخبار و از مصنفات بسیار بوده است و همه آنها را وقف نموده است بر اولاد و بعد بر طلبه علوم استرآباد و غالب آنها را بخط خود نوشته. خوش اسلوب و شیرین می نوشت و در آخر عمر به سعادت شهادت فائز گردید. مرقد شریفش در حظیره مخصوصه است در استرآباد در گذر

سرپر که در حال حیات آن موضوع را بجهت مدفن خود تمهید فرموده است. در سنه یک هزار و هشتاد و دو هجری شهید شد و هنوز آن بقعه مبارکه و بناء شریف باقی و برقرار و معروف است. عازم استرآبادی تاریخ شهادت او را بنظم در آورده در این اوراق درج شد، چنانکه در لوحی از سنگ در ایوان آن بقعه نگارش شده است و نصب بر دیوار غربی روی بمشرق نموده اند و آن ابیات اینست:

واعظ نیکو سیر سلطان حسین	مظهر صنع خدا سلطان حسین
در کف دشمن ز تأثیر قضا	کشته شد ناگاه با شمشیر کین
از غم این گوهر دریای علم	آسمان زد مغفر خود بر زمین
ترک این ظلمت سرا کرد و نهاد	رو بسوی روضه خلد برین
از برای خدمتش بستند صف	حور و غلغان از یسار و از یمین
عازم از روی ادب کردم سؤال	سال تاریخش ز عقل دورین
با دو چشم خون فشان گفتا بگو	شد شهید این هادی راه یقین

در بعضی از مصنفات آن شهید سعید دیدم که نوشته است که در این اوقات استرآباد از اهل اجتهاد خالی است و قضات منصوبه از قبل سلطان عصر مرتکب امورات شرعیه و بیان مسائل و تکالیف ناس می باشند و در مقام تشیع و توییح ایشان بر آمده که این طریقه خلاف شرع مستطاب است و رساله ای در نهی از این منکر برای ایشان وضع نموده و استدلال به آیات و اخبار نموده است و ظاهراً تا اواخر دولت صفویه نیز بهمین نحو معمول بود تا زمان سلطنت نادر پادشاه، و مؤید اینست اینکه بسیاری از وقفنامهجات و سجالات و نوشتجات نقل و انتقال املاک استرآباد و غیرها که از زمان صفویه

تاحال باقی مانده و ملاحظه می شود غالب آنها مهور و مکتوبست بخط و مهر صدور عظام و قضات و شیوخ الاسلام، بلی صاحبان فضل و عرفاء اهل حال همواره بوده اند و تعرض آنها موجب تطویل محلّ عمل است، فلهدا ترك تعرض احوالات آنها را صواب دانست و متعرض آنها نگردید.

الخطیب الادیب سلطان ابوالحسن الخطیب

الاسترآبادی

ادیب کامل و خطیب فاضل بود. خلف مرحوم مبرور سلطان حسین واعظ مرقوم است. در عصر خود شهره آفاق و نادره زمان بود و از فیوض صحبت او در حکایات و قصص و تواریخ منتفع می شدند و از علوم ادبیه و مقدمات کمال اطلاع داشت، والله اعلم بحقائق الامور.

علی بن داود الخادم الاسترآبادی رفع مقامه

صاحب کتاب انساب النواصب است. عالم متبحر و فاضل ماهر بوده است. تحقیقات رشیکه و تدقیقات انیقه دارد. با اطلاع کامل و خبرویت تمام از آیات و اخبار و ائمه اطهار و قصص و حکایات و کتب اصحاب بوده است. از ملاحظه کتاب مزبور که نوشته است معلوم می شود که چه قدر در مذهب تعصب داشته. خوش طبع و لطیف و شیرین کلام است. در دولت صفویه در زمان سلطنت پادشاه خلد اساس شاه عباس ثانی بود. زحمتها و مرارتها در تحصیل معارف و عقاید حقّه کشیده و بحمدالله همواره حلاوت آنرا چشیده به عالم قدس ارتحال نموده طاب ثراه.

المرحوم المبرور میرزا مهدی خان نادری الاسترآبادی

ماشاءالله از علم و فضل او که در اوائل و اواخر چون او صاحب فضل و اطلاع از علوم چشمی ندیده و گوشه نشینده. در علم لغت و تفسیر و نحو و صرف و منطق و معانی و بیان و رجال و تاریخ و نظم و نثر و انشاء و تواریخ مقتدر متبحر و فاضل کامل ماهر بوده، عبارات رشیکه و مضامین رقیقه دقیقه انشاءات او در ذره نادری و غیره سر مشق متقدمین و متأخرین است.

چنانکه صد نفر کاتب تحریر بنشینند و قلم نگارش اوصاف و تحریر فضائل او را در سرانگشت بگیرند سالهای دراز بانجام نتوانند رسانید آخر الامر اعتراف به عجز و اقرار به قصور خواهند نمود. همانا کافی الکفاة صاحب بن عبّاد ثانی بلکه اول است. اگر استرآباد را هیچ صاحب فضل نبود آلا او هر آینه کفایت می کرد در تفرّد آن بلد برابری می کرد با اوصاف جمیع بلدان ایران بلکه می افزود:

چو خورشید سر برزد از کوهسار دگر شمع کافور ناید بکار
قل لئن جمعت الانس والجن علیّ آن یأتو بمثل هذا القرآن
لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً.

المحقّق العارف الآقا سیّد علی الاسترآبادی بن المرحوم

الآقا محمد هادی طاب ثراهما

والد بزرگوار و ولد عالممقدار در علم و فضل سرآمد اقران خود

بودند . کتابی که مسمی به مفتاح النجاح است در شرح دعاء صباح از مصنفات آن مرحمت مآب که همه را به قانون علم کلام تصنیف کرده بودند بنظر رسید و چه بسیار خوب نوشته اند . دره اکنون در خانواده جلیله ایشان موجود است ولی مخصوصاً جناب آقا سید علی طاب ثراه حالتی دیگر داشت سوای حالت والد بزرگوار رفع مقامه و عالمی دیگر داشت و رای عالم پدر عالیقدر . در مقام عشق و عرفان طی مراحل نموده بود و از خواندن و بیان معنی مثنوی عارف رومی چنان حظی برمی داشت که از اهتزاز و انبساط حالتش دیگرگون می شد . در علم جعفر درست کار کرده بود و هیچ وقت غالباً در شبانروز خود را از اشتغال به آن معاف نمی داشت ، طاب ثراه .

السید السند والحبر المعتمد السناد السدید والجدید
بالتمجید الحاج سید مفید الاسترآبادی تغمده الله
بغفرانه واسکنه بحبوحه جنانه

علم اسلام و مرجع انام در دولت خاقان مغفور ابوالنصر فتح علی شاه قاجار رفع مقامه فی دارالقرار بود . کافه امورات شرعیه را در استرآباد باستحقاق متصلی بود . در علم فقه و اصول و حدیث و سیر و تواریخ و حکایات سلف و قصص ماضین کمال مهارت و حذاقت داشت و در زهد و ورع و تقوی و عبادت و شب زنده داری و خوف و خشیت و بکاء بین الاقران ممتاز بود . در مسائل فقهیه و اخبار مصنفات و مؤلفات عدیده دارد ، بعضی از مسوده بیرون آمده و بعضی در مسوده باقی است . در سفر زیارت و طواف بیت الله الحرام

در جمیع منازل ذهاباً و ایاباً و وقوفاً آنچه سرگذشت او بود همه را در حیز تحریر در آورده است . دأب و دیدن او این بود که از هر که هر چه استماع می نمود مضبوط در اوراق می فرمود . رسائل عدیده در اصول عقائد فارسیه و عربیه از آن مخلص مکین مشاهده گردید . در توصیف او همین بس است که از اهل دنیا او را محسوب نمی توان داشت . صرف آخرت نصب عین او بود . زبان خامه مسود اوراق از بیان مناقب و مفاخرش قاصر است . والد مرحمت مآبش جناب کمالات انتساب آقا احمد طاب ثراه نیز دارای فضائل و فواصل بود . نستعلیق را بسیار خوب می نوشت . کمال صداقت را ولد امجدش چون والد مجددش دارا بوده و از شوائب تزویرات و فنون حیل اهل زمان معرّا و مبرّا بود . بعد از طاعون عظیم که در یک هزار و دو بیست و چهل و هفت هجری در استرآباد واقع شد بچوار رحمت ایزدی پیوست ، رحمة الله علیه . خانواده جلیله و اقارب نبیله اش در استرآباد از بنی اعمام و غیرهم چون اغصان اشجار بهر سمتی شاخ و برگ فراوان بر آورده اند و همواره در کمال عزت و احترام می باشند .

مولانا آقا سید محمد تقی الاسترآبادی رحمة الله تعالی

نوری بود از شجره طیبه مبارکه مرحوم مبرور حاجی سید مفید معظم الیه طاب ثراهما و از سادات صحیح الاصل و النسب و جلیل الاقدار و المرتبت . نسب شریف ایشان بامام همام امام موسی کاظم علیه و علی آباءه واجداده و ابناؤه الصلوة والسلام منتهی می شود در فنون علوم توجه داشت . بسیار محتاط و مقدس و با زهد و ورع و تقوی . اکثر عمر شریف خود را

در عتبات عالیات صرف نموده بود. مدت متمادی از طرف آخر عمر مجاورت ارض قدس مشهد مقدس رضوی علیه السلام را اختیار نموده بود و در همان سرزمین بهشت قرین بجوار رحمت ایزدی پیوست، بر دالله مضجع الشریف، و در جوار آن بزرگوار مدفون گردید.

السید السند الجلیل آقا حاجی میرزا کوچک

الاسترآبادی طاب ثراه

جلیل القدر عظیم المنزلة نبیل النسب با کمال فضل و زهد و ورع و تقوی بود و در استرآباد از معاریف و مشاهیر و از اهل عزت و حرمت بود. مسجدی در استرآباد بنا فرموده در محله میدان واقع است همواره نماز جماعت در آن بجا آورده می شود مصداق و من بنی الله مسجداً بنی الله له بیتاً فی الجنة گردید و بدین جهت و سائر اعمال حسنه و افعال مستحسنة در دار الخلافه مستقر شد، علیه الرحمة والرضوان.

حجة الاسلام والمسلمین آية الله تعالى في الارضین

حاجی ملارضا الاسترآبادی رضوان الله تعالى علیه

از نواب عامه حقیقی واقعی نفس الامری امام عصر عجل الله فرجه و سهل فخرجه بود و در استرآباد سالهای سال به امور احکام شرعی و مسائل و بیان فتاوی و احکام شرعی اشتغال داشت. در دولت خاقان مغفور طیب الله رسمه خدمتهای نمایان به شریعت نموده بود. توجهات و عنایات سلطانی را مورد و مشمول بودند. آن مرحمت مآب از تلامذه جلیله و اجل تلامذه محی مراسم الشریعة الغراء فی رأس المائة استاد الكل فی الكل آقای بهبهانی آقا محمد

باقر طاب ثراه می باشد. در علم فقه و اصول و رجال و حدیث سمت استادیت داشت. مصنفات بسیار دارد، از آن قبیل کتاب شرح مفاتیح است که در فقه تحریر فرموده اند کتابی است کبیر و قد اجاد و افاد لله بلاهه. هر کس کتاب او را ملاحظه کند از اهل لسان می داند که چه قدر داشته است و چه استادیت در این خرج داده است. نسخه اصل در استرآباد موجود است. مسود او را این ابیات را در توصیف کتاب مسطور انشاء نموده در دیوان قصائد نوشته است:

کتاب قد حوی کل المعانی	علا فی العالمین عن العوالی
فقی اوراقه روض الجنان	وفی الفاظه عقد اللالی
تمیل له القلوب کما تمیل	الرجال الی العرائس فی المجال
تنزه عن عدیل او بدیل	تعالی عن شبیه او مثال
فانی ماظفرت علی التظیر	نظرت الی یمین او شمال
فلا تستبعدن ما قد ذکرناه	ولا تعجب بنفسک عن مقالی
الم تسمع بما قد قیل قد ما	ابیت به بعنوان المثال
فان نفق الانام وانت منهم	فان المسک بعض دم الغزال
فخده مصاحباً فی کل حین	انیساً فی النهار وفی اللیالی
وارجو من الهی ان تطعنی	تصب باطاعنی حسن المال
قبولک نصح برهان طریق	الی نحو الهدایة والکمال

و این کتاب را با سائر کتب کتابخانه مبارکه وقف فرموده است و مدرسه رضویه که خود در حال حیات بنا نموده و هنوز از حوادث روزگار اتمام مانده، واقع است مدرسه مزبوره در محله نعلبندان. مسجدی و

آب انباری متصل به مسجد در قرب دروازه مشهور به دروازه بسطام بنا فرموده ، تاریخ بناء مسجد و آب انبار مزبورین را مرحوم میرزا محزون استرآبادی چنین گفته است : « بکن نماز و بخور آب و لعن کن به یزید . » علاوه بر استجماع فضائل و اجتهاد و سلوک طریق صواب و سداد طریق و عظم و ارشاد خلق را در منبر مسجد جامع استرآباد بعد از نماز جماعت در ماه مبارک رمضان و غیر آن می پیمود و آن مسجد از غایت ازدحام و هجوم عامه بجهت نماز و استماع موعظه از خلق پر می شد که جای عبور و مرور نبود . ید طولی و زبان گویا در تقریر موعظه داشت و معروفست که در وقت ذکر مصیبت در موعظه در مدت عمر خود بقدر حوض همان مسجد جامع از دیده خلایق اشک و سرشک گرفته بود و شبها مأكولات در زنبیل می کرد و مخفی به لباس تبدیل در خانه یتیمان و بیوه زنان و بی کسان و فقراء و غرباء می برد . بعضی از عسسها که او را دیده بودند در بعضی اوقات و به ایشان سپرده بود که مادام الحیات بروز ندهند پس از وفات آن بزرگوار اخبار کردند . و از آنجمله است کتاب مرشد الواعظین که در موعظه بجهت انتفاع عوام به فارسی نوشته اند . مشتمل بر اخبار و احادیث و ذکر مجالس بکاء و ابکاء بر سید الشهداء و سایر شهداء علیهم الصلوٰة والسلام . در مطائبه و مزاح از بابت اتصاف به حسن خلق قلیل النظیر بلکه عادم النظیر بود و اگر ذکر مطائبات آن بزرگوار شود این مختصر گنجایش آنها را نخواهد داشت . ولد ارجمند عالی مقام دارش مثلاً محمد باقر طاب ثراه در عین ترعرع در تحصیل علوم شرعیّه در عنقروان شباب در حال حیات آن مرحمتآب سبقت نموده به دارالقرار شتافت . پس از وفات والد بزرگوار جسد شریف او در کربلای معلی در مقبره مرحوم آقا سید محمد طاب ثراه مدفون گردید . طاب ثراهما و رفع مقامها .

المجتهد العالم الربّانی والمحقق العارف الصمدانی

الحاج ملا عبد الله الاسترآبادی طاب ثراه

در دولت شاه شهید آقا محمد شاه طاب ثراه و برخی از دولت خاقان مغفور در استرآباد به مرافعات و احکام شرعیّه بالاستحقاق اشغال داشت . از اهل حال و اهل باطن بود . بسیار جری و قوی القلب در ترویج شرع مستطاب و حریص در نشر احکام شرع شریف و انفاذ آن بود . فضائل و مناقبش را این اوراق متحمل نمی تواند شد . در کمال زهد و ورع و تقوی و احتیاط در امر دین مبین و در عرفان حقیقی کمال آشنائی داشت .

مولانا الحاج ملا صالح الاسترآبادی طاب ثراه

از اهل علم و فضل و اجتهاد بود . ابا عن جد خانواده جلیله نیله می باشند . غالباً از شش پشت بیشتر طی زماننا هذا از علم این خانواده خالی نبوده است و آن بزرگوار بنفسه عظیم القدر و نشانست . در علم فقه و اصول ماهر بود . تخریرات بسیار از آن بزرگوار بنظر قاصر رسیده . منتهای مذاقه و احتیاط را مرعی می داشت و از قوت نفس و اثر باطنی بر تبه ای بود که هر که با او از نادانی در آویختی بسزای خود رسیدی و هر کس وصول به مقصودی را وجهه خود قرار دادی مستمسک به ذیل او شدی و به مقصود رسیدی . سالها در نشر احکام شرعیّه خدمت فرموده بود . منشأ و مولد آن بزرگوار استرآباد است و مدفن شریف در استرآباد در طرف غربی مسجد جامع روبروی در مسجد از لوح مزارش معلوم و آشکار است ، رفع الله قدره .

الفاضل الجلیل والمحقق النبیل الحاج ملا آقابابا

الاسترآبادی طیب الله رمله

بزرگواری بود در علم و فضل کم نظیر، بسیار خوش نفس و خوش
تقریر، مرجع احکام شرعیّه انام در دولت خاقان مغفور رفع مقامه فی دار
السرور به امور شرعیّه استرآباد رسیدگی می نمود. در مدرسه او بسیار اجتماع
می شد از گوشه نشینی و انزواء در زاویه خول بسیار خوش داشت. کم آزار و
کم حرف بود. ولی در مجلس درس معلوم می شد که بحری بود زخار فی الحقیقه
مصداق العالم اذا تکلم فهو بحر موج و اذا سکت فهو بحر عمیق
بوده است، طیب الله رمله الشریف.

العالم الربّانی والفاضل الصمدانی الحاج

ملا عباس علی الاسترآبادی رحمه الله

پس از فراغ از تحصیل علوم در عتبات عالیات معاودت به موطن
اصلی خود که استرآباد است فرمود. مجلس درسش همیشه منعقد بود و در
درس فقه گوی سبقت از همگنان ربوده بود. در مقام داعیه ریاست هر روز
زحمته کشیدی و مقدماتی فراهم آوردی و نتایجی بر آن مترتب گردانیدی.
از غوغای عام در بوده او در استرآباد این ولایت خالی نبود. لیکن چون
در امر دین و آئین بسیار غیور بود و این خصلت فطری بود گویا شغلی بجز
این نداشت. در ابتداء امر مرحمتآب خلد نصاب آقا محسن شیخ الاسلام
استرآباد طاب ثراه که از معاریف و مشاهیر است تقویت آن بزرگوار را

بی اندازه می فرمود. در آخر خود را کناره گرفت، قضیه ای را که در نظر داشت
نتیجه بر عکس می بخشید. علی الجملة مقام فضل و حسن تقریر و بزرگواری و
بلند خیالی او جای انکار اهل روزگار نبود. برادرش کلاتر استرآباد بود.
قبیله و عشیره آن بزرگوار بسیارند، تعداد نمی توان کرد. از مشاهیر این
ولایت می باشند.

المحقق المدقق العارف البارع الآخوند ملا محمد تقی

النوکندی الاسترآبادی رحمه الله

دارای فضایل و فواضل کثیره بود. در غالب علوم مسلط بود و کمال
سلطنت در علم معقول و مشرب عرفان را داشت. فقه و اصول و مقدمات را
در مدرسه خود درس می گفت و کتاب خواجه حافظ و مثنوی مولانا رومی را
نیز تدریس می کرد. علماء مجتهدین که در آن زمان بودند زبان طعن بر او
گشودند و صریحاً او را ترك و توبه دادند. چون دید که کار از این قرار است
بموجب:

تراك امکنه اذا لم ارضها او يرتبط بعض النعرس حامها

ترك اقامت این ولایت فرمود و بجائی دیگر شتافت. مدتها در دار الخلافه
طهران بود، تا آنکه این جهان فانی را بدرود گفت.

مولانا ملا ابوعلی استرآبادی

در مدرسه مشهوره به مدرسه دارالشفای استرآباد تدریس می فرمود.
بسیار فضیلت مآب و از علوم با اطلاع بوده است. محقق اهل عصر خود
خوش تقریر در مجلس درس و غیره می باشد. کتب بسیار تحصیل نموده بود.

اکثری را هم بخط شریف خود نوشته متجاوز از دوست جلد را وقف بر علماء استرآباد نموده و شرط کرده است که از استرآباد بیرون نبرند. به عالم باطن راه و آشنائی داشته است. خانه خود را که در جنب همان مدرسه است برتزیه سید الشهداء علیه السلام وقف نموده همه ساله به وقفیت معمول و دائرست، اعلی الله مقامه.

میرزا محزون الاسترآبادی رحمه الله تعالی

بسیار خوش مشرب و محبوب القلوب شیرین زبان و خوش کلام بود. طبع لطیف و ظریف داشت و سلوک طریق اهل حال می نمود. طبع نظم خوبی داشت و در زمان او شاعرتر از او در استرآباد کسی نبود و دیگران کمال ستایش را در باب او منظور می داشتند. در مرثی و نوحه جات و شبیه سازی اشعار بسیار ساخته و دفترهای فراوان داشته و دارد. مقامات عالی بهشت عنبر سرشت را بدین خدمت نمایان تحصیل کرد. آغاز و انجام عمرش مختوم به خیر در نامه کرام الکاتبین گردید الله دره.

میرزا مشفق الاسترآبادی و میرزا مهجور الاسترآبادی

کمال رفاقت با یکدیگر داشتند و طریق نظم و اشعار را می پیمودند. دیوان مخصوص هریک دارند و افکار بسیار خوب از هریک بظهور رسیده، ذکر آنها موجب تطویل است، رحمة الله تعالی.

جناب آقا کاظم بزرگ قاضی دارالمؤمنین استرآباد

بسمت علوم اتمام داشت. علو همتش را این ورقه گنجایش تحریر

ندارد و این زبان را قدرت بر تقرر نیست. رتاق فتاق نطق بوده است. بسیار [خط] خوشی داشته، امور شرعی استرآباد را متصدی بود خانواده ایشان همواره جلیل نبیل بوده و می باشند. و تا این اوقات سرش معلوم نشد که اولاد ذکور این خانواده زیادتر نبوده اند همیشه منحصر به یکی بوده است و نسب این آقا کاظم موجود را این زمان که سنی الجلد است به این نحو است: آقا کاظم بن آقا احمد بن آقا کاظم بن آقا احمد بن آقا کاظم القاضی الاسترآبادی طاب ثراه و آن مرحمت مآب خلف خلد نصاب قاضی مفید بوده است. فرمانی از کریم خان وکیل زند بنظر قاصر رسید که بجهت مرحوم آقا کاظم نوشته بود بجهت یادگار صورت آن نقل شد صورت فرمان این است: «فرمان عالی شد، آنکه اعلی حضرت رفیع منزلت حقایق مرتبت علامی آقا محمد کاظم قاضی دارالمؤمنین استرآباد به توجهات خاطر خطیر اقدس والا میدوار بوده بدانند که در این وقت بجهت تنظیم و تنسیق امور شرعی دارالمؤمنین مزبور منصب قضای آنجا را کماکان به آن عالی حضرت تفویض و رجوع دادیم که چنانچه اسباب و طریقی که باید در ترویج امور شرعی و دفع و رفع منیات و فجره لوازم سعی بعمل آورده در هر باب آثار دین داری و حق شناسی خود را بر پیشگاه ضمیر منیر والا ظاهر ساخته در حل و عقد و قبض و بسط مهام انام بروفق شریعت حضرت خیر الانام عمل نموده از جاده شرع مطاع انحراف نورزند و از آنجا که ترفیه حال عباد الله منظور نظر حق شناس است عالی جاه سیادت و نجابت پناه حقایق و معارف آگاه حاجی سید فضل الله بخدمت ایالت و حکومت دارالمؤمنین مزبور سرافراز فرمودیم. می باید که آن عالی حضرت علامی عالی جاه مشارالیه را حاکم بالاستقلال خود

دانسته از سخن و صلاح حسابی او بیرون نروند و اعزاز و احترام او را از لوازم شمارند کدخدایان و اعزّه و اعیان و رعایا عالیحضرت مشارالیه را قاضی دارالمؤمنین مزبور دانسته خط و مهر او را در نوشتجات و سبّلات مناظ دانسته تخلف جائز ندارند. مستوفیان فرمان عالی را در لازمه ثبت نمایند و در عهدۀ شناسند تحریراً فی شهر صفر المظفر ۱۰۸۳. موضع مهر نقش مهر یامن هو بمن رجاه کریم».

العالم الصنی والفاضل الوفی جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول آخوند ملا اسمعیل الاسترآبادی طاب ثراه جدّ ابی مسود اوراق است. در کمال علم و فضل بود و در علم کلام و حکمت یکه تاز میدان تحقیق و تدقیق. در مدرسه معروفه بدر بنو تدریس می فرمود. مصنّفات و مؤلّفات بسیار دارد. بسیاری از اهل علم در زمان خودش از تقریرات و تحقیقات و تفسیرات و تحریرات و تدقیقات و افکار دقیقه رقیقه انیقه اش منتفع و بهره مند می شدند. سرآمد اهل عصر خود بود و مشهور آفاق و اطراف در حسن خط نسخ و نستعلیق نظیر نداشت. نسخ را مخصوصاً چنان می نوشت که بخط مرحوم میرزا احمد نیریزی مشتبّه شد. بلکه تمیزی ممکن نبود. الا به اعتراف خودش. از جمله مصنّفات اوست تعلیقه که بر شرح لمعه نوشته اند. سبحان الله از جودت فکر بکرش و مشرب فقاهتش که عارف به لسان علم معقول می گفت که همانا بهره ای از منقول ندارد و عالم به علم منقول می گفت که همانا بهره ای از معقول ندارد. طبع نظم هم داشت، عربی و فارسی می ساخت. مثنویاتی به نظم در آورده است مسهّی

به «نان و پنیر» در حسن تقریر عظیم النظیر و علی کل حال در استرآباد. پس از خدمت های نمایان در شریعت طاهره و انتفاع خلق از فیوض علوم او به جواری رحمت ایزدی پیوست و جسدش شریفش به وادی السلام نقل شد و در آنجا مدفون گردید، عطر الله مضجعہ الشریف.

العالم العلیم والنحیریر الافخم الآخوند ملا محمد بن زلف علی الاسترآبادی طاب ثراه

در مقدّمات کامل و در علم حکمت و کلام مخصوصاً فاضل بود عمر شریف خود را در فنون علم حکمت صرف نموده بود. تدریسش منحصر بود بهمین دو علم. بسیار حریص و ولوع بود در تحریر مطالب حکمیه. کتب بسیار جمع نموده بود و حواشی بسیار از افکار خود را بر آنها نوشته لیکن بسیار شدید الغضب بود. بر تلامذه در مجلس درس بغیظ و طیش غالباً حرکت می فرمود. وقتی از اوقات کتاب شوارق بسیار خوش خط از جلد مرقوم مسود اوراق عاریه گرفته بود و بجهت اصحاب و جلساء مجلس درس از آن کتاب درس می فرمود. زوجه اش در حیاط مدرسه آمده از ضروریات خانه چیزی جزئی به او اظهار کرد که در خانه نیست. بر سبیل تغییر جواب به او گفته در ثانی زوجه آن جناب در مقام ردّ جواب متغیّرانه با او سخن گفت. مولانا از حال طبیعی بیرون رفت همان کتاب شوارق را سلاح خود قرار داده به جانب او انداخت که بر او صدمه زند. کتاب مزبور در حوض بیفتاد و فاسد گردید. چون خبر به صاحب کتاب مستطاب که جد بزرگوار مسود اوراق است رسید بسیار افسرده خاطر گردید. در ثانی شوارق دیگر تحریر

فرمود . در آخر این نسخه جدیده کیفیت آنرا با عبارت رشیده عربیه نقل و حکایت کرد و بهمین تقریب حکایت شستن زوجه مرحوم علامه حلّی که مادر فخرالمحققین است قواعد علامه را بجهت آنکه بر سیل افتراء به او گفته بودند که علامه زوجه اختیار کرده است در کربلا درج نمود و با انحصار نسخه علامه بهمان یک نسخه که مسوده بود و هنوز از روی آن استنساخ نسخه دیگر نشده بود معلوم است که چه قدر تأثیر می کند . چون علامه علیه الرحمة از او سؤال کرد که چرا چنین کردی در جواب عرض کرده بود که خربت القواعد خربت القواعد ، همه را ذکر فرموده و این نسخه قواعد که الآن در دست علماء مجتهدین است نسخه دیگری جدید است که تصنیف فرموده است ، رحم الله معشر الماضین و رفع مقامهم فی اعلیٰ علیین .

المحقق المدقق النحیر و الفاضل الکامل الخبیر

ملا مهدی الجزی الاسترآبادی

در علم فقه و اصول و حکمت و کلام و نجوم و هیأت کمال مهارت و خذاقت داشت . عمر شریف خود را در استرآباد به تدریس فنون علم گذرانید . بسیار با زهد و ورع و تقوی و در نهایت احتیاط در امور دینیّه می فرمود . در غایت مظلومی و محجوبی بود . غالباً ضعیف البنیة و نحیف الجسم بود . آثار علو مقدار و جلالت از ناصیه اش هویدا و آشکارا بود و قادر بر استخراج تقویم بود . امّا استخراج نمی فرمود و در علم مجسطی و هندسه و حساب و سایر علوم ریاضیه مهارت کامله داشت . در این اوراق که مبنی بر اختصار است ذکر اوصاف حمیده اش نمی گنجد . بهمین قدر اختصار و اقتصار شد .

مولانا الآخوند ملاحسن الحاجی آبادی الاسترآبادی

رفع مقامه

اگرچه در ابتداء شباب از بابت حسن صوت که داشت به روضه خوانی و ذکر مصیبت اشتغال داشت ، ولی بجهت حسن استعداد و ملاحظه « العلماء ورثة الانبیاء » آن طریقه را اعراض فرمود و به تحصیل علوم اشتغال نمود . در استرآباد و عتبات عالیات بجهت تحصیل علم عمر خود را گذرانید . فاضل کامل شد و بجهت ارشاد خلق در ماه مبارک رمضان در مسجد بازار بعد از نماز جماعت که خود اقامت می فرمود موعظه می نمود . خلق بسیاری از فیوض ارشاد او مستفیض شدند ، طاب ثراه .

مولانا ملا علی الکبیری اصل الاسترآبادی المسکن

پس از تحصیل علوم شرعیّه در عتبات عالیات مراجعت نموده در استرآباد متوطن گردید و با آن فقر و مسکنت به اکتساب علوم و تدریس در مدرسه درب نو اشتغال می نمود . جمیع عمر خود را بهمین منوال گذرانید ، طیب الله قبره الشریف .

المحقق الکامل و المجتهد البازل شریعت مدار الحاج ملا

محمد جعفر الاسترآبادی رفع مقامه فی فرادیس الجنان

مانند آفتاب عالمتاب از اشعه آن جناب علماء اطیاب نوریاب بودند و در همه فصول و ابواب شرع مستطاب مافوق آن مرحمت مآب در حال حیات متصور نبود رسائل بسیار در اصول عقاید و فروع از بنان شریف بنیان

آن بحر زخار ظاهر گردید. کتاب مدائن العلوم از مصنفات آن رضوان مکان است. در علم نحو و صرف و منطق و معانی و بیان و فقه و اصول و تفسیر و حدیث و رجال و درایه و هیأت و غیر ذلک ماهر بود و در علم حکمت و کلام کمال اطلاع داشت و در موعظه نیز کمال صداقت را داشته. مانند آن بزرگوار محتاط در امر دین و حلال و حرام شریعت سید المرسلین ثانی مقدس اردبیلی علیه الرحمة بود و در نماز مخصوصاً و مقدمات از کثرت احتیاط و طول بنحوی بود که غالب اهل اقتدا به فزع درمی آمدند. ذهنی و قیاد و فکری نقاد داشت. نزاع آن جناب در بسیاری از مسائل اعتقادی و اصول آن با مرحوم مبرور شیخ بزرگوار شیخ احمد احسانی رفع مقامه در غایت اشتهار است و رسائل عدیده نوشتن آن جناب و مرحوم شیخ در رد و ایراد و نقض و ابرام مسموع خاص و عام است. مولد آن بزرگوار قریه نوکنده من قرای بلوک انزان من بلوکات استرآباد است و منشأش در خود بلده مزبوره. اوائل تحصیلش هم در آنجا توقف داشت و باقی تحصیل علوم و تصنیف و تألیف را در عتبات عرش درجات اقامت داشت. از آنجا مراجعت فرموده به مازندران و خراسان و استرآباد آمدند و طی این بلدان را بر سبیل ریاست فرمود و کشتی توطن آن بزرگوار تا آخر عمر شریف او در دریای دارالخلافت طهران لنگر انداخت و در آنجا این عالم فانی را رحلت فرموده به دارالخلافت شتافت. جسد شریف او را حمل و نقل به نجف اشرف نمودند. در آن زمین بهشت آئین مدفون است، طاب ثراه.

مولانا ملامصطفی الالنگی الاسترآبادی

پس از فراغت از تحصیل علم در عتبات عالیات به استرآباد که مقرر

موطن اصلی آن بزرگوار بود معاودت فرموده به امامت و هدایت خلق اشغال داشت و در علم کیمیا بی بهره نبود. اما از قرار معروف بی اثر نبود. بسیار با صداقت بود. خیلی حسن خلق داشت و با خلق در کمال عطف و رأفت سلوک داشت. کتب بسیار از موقوفات جمع نموده و بعد از وفات او بجهت اینکه خلقی از او نماند در کتابخانه سایر علماء متفرق گردید.

المجتهد العادل العالم الفاضل الکامل

الحاج ملا عبدالله الکیوسری

اگرچه اصل آن بزرگوار از کیوسر و هزار جریب است لیکن از فراغت از تحصیل و رسیدن مرتبه بلند علم و اجتهاد به استرآباد شریف آوردند و تدریس و مراعات در این بلد می فرمودند، مرجع انام و علم اسلام بودند. غالباً مستند احکام شرعیه این بلد آن بزرگوار طاب ثراه بود. مخصوصاً در علم اصول کمال داشت و از تلامذه محقق الاصولین شریف العلماء بود. در اواخر از استرآباد عنان عزیمت را به مازندران معطوف داشت و از باب حب الوطن من الايمان مازندران را به قدم میمنت لزوم رشک باغ ارم فرموده و از گلهای رنگارنگ و شکوفه های گوناگون تحقیقات رشقه و تدقیقات انیقه اش اهل آن سرزمین را بهره مند می داشتند، و لله دره من قال:

ای صبا گر بگذری بر خطه مازندران

هر کجا گلزار بینی خیمه ما زن در آن

و از آن سرزمین بهشت آئین عزیمت خلد برین فرموده و به دارالقرار

شتافت، طیب الله رمسه الشریف.

علامة العلماء العظام المجتهد الوفي والمحقق الصفي

شريعتمدار الآخوند ملا محمد علي الاشرفي

ثم الاسترآبادي طاب ثراه

در علم و فضل و جامعيت و اجتهاد و تحقيقات و تدقيقات و تصرفات لطيفه و افكار شريفه اش حاجتي به استدلال نيست . خامه دوزبان اهل قلم سوسن وار اگر هزار زبان شود از ذكر و تحرير اوصاف و فضائلش ابكم و لال خواهد بود . كتر كسي كه در استرآباد بيش از آن بزرگوار علو مقدار و بلندي همت داشت . آثار بزرگي و جلالت از جبين ميانش ظاهر و باهر بود . بسا علماء عالمقدار كه از تحصيل در مجلس درس آن بزرگوار تربيت يافته به مقامات عاليه رسيدند . كمالش في كبد السماء در اطراف و آفاق انتشار و اشتها يافتند . بسياري از اهالي اجتهاد ماقبل و مابعد او طوعاً و رغبة تصديق او را مي فرمودند و احدي انكار اين معني را در حق آن بزرگوار نمي نمود . ساها بخدمت دين مبين و ترويج شريعت سيد المرسلين صلوات الله عليه اشتغال داشت و در آخر عمر به مرض تب لازم كه بعضي اطباء مي گفتند در قريه زيارت خواسته رود اين جهان فاني را وداع گفت . جسد آن بزرگوار را در محفه بلند گذاشته و بر سر دست با آنكه از آنجا تا شهر سه فرسنگست و راهي است بسيار سخت و صعب و سنگلاخ بشهر آوردند و در كمال اعزاز و اكرام در مقبره مخصوصه واقعه در شرق مسجد جديد البناء آن بزرگوار كه معروف است به مسجد گلشن و شباهت تامه به طرح مسجد جامع اعظم قديم استرآباد دارد مدفون گرديد . مزار شريفش مطاف عارفان بمرتبۀ اوست رفع الله قدره ب محمد و آله .

الفاضل الكامل الحاج ملا اسمعيل رحمه الله

بسمت علم و فضل موسوم بود . رؤس مسائل فقيهي را دارا و دانا بود . در علم طب مهارت داشت و عمل با احتياط در اين فن مي نمود . خط نسخ را بسيار خوب مي نوشت . غالباً بكتابت كلام مجيد ربّاني مشغول بود . در كمال حسن خلق و جودت فهم و ذكاء بود . يك سال در مدينه طيبه مجاورت داشت . چون از عشره منحوسه سن شريف او گذشت به عالم قدس ارتحال نمود ، رحمه الله تعالى .

الطبيب الفاضل الجامع ميرزا حسن الطيب الاسترآبادي

در علم طب و نجوم و اسطرلاب و حساب و تاريخ و قصص كمال مهارت داشت و در استرآباد بيش از او كتر آراسته به فضل مانند فضل او بودند . كتب بسيار و صحف بيشمار در علوم مزبوره از عراق و فارس بدست آورده در كتابخانه او بود و علوم مذكوره را تدريس مي فرمود . پس از وفات او اولاد او بجهت عدم انتفاع ايشان از آن كتب متفرق ساختند ، جزاه الله خيراً .

الطبيب الماهر الحاذق آقا ميرزا كوچك الاسترآبادي

با آنكه فضيلت و شرافت سيادت را دارا بود و كمال احتياط را در امر دين و تكاليف مراعات مي فرمود به علم طب و عمل آن اشتغال داشت . با اخلاق حسنه و صفات مستحسنة با خلق روزگار سلوك مي نمود . الحق سرآمد اهل عصر خود بود در جلالت مقدار و بزرگي آثار خود و خانواده جليله او خلفاً عن سلف زياده ، از اين مقدار را در اين اوراق نياورد كه موجب تطويل و ملال ناظرين است .

الاستاد فی الطب والسناد فی الدین الآقا میر مؤمن الحسینی

الاسترآبادی طاب ثراه

مسود اوراق بشرف خدمت آن یگانه آفاق مشرف گردیده بود و از فیوض صحبت او مستفیض می گردید . اعتناء به خلاق روزگار نداشت و در معالجه مرض کمال احتیاط داشت . اکثر معالجات را پس از تفکّر و تدبیر به استخاره عمل می کرد و تخلف و تخطی نمی شد ، الا بحکم قضا و قدر که از طریق اختیار و افکار ابقار خارج است . محل وثوق عامه خلق استرآباد از عوام و خواص بود . جمع فیابین سعادت دنیا و آخرت را نمود تا به عالم قدس ارتحال نمود ، قدس الله نفسه الزکیه .

مجمع السادات ذوالمجد والبرکات الآخوند ملامحمد کاظم

الاسترآبادی رفع مقامه

در بعضی از علوم غریبه باخبریت بود . در موسیقی مخصوصاً علماً و عملاً استاد ماهر بود . اکثر عمر شریف خود را به ذکر مصیبت و مرثی با آن صدای خوش سرشار گذرانید و در هر فنی یدی داشت . تحریرات بسیار در کلیات علماء ابرار و اشعار و سیر و آثار ماضین از هرگونه بخط شریف خود قلمی فرموده اند . کتبی که تحصیل کرده بود همه را وقف بر علماء استرآباد نموده روزگاری خوب و خوش گذرانید ، طاب ثراه .

العالم المقدس السعید الصنفی الحاج ملامحمد تقی الاسترآبادی

برادر کوچکتر مرحوم آخوند ملامحمد کاظم مزبور است . دارای

علوم حقه بوده و در زهد و ورع و تقوی در زمان خود نظیرش بسیار اندک بود . در سفر مکه در زمان مراجعت در شام به سفر آخرت روانه شد . بسیار جلیل القدر و نبیل المرتبه بوده است ، اولی والیق ترك تعرض تفصیل است ، غفر الله لنا وله .

المرحوم المبرور ملازمان الطیب الاسترآبادی

چندان علم و فضل تحصیل ننموده بود ، لیکن به امر طب اشغال داشت و اکثر معالجاتش موافقت با سداد و صواب داشت . خلق بسیار رجوع به او می کردند . کتب طبیه اش را قاصر دیده است و در علم حروف خود را مشغول می داشت . علم رمل را خوب کار کرده بود و از اصطلاحاتش مستحضر بود .

المرحوم المبرور میرزا اسمعیل الشهیر بحسین قاقا

مراتب فضیلت اگرچه نداشت ولی در علم طب مداخله می کرد . در اوائل خوب معالجات می نمود . مرجع خلق بود در این باب . و اکثر امراض را خوب معالجه می کرد . ولی در او آخر سن خرافت شیخوخت بُهت او را دریافت نموده شبانروزی دو ساعت حالت داشت و باقی در انغماء بود و در علم جفر زیاد کار کرده بود . خیلی خود را مشغول می داشت . بسیار بافقرو مسکنت و ضیق معیشت بود تا وفات یافت .

المرحوم المیرزا حسن الکتولی الاسترآبادی

المتخلّص بالسحابی

مدتهای مدید به لباس دراویش و قلندران سیاحت می کرد . اکثر بلدان

ایران را سیاحت کرده بود . مطالب بسیار با هرکه مجالست کرده بود حفظ داشت . از او را دو ادعیه و تجربیات روزگار می دانست و در اواخر این طایفه را ترك کرده بود و اظهار ندامت می کرد و مشغول بعبادت و طاعت و توبه و انابه بود . طبع نظم داشت ، غزلیات را بد نمی ساخت . در وصف تریاک و تریاکیان ابیاتی گفته است ، مطلعش این است :

عالم چرت ار نظر کنی دانی جلال و مرتبه چرتیان تریاکی
الی آخره .

بعد از وفات در امام زاده شیخان کتول حسب الوصیة او را دفن کردند . در تاریخ فوت او مسود اوراق چنین گفته بود :

چو روح میرزا حسن شتافت جانب . . .

زسوك او بچشم من سیاه و تیره شد جهان
خجسته نفس کاملی فسرده تن قوی دلی
فضایل و فواضلی درو نهان چو بحر و کان
سپهر مجدو معرفت جهان فضل و مکرمت
یمین او زمینت یسار بخش این و آن
چو طبل الرحیل او به بام چرخ کوفتند
سرشکها ز دیده ها روانه شد چو ناودان
بضبط سال سوك او فقیه این چنین بگو

زهی به میرزا حسن بهشت جاودان مکان

المرحوم المغفور المبرور الحاج ملا ابوالحسن

الاسترآبادی طاب ثراه

از عباد و زهاد و اوتاد بود . در حظیره سلطان حسین واعظ مزبور

بتعلیم اطفال مشغول بود و بجهت معیشت و غیرها بقناعت از امر دنیای دنی می گذرانید . در راه و رسم عبادات واجبه و مستحبات بهیچوجه فرو گذاشت نداشت . جامع حکایات عرفاء و شعراء و علماء و اخیار و ابرار بود . حفظ غریبی داشت . چند جلد کلام الله بخط خود نوشته وقف نموده است . پس از وفات در شرق بقعه امامزاده مشهور به چهارشنبه ای مدفون گردید ، نزدیک بخانه مرحوم مبرور مزبور . در تاریخ وفات او مسود اوراق می گوید :

بوالحسن کز فرط علم و فضل و زهدش آسمان

خواندی او را خود یکی از اصحاب خاص بوالحسن

قدوة الحاجی که زمزم ز اشک خونین کعبه را

کرده از هجرش عقیقین راست چون کان یمین

بوالحسن را حاش الله گویم ار باشد قرین

گرچه بعد از قرنها آمد اویس اندر قرن

آرنی اندر طور قریش بر زبان نامد هگرز

پاسخ از حق در مناجات آمدش لیکن نه لن

داعی حق را ز تأثیر قضا لبیک گفت

گرچه بودی با دعا لبیک حقش مقترن

چون مقیم بزم خاص بوالحسن شد در بهشت

سندس و فردوس او را شد مزار و شد کفن

از پے تاریخ سال سوك او برهان نگاشت

بوالحسن حالی مقیم خاص بزم بوالحسن

المرحوم المبرور میرزا محمد حسین المتخلص

بالوفاء الاسترآبادی غفر له

از مدققین شعرای استرآباد بود . مسود او را قی ادراك فیض صحبت
 اورا نموده بودو به صحبتهای خوب و شیرین او بهره مند گردید . شوری غریب
 بر سر داشت و عشقی عجیب . مدتها در صحبت بزرگان و عرفاء و اساتید عمر
 گذرانیده تحصیل کمالات شعریه و غیرها نموده بود . از جمله افراد غزلی است
 که ساخته است :

من و قمری بلند و پست می نالم اما او

بروی شاخ سرو و من بی پای سرو بالائی

قصائد و غزلیات و رباعیات و هجویات را بسیار خوب می ساخت و
 قصیده ای بنظم در آورده در رثایت سید الشهداء علیه السلام ، مطلعش اینست :

ساقی ز جای خیز و بکامم بریز جام

کان دُرد و نشأتیست مرا غیر جام کام

و از جمله افرادش در این قصیده این است و چه بسیار خوب گفته :

از کثرت سپاهی و از وحدت حسین

شد قیل و قال وحدتی و کثرتی تمام

مطلع غزلی از غزلیاتش اینست :

ز بهر بوسه نوشتم بسوی یار مدیح

گرفت و خواند و بیفکند کاین جواب صریح

این دو بیت را در باب شمشیری که در این دولت روز افزون از جانب

سنّی الجوانب اعلی حضرت اقدس شهر یاری خلد الله ملكه و سلطانه بجهت
 حکمران استرآباد محمد ولیخان بیگلربیگی غفر له مرحمت شده بود
 گفته است :

شمشیر خاص شاه قدر قدر بیپال

کالماس هست در بر سنگش کم از سفال

چون بذل شد به والی جرجان سپهر گفت

بهرام از آفتاب گرفتی به کف هلال

این دو بیت را در باب اسبی که یکی از شاهزادگان عظام حکمران

مازندران بذل به مریم شاه فرموده بود گفته ، و لله درّه :

شه اسب خاص خویش به مریم شاه داد

اسبی که باد ازو همه تویبخ می کشد

تا دی سپهر چارم و خورشید می کشید

امروز چرخ پنجم و مریم می کشد

در استرآباد وفات یافت و در قبرستان مسجد جامع مدفون گردید .

در تاریخ وفات او مسود او را قی گفته است :

سوك حسين وفا كرد جهان را غمین

زانکه جهان سخن بود و سخن آفرین

سحر حلال آفرین بود چو در شعر و نثر

نثره و شعری شدند هر دو ز سوکش غمین

گنج فصاحت چو بود شخص وی اندر سخن

زیر زمین ای دریغ گنج صفت شد قرین

بزم بهشت برین داشت چو اندر نظر
گشت زبزم جهان یکسره عزلت گزین
خامه برهان نگاشت از پی تاریخ فوت
بزم حسین وفا بزم بهشت برین
و این چند بیت از غزلیات اوست :
ز جای خیز و بجای مرا خراب انداز
بجا نشین و در آفاق انقلاب انداز
ترا که خون سیاوش بجاست اندر طشت
بشط طشت مرا چون فراسیاب انداز
شراب را نبود شوری آنچنان که لب
لبی بجام نه و شور در شراب انداز
و در مقطع می گوید :
وفا جوانی اگر خواهی از پس پیری
بکوش و خویش بدرگاه بو تراب انداز
و این رباعی نیز از اوست :
ای آنکه فزون قدر تو از هابیل است
قتل تو بدست بدتر از قابیل است
المنّة لله که فدایت گردید
ابراهیمی که به ز اسماعیل است
و این رباعی نیز از اوست :
ای آنکه عرش شیفته خاک پای تست
کرسی کینه منبر بزم عزای تست

لوحش در او کتیبه نگارش قلم و لیک
تا حشر مشق او الف کربلای تست
قصائد و غزلیات نامعدود دارد ، تعرض همه آنها ممکن نیست ،
رحمه الله علیه .

عصمت استرآبادیه

زوجه دائمه مرحوم سابق الذکر میرزا محمد حسین متخلص
به وفاست . بعد از دو شوهر به حباله آن مرحوم درآمد بود و او شوهر
سیتم مشارالیه بود و طبع نظم خوب داشت . این ابیات ازوست :
عصمت منم که چهره بود مهر خاورم
این سر برهنه مه نشود بند چادرم
گوئی ستاده برب کوتر برهنه حور
چون درکنار برکه کم عور پیکرم
چون مریم عقیفه ولیکن خدیجه ام
پای حرام کس نرسیده به بستم
کفتار جفت اولم و دویمین شغال
و اینهم سگی است کاش نمی زاد مادرم
بسیار با تقوی و طهارت بود . نافله شب از او فوت نمی شد ، غفرالله
طا ، و این رباعی را مرحوم میرزا وفا شوهر مشارالیه برای او و مادرش بنظم
در آورده :
عصمت تو و مادر تو آن دخت بتول
مشهور بحسند و به تقوی مقبول

سلطان مسلمید در خطه حسن

این خطه خدایتان مگر کرده تیول

المجتهد العالم الباذل البارع مرجع الحاضر والباری

الآخوند ملا محمد هادی الکرد محلی الاسترآبادی طاب ثراه

دارای مرتبه عالی اجتهاد و صاحب فضل و سداد، بسیار خوش مشرب در فقاقت . پس از فراغت از تحصیل مرجع مراجعات اهل استرآباد بود. اهالی تحقیق تصدیق او را بالاستحقاق فرموده بودند و در اجتهاد او جای لم و فم و لانسلم نبود. اما از گردش روزگار و قضاء و قدر پروردگار دوامی نکرد و چنانکه داب و دیدن دنیای ناپایدار است هنوز نوگلی در این گلستان نشکفته که باغبان قضا میل به چیدن آن می فرماید . بالاخره از شاخسار خرمی حیات به زمین پژمردگی ممت فرو می افتد ، رفع الله درجه فی اعلی مراتب الجنان .

درویش لطفعلی الاسترآبادی غفر له

برادر مرحمت مآب خلد نصاب آخوند ملا محمد هادی مزبور است . از سبک قلندران و دراویش بسیار دوست داشت و از اشعار عاشقانه بسیار حفظ کرده بود . در قید لباس و اساس و اکل و شرب و منزل و مکان نبود . در مجالس اشراف و اعیان و اکابر و حکام نمی رفت . کوچک گردی و بازار روی نداشت . با بعضی از رفقاء اهل حال غالباً نشست و برمی خاست و بر سر اهل و عیال خود مشغول به عیال پرستی در کرد محله که از دهات استرآباد است بود . در آخر عمر در عهد حکومت امیر الامراء العظام جعفرقلی خان ایلخانی غفر له بزخم بعضی از شراب خواران به بهشت

جاودان شتافت و از شراب طهور نوشید ، تجاوز الله عنه سیناته واسکنه ببحبوحة جناته .

حسن مست الاسترآبادی

اغلب عمر خود را در لباس قلندری و سیاحت گذرانیده بود . با عقیده صافی و طهارت ظاهریه و باطنیه بود . اگر چه عامی بود لیکن کم از اهل علم نبود . اشعار و قصائد آبدار بسیار حفظ داشت و در آخر این طریقه را ترک کرده بود . تبدیل لباس داده و به دکان بقالی نشسته بود و کسب معیشت می کرد ، غفر الله له .

الحکیم الفیلسوف والعالم السالک الغیر العسوف

الآخوند ملا یوسف الجزی الاسترآبادی رفع مقامه

مهارت تام و حذاقت مالا کلام در حکمت و کلام داشت . تحریرات بسیار از آن عالم بزرگوار به نظر این ذره بی مقدار رسیده است . بسیار مظلوم و محجوب و کم حرف بود . اما فی الحقیقه دریائی بود پهناور و کرانه اش ناپدید . در آخر مذهب عرفاء و عشاق حقیقی را اختیار فرمود و با اهل زمان مجالستی نداشت . بحال بیخودی خود بود . و در لباس اهل علم در کمال زهد و ورع و تقوی دلی داشت . و دنیای ناپایدار را به اغیار فروخته . رخی داشت از عشق برافروخته و درس عشق را از استادان عشاق برآستی و درستی آموخته . در بیان مطالب عرفان از مثنوی عارف روی کمال سلطنت را داشت . وقتی در حاتم کاسه گران استرآباد این شعر مثنوی را این طور می خواند :

احتلام انبیا از پس بود هر که با شیطان نشیند کس بود

و معنی بسیار خوبی بجهت دیگران می کرد. مسود اوراق استماع می نمود. الحق بسیار خوب و لطیف بیان می فرمود، لله دره. در اواخر از استرآباد عزلت فرموده به دارالخلافة اقامت نمود و در همان بلد به دارالامان شتافت، رفع الله قدره الشریف.

الفضل المجتهدین البارعین الحاج میرزا مسیح

الاسترآبادی طاب ثراه

از افاضل مجتهدین استرآباد بود. خلف مرحوم قاضی سعیداست. محلی بخلیه فضائل و علوم عقلیه و نقلیه بود. پس از فراغت از تحصیل عزیمت اقامت و توطن در دارالخلافة فرمود. در دولت خاقان مغفور رفع مقامه فرادیس الجنان سمت ریاست را در آن بلد داشت. مرجع تام در نشر احکام و بیان حلال و حرام برفق شریعت سید الانام علیه افضل الصلوة والسلام بود و حکایت کشتن عامه ناس ایلچی روس را بدست آویز آن جناب طاب ثراه و شورش و انقلاب در طهران افتادن و به اسم آن جناب شهرت کردن خیلی معروف است، حاجتی به ذکر ندارد. مسود اوراق رساله فارسیه عملیه از آن جناب دیدم در تقلید نوشته بودند. و وضع آن رساله به این نهج بود که نوشته بودند که سابقاً در بعضی از مسائل فتاوی که داشتم و مبنای عمل خود و مقلدین بود بر آن رساله بود و این اوقات از آن رأی برگشتم، دیگر به آن رساله عمل ننمایند و تکلیف حقیقی موافق اجتهاد و رای حال این است که به این رساله عمل شود. یقین است که مؤلفات و تحریرات دیگر نیز دارند، اگرچه بنظر قاصر نرسیده، والله اعلم بالصواب.

السید العالم الربانی المؤید بالتأییدات

الحاج سید نصرالله الاسترآبادی

معالی هم وجود و کرم آن جناب ظاهر و روشن است و در علوم تحصیل نموده بود. از استرآباد نهضت و عزلت فرموده به دارالخلافة توطن گزید و جنبه مرافعه کردن و رسیدگی به نزاع ناس و قرار مقرر دادن فیما بین ایشان و تدریس و بحث داشتند. اکثر خلایق از داخل و خارج از همه جهات از آن بزرگوار منتفع و مستفیض می گردیدند. اقارب و عشایر را زیاد مراعات می فرمودند و در این اوقات جناب مستطاب فضائل مآب سید حسن سلمه الله گرامی فرزند ارحم آن بزرگوار است. به انواع فضائل خاصه در علوم حکمیّه می باشند. علی الجملة آن بزرگوار در دارالخلافة در زمان شاه مبرور تغمده الله بقرانه و در زمان این دولت روزافزون به نشر شریعت اجداد طاهرینش اشغال داشت و در همان طهران عالم فانی را وداع گفت، طاب ثراه و جعل الجنة مثواه.

المرحومان المبروران الآخوند ملا احمد و ملا علی اکبر

المشهور بجناب

در اغلب احوال از علوم و مقدمات و دانستن علم نجوم و در فضائل این دو عالم جلیل متقارب بودند، الا اینکه عالی جناب آخوند ملا احمد رحمه الله مخصوص بود بچند علم: اولاً در حساب، ثانی در علم جفر، ثالث در علم اعداد و حروف، رابع بسیار خوب داشت، خامس از علم سیاق استحضار تمام داشت، و دیگر اینکه عالی جناب آخوند ملا احمد اور سیجی الاصل استرآبادی

المسکن است ، طیب الله مضجعها بمحمد وآله صلوات الله عليهم اجمعین .

عمدة العلماء الاعلام الآخوند ملا محمد صالح

الجزی الاسترآبادی رحمه الله

متصدی مراجعات استرآباد در برهه‌ای از زمان آن مرحمت مآب بود، اگرچه مورد نفی و اثبات بودند ولی اعتنائی به این و آن نداشتند، در حسن سلوک و حسن خلق بی نظیر در عصر خود بود. کتابخانه معتبری داشت. اولاد ذکوری از آن جناب نماند، لا واحد ولا اکثر، لذا کتب متفرق گردید. در محرم الحرام همان سال که وفات فرمود در دهه عاشورا عمامه را بتقریب تعزیت و مصیبت و ماتم‌داری مانند لباس سیاه کرده بر سر گذاشته بودند و در همان سال به‌بهشت جاودان شتافتند، از لباس سندس و استبرق پوشیدند، بر اراثک و عبقری متکی شدند، رحمه الله.

العالم المتبحر الآخوند ملا احمد علی الکرد محلی

الاسترآبادی

در فقه کامل بود. مسود اوراق برخی از مقدمات را در خدمت او تلمذ نموده بود. دارای فقاقت کاینبغی بودند، ولی بجهت امراض سینه چندان به مباحثه نمی پرداختند. اغلب اوقات با آن فقرو پریشانی عمر شریف را بمطالعه و توجه به امر معیشت گذرانید تا این عالم فانی را بدرود گفت. در امامزاده سفید چاه که از محال هزار جریب است مدفون است، رحمه الله تعالی.

مولانا ومقتدانا الحاج شیخ حسین طاب ثراه

از صلحاء و علماء و فضلاء عصر بود. بجهت کثرت محاورت چنان به لغت عرب تکلم می فرمود که تمییز ممکن نبود. در شکل و شمایل با اعراب یثرب و بطحا فرق نداشت. زیاده از بیست مرتبه به زیارت بیت الله مشرف شده بود. در موعظه غریب و عجیب و در عدالت و امامت مسلم اهل عصر بود در علم قراءت و مقدمات و اخبار کامل و در علم هیأت و هندسه ربطی داشت مسود اوراق برخی از تحریر اقلیدس را در خدمت آن جناب گذرانید، در آخر عمر در سفر مکه در زمان ذهاب در کشتی از این جهان فانی درگذشت. جسد شریفش را به مقتضای تکلیف شرعی در دریا انداختند. غریق بحار رحمت نامتناهی الهیه گردید، رحمه الله تعالی.

العالم العبد الورع الزاهد الآخوند ملا محمد المقصود لوی

الاسترآبادی رفع مقامه

در مقدمات و سطوح اصول فقه درست تحصیل فرموده بودند، ولی از بابت کثرت تقدس و ورع و احتیاط راه اجتهاد را ترک نموده طریق تقلید را می پیمود. با آن بنیه ضعیف نحیف عجب است که غریب قوه‌ای در عبادات و طاعات داشت. نماز شب و نماز جعفر طیار و سائر نمازهای مستحبی را در ماه مبارک و غیره غالباً ترک نمی کرد. خط بسیار خوب نسخ و نستعلیق داشت. کتب متعدده عربیه و فارسیه در زمان تحصیل بخط شریف قلمی فرموده بود. به زهد و ورع اوقات گذرانید تا به دارالقرار شتافت، اعلی الله درجته فی جنۃ النعم وسقاه الله من الرحیق المختوم والتسنیم.

الفاضل العالم المتورع الزاهد الاخوند مآل محمد علی الاسترآبادی رحمه الله

خلف مرحمت مآب آقا مآل حسین طاب ثراه است . سالها مشغول به تحصیل علوم و کلمات بوده . برخی از عمر خود را در استرآباد به تحصیل گذرانید و بعضی در عتبات عرش درجات . پس از مراجعت زاویه خول را برگزیده منزوی شد . مشغول به مطالعه در کتابخانه خود و عبادت مقرر و طاعت موظفه بود . هیچ از خانه بیرون نمی آمد و با مردم نشست و برخاست ننمود تا زمان وفات . عجب گزارشی روی داد که در اثناء نماز در حالتی که سر بسجده گذاشته اجل مسمی در رسید ، چنانکه دیگر سر بر نداشت . والحکم لله العلی الکبیر . در علم حکمت و کلام مهارت داشت و از کلمات قوم با کمال استحضار بود ، رفع الله قدره و انار قبره بمحمد و آله البررة صلوات الله .

البحر القم مقام والحر العلام اعلم المجتهدین حاوی الفروع
والاصول علامه زمانه الحاج مآل محمد تقی الاسترآبادی
رفع الله تعالی فی فرادیس الجنان مقامه بمحمد و آله

والد بزرگوار مسود اوراق است . مولد شریفش استرآباد است . در عنفوان شباب در استرآباد تحصیل می نمود . ذهنی وقاد و طبعی نقاد داشت . فراراً از اقارب به جانب ارض قدس شتافت . مدت سه سال در نزد اساتید آن مجمع الاساتید اشتغال به علوم مقدمات و علوم ریاضی از قبیل هیأت و

حساب و تنجیم و اسطرلاب و مجسطی و هندسه داشت . در این مدت اندک در بسیاری از علوم مزبوره کمال مهارت و حذاقت یافت . عنان عزیمت را به جانب استرآباد در ثانی انعطاف داده چندان توفیق نفرموده و به دار السلطنه اصفهان روانه گردید در محضر مولی الاصولیین والفقهاء قطب المحققین والعلما مولانا الشیخ محمد تقی صاحب هداية المسترشدين رحمه الله سه سال یا زیاده تحصیل می نمود . در فقه و اصول بحری زخار گردید . جناب شیخ معظم الیه اجازة روایتی و اجتهادی صریح به او مرحمت فرموده مراجعت به استرآباد فرموده پس از اندک اقامتی در وطن باعیال روانه عتبات عالیات گردید . چهارده سال دیگر در آن مشاهد مشرفه متبرکه مجاورت داشت و در آن مدت برخی در کربلا و برهه ای از زمان در نجف اشرف مشرف بودند . در خدمت استاد الاصولیین والفقهاء الشیخ محمد حسین رحمه الله تعالی صاحب فصول در علم اصول تلمذ می نمود و در مجلس درس مرحوم مبرور آقا سید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابط الاصول نیز حضور بهم رسانیده بود ، از رشحات علوم آن دو بزرگوار کمال انتفاع یافت و به جانب درس و مدرس استاد الفقهاء وسناد العلماء الشیخ علی بن الشیخ الکبیر الشیخ جعفر النجفی رفع مقامه فی الجنان شتافت و نیز در مدرس استاد الاساتید مولی الموالی الشیخ محمد حسن النجفی صاحب جواهر الکلام حاضر می شد و از درسهای آن بزرگوار کمال انتفاع تحصیل می نمود . تا آنکه بمراتب علم و عمل و اجتهاد رسید . اجازات عدیده از مرحوم شیخ علی و مرحوم شیخ محمد حسن و مرحوم شیخ حسن بن المرحوم الشیخ جعفر طاب ثراه در حق آن بزرگوار شرف صدور یافته مراجعت به موطن اصلی فرمود .

در جمیع علوم تدریس می نمود. مدت چهارده سال بریاست شرعی در استرآباد اوقات گذرانید. مصنّفات عدیده در اصول و فقه و اصول عقاید دارد و تقریرات مرحوم شیخ علی را در فقه در حیز تحریر در آورده هنوز از مسوده بیرون نیامده. طبع نظم عربی و فارسی خوب داشت. در مسجد جامع استرآباد امامت می فرمود. خلق بسیار به او اقتداء می نمودند. در موعظه زبانی گویا و با تأثیر داشت و کتب عدیده در مواعظ نوشته است. در آخر بجهت عرض احوال استرآباد که سرحد اغتشاش بهم رسانیده بود به دارالخلافت تشریف بردند و وارد بر حجة الاسلام علم الایمان ملاذ الخواص والعوام آقا و مولا آقائی حاجی ملاعلی کنی اطال الله بقائه گردید، در زمان حکومت مقرب الخاقان محمد ولی خان بیگلربیگی غفر له. پس از عرض شرح احوال استرآباد به حضور مبارک اعلیحضرت اقدس شهریار خلدالله ملکه او را معزول و امیر الامراء العظام جعفر قلی خان ایلخانی را منصوب فرمودند. چون در زمان روانه شدن از استرآباد به جانب دارالخلافت نقاهتی داشتند همان مرض در طهران بر وجود شریف ایشان استیلا یافته در منزل آقا حاجی معظم الیه دام ظلّه العالی در ۲۴ محرم الحرام ۱۲۷۲ به جوار رحمت ایزدی پیوست. لوازم احترام را آن بزرگوار در تعزیت او مرعی داشتند. از جانب سنتی الجوانب شاهنشاهی نواب مستطاب اشرف ارفع والاشاهزاده اردشیر میرزا دام اقباله تشریف آوردند و مجلس فاتحه را برچیدند و بجهت خروج از لباس عزا از جانب سنتی الجوانب شاهنشاه اسلام پناه خلدالله ملکه یک ثوب عبای ترمه تمام سلسله و پنجاه تومان و از جانب حجة الاسلام آقا حاجی معظم الیه دام ظلّه نیز یک ثوب عبای مشکی احسائی مصحوب مقرب

الخاقان میرزا اسمعیل خان نوری به داعی دوام دولت قاهره مسود اوراق در استرآباد مرحمت گردید. موجب ازدیاد دعا گوئی دوام دولت جاوید آیت و امیدواری خلائق شد، اللهم ادم دولته و شید سلطانه و سدّد ارکانه واجعل اعدائه بدداً واحصهم عدداً ولا تندع علی طهر الارض منهم احداً بمحمد و آله الطاهرين. جسد شریف آن بزرگوار به امر حجة الاسلام آقا حاجی معظم الیه دام ظلّه به نجف اشرف نقل شد. در وادی السلام مدفون گردید. مرحوم میرزا حسین وفای استرآبادی که شرح حالاتش اجمالاً مذکور شد. ماده تاریخ آن مرحمت مآب را به نظم در آورده نقش لوح مزارش گردید و آن ابیات این است:

محمد تقی مفتی متقی آنک

به فتوی و تقوی مطاع و مسلم

شفا در عبارات او هست مضمّر

به کلک و بنانش اشارات مدغم

زهی قدوة الحاج کاندر امثال

چو خانه زهر خانه ای آمد اعظم

چو زین خانه شد ضبط این بیت آمد

به سوک محمد تقی مات عالم

رفع مقامه بمحمد و آله الطاهرين.

المجاهد فی سبیل الله المجتهد الكامل والعالم الباذل الشهید

السعيد الاخوند ملا محمد رضا الاسترآبادی طاب ثراه

علو شأن و مقدار آن بزرگوار بر کافه اهل روزگار از صغار و کبار

کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکارا است . مولد شریفش فوجر دخالسه و منشأ منیعش بلدة المؤمنین استرآباد است . در صغر سن با آنکه محل ظهور و بروز آثار عالییه و هم متعالیه علی الظاهر نبود آثار عجیبیه و غریبه از بذل و بخشش و لاقیدی و از خود گذشتن و حفظ نفوس از آن بزرگوار ظاهر و بارز بود . در کمال زهد و ورع و تقوی و خوف و خشیت و بکاء مشغول به تحصیل علوم شرعییه از مبادی و مقدمات گردید و در اندک زمانی ترقیات کلتیه در او بروز نمود . طبع نظم لطیفی داشت . این رباعی از اوست :

گفتم به فلک که ماتم کیست فزون

از زهرا یا زینب ای گشته نگون

گفتا غم دختر غم مادر باشد

پس در غم زهر است چه جای چه و چون

و این رباعی نیز از اوست :

گر ختم رسل خطاب لولاك شنید

لولاك لما خلقت الافلاك شنید

لیکن نه اگر شیر خدا کس از کس

کی هممه نعبد ایآك شنید

و بجهت ازدیاد علوم و ادراک مجالس درس اساتید و مشایخ عظام انارالله براهینهم به عتبات عالیات رخت عزیمت کشید . چندان طولی نکشید که دارای مرتبه فضل و اجتهاد گردید . مراجعت به استرآباد فرمود . تتیم عمل مطالعه و مباحثه را بدون توجه به مرافعات و امور عامه خلایق در استرآباد در زاویه خول فرمود . خواص و اوتاد به شرف خدمتش مشرف

می شدند . از رسوم و آداب و تدریس و تدقیق و تحقیق بهره مند می گردند . پس از مراجعت از دارالخلافة طهران که مقرب الخاقان محمد ولی خان بیگلریگی معزول شد و ایلخانی کما ذکر به حکومت استرآباد منصوب گردید به درس و بحث و مرافعات و امامت و سبجات و امور عامه خلایق می پرداخت و عموم فقراء و ضعفاء و اسراء و مترددین در استرآباد از هر سلسله از کف کفایتش بهره های موفور و حظوظ محصور استیفاء می نمودند . الحق نوری بود تابان و شعی بود رخشان که از افق استرآباد طالع شده بود و از عکوس و اشعاش عموم ناس بهره یاب بودند و در حفظ و حراست این سرحد گاهی بجهت عدم استعداد دولتی و سرکشی سرکشان و جهال ترا که که اغتشاش رخ می داد می کوشید . شرعاً و عرفاً قبول عامه داشت . جمیع نفوس دعا گوی و وجود شریفش بود . تا آنکه در واقعه ایشانی که غوغائی عام بود در زمان حکومت و فرمانفرمائی نواب مستطاب اشرف ارفع والا شاهزاده ملک آرا غفرالله لنا وله و لجمیع المسلمین در نزدیکی آن قلعه شربت شهادت به زخم شمیر آبدار نوشید و به دارالخلافة (۹) شتافت . جسد شریفش را نقل به بلده مزبور نمودند . در طرف شرقی مصلائی استرآباد مدفون گردید بقعه مبارکه اش مطاف خاص و عام و باقی به مرور دهور و کرور اعدام است ، طیب الله مضجعه الشریف و جزاء الله عن الاسلام خیر الجزاء . در تاریخ شهادت این بزرگوار مسود اوراق در دیوان خود چنین مذکور داشته است :

دردا چوشهید شد رئیس العلما

علامه روزگار کش نام رضا

حزنا چو شد آب و رنگ از چهره شرع

یعنی رنگین شد ز خون او را سما

فریاد چو از خشم به گرگان گرگان

کردند کین به کین آن شیر دغا

آوخ چو کمان کشید چرخ چاچی

شد شخص شریفش هدف تیر قضا

افسوس چو خصم بر سرش تاخت به رزم

جان را گیهان نکرد فی الفور فدا

این سوکسترک شد چو بر خردو بزرگ

برهان بستد خامه و دفتر عمدا

بنوشت بخون دل بسال تاریخ

دردا چو شهید شد رئیس العبا

العالم الفاضل الربّانی والنحریر الکامل الصمدانی

جامع المعقول والمنقول الآخوند ملامهدی الاسترآبادی

رفع الله قدره

عمّ اکرم مسودّ اوراق است . در فنون علوم در ابتدا در استرآباد خدمت والد ماجدش قدّس سره تحصیل نموده بود و بعد از وفات والدش طاب ثراه برهه‌ای از زمان در استرآباد و بقیه را در عتبات عالیات به تحصیل علوم شرعیّه فرموده آراسته و پیراسته علم فقه و اصول کما ینبغی گردید . مراجعت به استرآباد نمود . جمعی از شیوخ عظام اجازة اجتهاد اورا مرحمت فرموده بودند . در زهد و ورع و تقوی سلیمان عصر خود بود . هیچ شباهتی اصلاً به اهل روزگار نداشت . همواره مشغول به تدریس و تصنیف و تألیف

بود و به مرافعات رسیدگی می فرمود . مادام العمر شها به عبادت و طاعت و تضرّع و مناجات با حضرت قاضی الحاجات مشغول بود و تأسی به صاحب شرع شریف در این آیه مبارکه می نمود که ان ربکک یعلم انک تقوم ادنی من ثلاثی اللیل و نصفه . خدمتها در حفظ شریعت کرد تا زمانی که اجل موعود در رسید بقعه شریفه اش در پهلوئی آب انبار واقعه در طرف شرقی مدرسه درب نو استرآباد است ، بر دالله مضجعہ الشریف و سقاه الله من ماء معین بمحمّد وآله الطاهرین .

مقتدی الانام و مرجع الخواص والعوام مجتهد زمانه

الحاج شیخ نصرالله الاسترآبادی طاب ثراه

خلف مرحمت مآب حاجی میرزا محمد خان شهید مقصود لولو استرآبادی است . مولد شریفش قریه سرخونکلاته خالصه است . اولاد ذکور این مرحوم هشت نفر بودند . مهتر و بزرگتر ایشان عالیجاه رفعت جایگاه عبدالصمد خان دام عزه است که همواره مورد عواطف ملوکانه و مشغول خدمتگذاری در راه دین و دولت در این سرحدات است و در این خدمت بزرگ منفرد است و از سعادت آن مرحوم است این بزرگوار که بجلیه علم و فضل و اجتهاد آراسته گردیده بود . سبحان الله از آن وجود لطیف و عنصر شریف که مورد عنایت و افضال خداوند متعال گردیده از زمانیکه پا به مدرسه گذاشت ساعت بساعت و روز بروز بروز و ظهور آثار عجیب و ترقیات غریبه از او در تزیید بود . در زمان قلیلی به اوج کمالات رسید . طی اکثر علوم را فرمود و به جانب عتبات عالیات توجه نمود . اکثر استفاداتش در مجلس

درس حجّة الاسلام الشيخ مرتضى الانصاری طاب ثراه بود. در فقه و اصول استاد کامل شد و رشحات فیوض علوم از جانب حیّ قیوم یر آن وجود پاک مترشح گردیده معاودت به استرآباد فرمود. چندی در موطن خود توقف نموده در ثانی مراجعت کرد به جانب عتبات عالیات و در این سفر از عتبات روانه مکه معظمه و مدینه منوره شد. با حجّ مقبول و سعی مشکور مراجعت نمود و به جانب استرآباد در ثانی برگشت و مرجع کلّ شد. در حفظ و جودت فهم و ذهن و ذکاء نظیر نداشت. به مرافعات و رسوم و آداب می پرداخت. شبها به عبادت و طاعت و مطالعه مشغول بود. روزها به درس و بحث و اهتمام به امور مسلمین می نمود. کتر کسی به این زودی چنین ترقی کلتی مانند این بزرگوار نموده، ولی چه فائده که از تأثیر قضا و قدر دوامی نکرد. در شب عید فطر سال یک هزار و دویست و هشتاد و نه هجری به مرض وبا مبتلا شد و در روز عید که عیش اهل اسلام است اهل استرآباد به عزای آن بزرگوار مشغول شدند. مضجع شریف و مرقد منیعش در بقعه مرحوم شریعتمدار آخوند ملا محمد علی اشرفی استرآبادی المسکن است که سابقاً مذکور شد که در مسجد گلشن استرآباد واقع است در آن بقعه شریفه مدفون است، رفع مقامه بمحمد و آله.

میرزا محمد المقصود لو الاسترآبادی

از اهل قریه سرخونکلاته است. از فضلاء اقران خود بود و منشی بسیار خوب بود. در لغت فرس و ترك و حکایات و قصص و علم و سیاق کمال مهارت داشت. همواره مشغول مطالعه آثار سلف و سیر و تواریخ بود.

مطالب بسیار و مضامین بیشمار حفظ داشت. بسیار خوش تقریر و طلیق اللسان و حسن تقریر بود. و بسیاری از کتب را که اطلاع بر آنها بهم رسانیده بود بخط خود نوشته کلام الله مجید و زاد المعاد و دیوان فضولی و سایر کتب را که بخط خود نوشته بود مسود اوراق مشاهده کرد. الحق شخصی بود کامل و بجلیه فضل آراسته. در این جهات منقصتی نداشت. در این اوقات که به عالم باقی ارتحال نموده است گرامی فرزند ارجمندش میرزا ابراهیم که علاوه بر صفات مستحسنه مزبوره فضل طبع نظم هم دارد قائم مقام و نائب مناب والد ماجد خود می باشد، بلغه الله الی اقصی مراتب الکمال.

الفقیه الکامل والمحقق الفاضل الشیخ ابراهیم التوّئی ثم الاسترآبادی

شخص شریف این عالم ربانی بجلیه فضل عموماً و فقاقت خصوصاً آراسته بود. مولد و موطنش در تویه بود و غالب تحصیلش در استرآباد و مازندران. پس از تحصیل استعداد به عتبات عالیات مشرف گردید و پس از فراغ از تحصیل به استرآباد تشریف آورده مرجع امور شرعیه بودند و بحکم رحله الشتاء والصیف در فصل تابستان به تویه تشریف می بردند و در زمستان به مقدم شریف خود جانی تازه به قالب استرآباد می دادند. در محاوره قوه غریبه داشت. با سمت حسن صوت مع ذلك متمم بود، تا آنکه در تویه داعی حق را لبیک گفتند و چشم از دنیای غدار پوشیدند، رفع الله قدره و انار قبره بمحمد و آله.

العارف الكامل والمحقق الفاضل الآقا سيّد محمد

المشهور بآقا سيّد طاوس العقيلي الاسترآبادي

عالم متبحر ماهر و فاضل مقتدر باهر بود، بافضل علوم ظاهریه رسمیه از هر مقوله طریق مشرب عرفان را نیز می پیمود، در عین وحدت در کثرت و در عین کثرت در وحدت بود. مطالب بسیار از علماء ابرار و حکماء عالی مقدار و عرفاء روزگار محفوظ و مضبوط داشت. به حالت خود در زاویه خمول منزوی بود و با آن فقر و فاقه از ذلّ سؤال و اتکاء به اصحاب مال فارغ و به نان حلالی که می رسید قناعت می ورزید. حسب الوصیه پس از اجابت دعوت داعی حقّ در خارج دروازه غربی استرآباد که مشهور است به دروازه میدان در جوار امامزاده که معروف است به قدمگاه خواجه خضر مدفون گردید، افاض الله علیه من شایب مغفرته.

مقتدی الانام افضل العلماء الاعلام الحاج

سيّد مصطفي الاسترآبادي سلمه الله تعالى

ذکور اولاد اجماد مغفرت نصاب آقا سيّد مفید الکرد محلی العقيلي الاسترآبادي منحصر بود به جناب آقاي معظم اليه سلمه الله و مرحومان مبروران آقا سيّد مرتضی و آقا سيّد محمد. ولی این دو برادر عالی مقدار با کمال آراستگی و استعداد بلکه فعلیت بخصوص مرحمت مآب آقا سيّد مرتضی عمری نکردند. مرحوم آقا سيّد محمد به جودت ذهن و حسن فهم در ابتداء شباب اختصاص داشت. تحصیل فقه در خارج و اصول پس از

فراغ از مقدمات می نمود و اوقات در خدمت اساتید این فنون می گذرانید. در خط نسخ کم نظیر بود. به سن سی نرسیده پیک اجل در رسید. داعی حق را اجابت نمود، و مرحمت مآب آقا سيّد مرتضی طاب ثراه از علوم ظاهریه رسمیه از مقدمات و اصول و فقه که در استرآباد و مازندران تحصیل نموده بود فارغ گردید و در اعلی درجات علم و عمل رسیده بود و بجهت تحصیل علم حکمت و کلام به دارالسلطنه اصفهان تشریف بردند و در خدمت اساتید مشغول به تحصیل این دو علم شریف و سایر علوم ریاضیه از قبیل حساب و هندسه و هیأت و اسطرلاب و تنجیم و تکمیل این فنون که هم در سابق تحصیل کرده بود شده به سرحد کمال در این علوم رسید. تقویم شمسی و قمری چندسال استخراج فرمود به ولایات منتشر می شد. در جوانی بود که بهار عمرش خزان شد. باد خزانی وزید و شاخ و برگ حیاتش فرو ریخت و خرمی اهالی این بلد بدل به افسردگی و پژمردگی گردید، رفع مقامه. و اما برادر مهتر که اسم شریف ایشان عنوان گردید در علم و فضل و تحقیق و تدقیق و تصرفات در علوم عقلیه و نقلیه و مشرب معقول و منقول و عرفان و جامعیت مراتب مزبوره در استرآباد متفرد است و در این اوقات اهل حال و اهل لسان که تمیز دهنده و حقیقت شناسند از فیوض صحبت آن بزرگوار مستفیض می گردیدند. در لغت و انشاء و فقه و اصول و علم هیأت کمال سلطنت دارند، خوش ذهن و خوش سلیقه و خوش ادا و خوش کلام و خوش تقریر و خوش تحریر و خوش برخورد و خوش آداب و خوش سلوک و خوش رفتار می باشند. در تحریر و درج مطالب در قوالب الفاظ در هر فن

امروز در استرآباد منحصر است . ولی بسیار کم بخت و کم طالع و معیشت تنگ دارند .

هذا الذى ترك الاوهام حائرة - ، سلمه الله تعالى وبله الله الى ما يامله ويتمناه بمحمد وآله الطاهرين .

سید العلماء الاعلام عمدة المجتهدین العظام شریعتمدار

الحاج سید صادق العقیلى الاسترآبادی

سلمه الله تعالى وابقاه

ذهنی بلند صافی و طبعی سرشار وافی دارند. در فنون علوم معقول و منقول فارسی است . بکته تاز عرصه تحقیق و در اصناف فضائل و فواضل نگرانداز بجهت تدقیق . پایه بلند مراتبش را زبان قلم قاصرو درجه رفیع مقاماتش محل حیرت اوائل و اواخر، بل هو ما انعقدت علیه الخناصر . اگر از فقه و اصولش بنویسم که چه مقدار است علم معقولش شکایت خواهد کرد و اگر از معقولش بگویم فقه و اصولش مورد نکایتم خواهد ساخت . در تحریر و تقریر و محاوره و تدریس و مباحثه و تألیف قلیل النظیر بلکه عدیم البدیل است . اکثر علوم رسمیّه و غیرها را در استرآباد و مازندران در خدمت علماء اعلام تحصیل نموده و پس از طی مراحل این ولایات و سیر سلوک عوالم اساتید این صفحات شد نطق به جانب عراق فرمودند و از آنجا حظوظ کامله و مراتب عالیّه استیفا نمودند و به جانب عتبات عرش درجات روانه گردیدند . از برکات امام المتقین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین کامل عیار گردیده مراجعت به استرآباد نمودند . اگرچه خود آن

بزرگوار سرچشمه ای در علوم هستند که موجب حیات مجاری جداول و انهار و حیات بخش روان یار و اغیار ، و آفتابی هستند نور بخش اطراف و آفاق فی رابعة النهار ، ولی پس از اطلاع علماء اعلام و مجتهدین عظام و اساتید فخام طوعاً و رغبتاً تصدیق آن بزرگوار را نصب العین خود قرار داده در اندک زمانی اشتهار تام یافت . رفته رفته انگشت نمای خاص و عام چون ماه یک شب گردید و این اوقات در درجه ریاست عامه این حدود و صفحات قبول خاصه و عامه از درجه هلالیت به مرتبه بدریت رسیدند . چون ماه شب چهارده در میان کواکب و ثوابت و سیارات نمایان مقام بلند ریاست منحصر در حق شخص شریف ایشان ، جعله الله مناراً لاسلام و عکماً للایمان و مرجعاً کاملاً لقاطبة المسلمین و نفع الله بوجوده الشریف كافة الطالبین بمحمد و آله الطاهرين صلوات الله علیه و علیهم اجمعین . در جودت خط و حسن تحریر از قابوس بن وشمگیر که صاحب کافی الکفاة بن عباد در حق آن به این عبارت مترنم شده است که : **أَخْطُ قَابُوسٍ أَمَّ جَنَاحُ طَاوُسٍ** گذرانیده اند و این عطیه است از جانب خداوند علام که به این موهبت عظمی او را تخصیص داده اند . نور حدقه ناظره و نور حدیقه ناضره در هریاب می باشند ، سلمه الله تعالى وابقاه و رفع سؤده و زاد فی عزّه و علاه .

لسان العلماء و منطق الفضلاء الآقا سید حبیب الله

استرآبادی ایده الله تعالى

از افاضل سادات عقیلی و از اعظم علماء و فضلا می باشند . خوش ذهن و خوش کلام و در مبادی مقدمات آراسته علوم اصول و فقه را تحصیل

فرموده و از مشرب حکماء و عرفاء بااطلاع است. مشرب و مسلک و عظو ذکر مصیبت بر منابر را که بهترین مشارب و مسالک است و مبنی بر نشر آیات و اخبار و احکام و مسائل و سیر و قصص و حکایات و تواریخ و مطالب عرفان و فضائل و فواصل و اعتقادات و جهات علمیّه و عقلیّه و نقلیّه است از مبدء و معاد اختیار فرموده، بی غرضان می دانند که چه فوائد کلیّه و مهمّات اخرویّه بر آن مترتب است. بسا عوام که از آن عالی مقدار بهره ور می شدند و به ارشاد او طریق رشاد و صلاح و سداد را می پیمایند و بسا خواص که از تقریر او به سبب تذکر و تذکار و تکرار استماع و مطالب علماء اختیار منتفع می گردیدند، و هبه الله تعالی عمرّاً طویلاً و عیشاً رغیداً و نفع الله به عموم عباده بمحمّد و آله .

المحقّق الکامل والمجتهد المتکلم الفاضل الآخوند ملافتح علی الشاهکونی الاسترآبادی رفع الله قدره

به سمت علم اجتهاد در منقول و علم حکمت و کلام در معقول متمم بودند. اوقاتی که تحصیل علوم می فرمود با کمال فقر و فاقه در استرآباد و اصفهان و شیراز اوقات شریف را گذرانید. اهالی تحقیق و تدقیق پس از اطلاع بر گاهمی حالات فضیلت آیات آن جناب در صدد ترویج او در دارالعلم شیراز برآمدند. بحری بود در فنون علوم متلاطم الامواج و در شب تیره ظلمت جهالت خلائق سراج و هّاج . ریاست تامّه در فارس بهمرسانید. در آخر بحکم حب الوطن من الايمان به استرآباد نهضت فرمود و مدتهای متعدّی به ارشاد خلق و رسیدگی به مراعات و بیان احکام حلال و حرام

طوائف انام در این بلد اشتغال تمام داشت. بسیار کم حرف و در نهایت تفکّر و تدبّر [بود]. در ایوان بزرگ مسجد جامع قدیم استرآباد امامت می فرمودند و در ماه مبارک رمضان بعد از فراغ از نماز ظهرین بر منبر تشریف می بردند و از رشحات تقریرات کافیه و مواعظ شافیه حاضرین را محفوظ می فرمود. غالباً فرمایشات آن بزرگوار در منبر از اصول عقاید و ذکر اخبار ائمه اطهار بود تا زمانی که اجل موعود در رسید داعی حق را اجابت فرمود. مدفن شریف او در وادی السلام در جوار وصی بلافضل حضرت سید الانام علیه و علی آله صلوات الله ملک العلام است، عطره مرقده الشریف. ماده تاریخ وفات آن مرحمت مآب مرحوم میرزا حسین وفای استرآبادی چنین گفته است: که ز فوتش بمرد علم کلام.

العالم ربّانی والفاضل الصمدانی الآخوند ملا محمد تقی الاسترآبادی رحمة الله

مولد آن بزرگوار قریه محمّده آباد واقع در شمال شهر استرآباد است و منشأ و مقام تحصیل علوم شرعیّه او خود بلد مزبوره است. خدمت بارفت شیوخ عظام در نجف اشرف علی مشرفها آلف التحیه والتحف رسیده بود، اکتساب علوم شرعیّه فقه و اصول از ایشان نموده با تصدیقات عدیده به اجتهاد مراجعت به استرآباد کرده چند سال در این بلد بودند. از معادات اعدای و کثرت بسط ایادی رفته رفته ترقی باطنی او تنزل ظاهری داشت و روتقی در نزد عموم خلق نداشت. بالاخره جلاء وطن اختیار فرمود و از استرآباد هجرت ورزیده کشتی شخص شریفش را قضا و قدر در ساحل قریه

لنگرود لنگر انداخت و در آنجا قدرشناسان و مرتبه دانان در صدد ترویج او برآمده ظهور مراتب و مقامات آن سمو القدر و المكان روز به روز در تزايد آمد، از حضيض تنزل به اوج ترقی رسید و علم ریاست و قبول عامه در آن سرزمین برافراشت. از فضل و بذل او بسیاری از خلق بهره مند گردیدند تا بجوار رحمت ایزدی در آن بلد در پیوست، طاب ثراه و جبل الجنة مثواه.

الفاضل الكامل والعالم العامل الآخوند ملا محمد باقر

المشهور بستون رفع الله مقامه

در استرآباد و اصفهان و عتبات عالیات تحصیل علوم فرمودند و مراجعت پس از فراغت به موطن اصلی خود نمودند و در مدرسه دارالشفاء استرآباد سالهای دراز اشتغال داشتند و در علم طب و اکسیر با اطلاع بودند و از مطالب و مسائلش کمال استحضر و خبرویت داشتند، ولی عمل اصلاً در بین نبود. در غایت درجه عطوفت و رأفت و سلوک با خلق روزگار بود و از علم و فضل و بذل او عموم خلائق منتفع می گردیدند. جمیع خواص و عوام اعزاز و احترام او را از فرائض و لوازم می دانستند، تا به جوار رحمت خداوند عالمیان استقرار یافت و مدفن شریف ایشان بقعه مخصوصه است که در طرف غربی مسجد جامع قدیم واقع است، اعلی الله مقامه فی فرادیس جنانه ب محمد و آله.

الفاضل المحقق والعالم المدقق الآخوند ملا محمد

نصرآبادی الاسترآبادی رفع الله قدره

مسقط الرأس آن سمو القدر و المكان قریه نصرآباد استرآباد است و

تحصیل علوم شرعیه او در بلده مزبوره، پس از حصول استعداد روانه عتبات عالیات شد در فقه و اصول تحصیل کامل در محفل مشایخ عظام آن اماکن شریفه نمود و چون فارغ التحصیل شد به مقر اصلی معاودت فرموده در مسجد جامع استرآباد در شبستان غربی امامت می کرد و مقتدای خلق کثیری بود. در ماه مبارک رمضان پس از نماز جماعت بر منبر تشریف می برد و از مسائل تکلیفیه و فضائل ائمه اثنی عشریه سلام الله علیهم اجمعین و آیات و اخبار و قصص و آثار بیان می فرمود. مدت دوازده سال یا علاوه در مقام ارشاد خلائق کوشید و کتابی که مسمی به تذکرة الواعظین است در این مدت تحریر کرد و در واقع ایشانی استرآباد که سابقاً اشاره شد اسیر طایفه ترا که گردید. ب محمدالله از برکت توجه شاهنشاه اسلام پناه خلد الله ملکه و ابید دولته و امناء دولت علییه ادامهم الله متخلص شد. چند سال بعد از آن حیات داشتند و تحریرات فقهیه ایشان که در عتبات عرش درجات تحریر نموده بود هنوز از مسوده بیرون نیامده زیاده از شصت هزار بیت می شود. در دارالخلافة طهران عمر شریفش سرآمد و به جوار رحمت ایزد متعال روانه گردید جسد شریف او در همان طهران مدفون گردید، رفع مقامه.

العالم الكامل المحقق البارع الشيخ عبدالکریم

الاسترآبادی زیداکرامه

برادر کهنتر مسود اوراق است. مولدش کربلا و منشأش استرآباد. ماشاء الله از استعداد او در ابتدا که در توصیف آن خامه برادر مهتر قاصر است. مقدمات را در نزد احقر و سطوح اصول و فقهر را در خدمت مرحمت مآب

حاجی شیخ نصرالله طاب ثراه در استرآباد تحصیل نمود و روانهٔ عتبات عالیات [شد]. در مدت هفت سال مراتب عالیّه در فقه و اصول او را دست داد و مراجعت به استرآباد نمود. در ثانی از باب حبّ مجاورت و حسن معاشرت علماء آن اماکن مشرفه معاودت نمود توصیفش را رسالهٔ علی حدّه می باید این اوراق گنجایش ندارد. طبع نظم بسیار خوب دارد. در دیوان خود به بحر ارجوزه مسود اوراق عربیاً مناقب او را مفصلاً ذکر نموده است. با آن پریشانی در امر معیشت عجوبهٔ زمان است؛ ادامه الله تعالی.

خاتمه

محمد صالح بن محمد تقی بن محمد اسمعیل الاسترآبادی

خامهٔ مسود اوراق چنین می نگارد که از باب تزکیهٔ نفس که موافق آیهٔ شریفه فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی که منتهی عنه است بلکه از بابت آیهٔ مبارکه و اما بنعمت ربک فحدث که مأثور به است حسب وعدهٔ سابقه که در دیباچهٔ این اوراق مذکور شد در شرح حالات خود بر سبیل اجمال و فاء به وعدهٔ خود می نماید و می نویسد که در سال ۱۲۴۸ والد ماجد طاب ثراه به عتبات عرش درجات باعیال از استرآباد مسافرت نموده در زاویهٔ مقدسهٔ امامزاده لازم التعظیم حضرت عبدالعظیم از کم عدم پا به دایرهٔ وجود نهاد، همی اول ارض مسس جلدی تو ابها. پس از انجام سفر و ورود به عتبات عالیات به سن چهارده سال رسید و به اتفاق والد ماجد رفع مقامه به استرآباد آمد. بعضی از مقدمات را از قبیل صرف و نحو در نجف اشرف تحصیل در زمان صباوت نموده بود و تکمیل آنها را در استرآباد

کرده در علم هیأت و معانی بیان و اصول و سطوح فقه اغلب تدریس را خدمت والد بزرگوار خود نمود و در علم اسطرلاب در نزد مرحوم میرزا جعفر بسطامی تحصیل کرد. علم نجوم را در خدمت مرحوم آخوند ملا احمد که سابقاً اشاره به حالات آن مرحوم شد گذرانید. قدری از تحریر اقلیدس را در محضر مرحمت مآب فردوس نصاب حاجی شیخ حسین استرآبادی رفع مقامه دید. پس از وفات والد ماجد به طهران رفته خدمت حجة الاسلام اعلم العلماء الاعلام سرکار شریعتمدار آقا حاجی ملا علی دام ظلّه العالی رسید و در شب دهم ماه مبارک رمضان ۱۲۷۲ در خدمت آن بزرگوار دام ظلّه به حضور مبارک اعلی حضرت اقدس شهریار خلدالله ملکه شرفیاب شده مورد مرحمتی خاصه و عنایات مخصوصه گردید. همانا همان شب لیلۃ القدر بوده پس حسب الامر آن بزرگوار به عتبات عالیات مشرف شده در محضر مرحوم مبرور فردوس مکین شیخ مهدی بن المرحوم المبرور الشیخ علی ابن المرحوم المبرور الشیخ جعفر طاب ثراه و مجلس درس عمدهٔ المجتهدین استاد الاصولیین آقا حاجی سید حسین سلمه الله حاضر می شد. تقریرات فقهرا از آن بزرگوار و اصول را از این بزرگوار استماع می نمود و در حین تحریر می آورد. زیاده از بیست هزار بیت در فقه و اصول تحریر کرد. هنوز از مسودهٔ توفیق نشده است که در آورده استنساخ شود، والمسؤول من الله التوفیق. در اواخر از استماع مطالب شیخ نبیل حجة الاسلام والمسلمین الشیخ مرتضی الانصاری رفع مقامه در مجلس درس انتفاع کلتی می برد. مدت شش هفت سال مجاورت داشت. مراجعت به استرآباد نموده مجلدات عدیده تألیف نمود. رساله‌ای در رباع و رساله‌ای در طهارت و مسألهٔ مفهوم

شرط و رساله‌ای در اجتماع امر و نهی و رساله‌ای در شرح قصیدهٔ کعب بن زهیر و کتاب منتهی الموعظ از جمله مؤلفات حقیر است. کتاب کشکول و دیوان قصائد عربی و فارسی و مثنوی نیز در دست است، هنوز تألیف می‌شود تمام نشده است، رجاء من الله تعالی التوفیق للتمام. امید از خداوند علام که اسباب جمعیت حواس فراهم آید و آسودگی حاصل گردد مطالب خوب و کتب مرغوب تصنیف و تألیف شود. از جمله قصائد این ذرهٔ بی‌مقدار این قصیده است که در مدح امیر مؤمنان علیه الصلوٰة والسلام انشاء شده مطلعش این است:

ای ماه من ای شمع شبستان شب تار

وای صید دل زار بدام تو گرفتار

ای ماه ختا شاه ختن غیرت کشمیر

وی غارت تبّت صنم چین بت فرخار

خوبان حصاری ز تو گردیده حصاری

ترکان تتاری ز تو مستور در استار

نقاش نیارد که کشد همچو تو تصویر

ورخواست کشد خامه فرو ماندش از کار

بر سرو چه می‌بگذری ای سرو قباپوش

بر ماه چه می‌بنگری ای ماه کله‌دار

کان از قدت ای سرو قباپوش جفاکش

وین از رخت ای ماه کله‌دار کلف‌دار

در مسألهٔ جوهر فرد ار چه حکیمان

دارند به قسمتیش برخی اقرار

آید چو دهان تو بگفتار نباشد

زدیک من این‌رای پسندیده و ستوار

بس ظلم که بر من ز تو ای ترک جفاجو

بس جور که بر من ز تو ای یار ستمکار

آن به که برم ای بت من از تو تظلم

بر درگه شاهنشاه دین حیدر کرّار

سلطان ازل شاه ابد والی سرمد

سالار ام سرور دین سید ابرار

إلی آخر القصیده و در تجدید مطلع قصیدهٔ بائیه در مدح مولای
مثنویان چنین انشاء نموده‌ام:

ای کائنات را به لقب مالک الرقاب

وای ممکنات را به صفت مبدأ و مآب

میری که آسمان هویت تراست قدر

شیری که نیستان مشیت تراست غاب

نورت نهفته در تنق نور حق چو بود

زین رو فتاده‌اند خلایق در ارتیاب

اندر بر وجود تو جوهر بود عرض

بر پیکر و جوب تو امکان بود ثیاب

إلی آخرها .

و در مشرب عرفان در باب تطبیق حج با مطالب عرفان ابیاتی انشاء کرده‌ام ، مطلعش اینست :

مشعر حجّاج را در مشعر آمد اجتماع

زمرهٔ عشاق اندر بزم دلبر در سماع

مکّهٔ جسمانیان هر چند شد خیر البلاد

بقعهٔ روحانیان بگزین که شد خیر البقاع

جامهٔ احرام عوری کن که گردی آفتاب

گنبد دوّار بختی کن که یابے ارتفاع

هست قرطاس دل عارف بقابحش علوم

راست آمد کل علم لیس فی القرطاس ضاع

سربنوشی سیر مردم پوش و برهم نه دولب

فاش برخوان کل سرّ جاوز الاثنین شاع

ترك صید اندر حریم دوست کن یعنی ز خویش

دور کن درند گیهای که داری چون سباع

تیر بر پهلوی گیهان زن که سست استش نهاد

سنگ بر مینای دوران زن که سخت استش صداع

بادهٔ وحدت ز ساقی چند خراهی جام بجم

خم خم ار نبود میسر رطل رطل و صاع صاع

إلی آخر القصیده .

و در مثنوی از جمله ایات آن چنین بیان کرده‌ام :

هستی ای عاشقان و سالکان

ای خزانہ نیستی را مالکان

هستی جاوید چون در نیستی است

نیست بودن هست هست و هست نیست

کم کنند از نعل اسبت تا نشان

نعل را وارونه زن چون ترکان

از خودی خود کنی گر خود تهی

پر شوی از مهر ماه خرگهی

خواهی ار نام و نشان جاودان

ساز بی نام و نشان نام و نشان

خسروی خواهی قلندر کیش باش

پادشاهی خواهی ار، درویش باش

در ره جانان ز درمان درد به

گنج فقر از گنج باد آورد به

تن چو نی کن سینہ را چون ارغنون

فاش گو انا لیه راجعون

در فنای محض آمد زندگی

خویش فانی کن پے پابندگی

گفت پیغمبر ز لعل جانفزا

که خلقتم للبقا لا للفنا

چون فزودن آمد اندر کاستن
 مرگ پیش از مرگ باید خواستن
 کلبه کثرت چو کاخی تنگناست
 وحدتی جو کان فضائی دلگشااست
 کثرت آمد عالمی پرقیل و قال
 دل ز قیل و قال او گیرد ملال
 از تراحم بر تو سازد کار تنگ
 وز تهاجم شهرا سازد شرنگ
 صحتش بیماری است و نوش نیش
 مرهمش ناسور ساز زخم ریش
 لقمه اش زی لب نیاورده هنو
 از تضایق سخت گیرد از گلو
 مار کژدم نشتر افعی دم است
 مهره اش زهراست و تریاقش سم است
 شیر او خونست و مشک او ست پشک
 پارگین آرد بجای بید مشک
 تیره ترش از خشت خام است آینه
 آتش خیزتر ز آتش زنه
 ای غیر ذلک . و اکنون قریب به پانزده جزو از مثنویات و نظیر
 آن از قصائد و غیر آن تسوید شده است ، وقتنا لله للاتمام والترقی الی المدارج
 العالیه بمحمد وآله الکرام البرره صلوات الله علیهم اجمعین .

توشیح و تزئین

داعی دولت قاهره را مناسب مقام چنان ملحوظ افتاد که همچنانکه
 افتتاح این اوراق بنام نامی مبارک اعلی حضرت اقدس شهریار خلد الله
 ملکه و شید سلطانه بود اختتام آن را به اسم سامی حکمران و فرمانفرمای
 مملکت استرآباد و جرجان نواب مستطاب اشرف ارفع امجد والا شاهزاده
 امپرتومان دام اقباله مزین و موشح ساخته به تحریر این دو قصیده که به نظر
 قاصر در ستایش شخص شریف ملازمان سامی رسیده پردازد و از باب
 میمنت و برکت بدین نام بلند گرای این مختصر را ختم نماید . القصیده .

اللهم اجعل عواقب امورنا خیراً الاولی

بحکم خسرو آفاق ناصرالدین شاه

که سوده اند شهن بر درش جبین و جباه

سپه کشید به جرجان امپرتومان آنک

ندیده چون سپش چشم روزگار سپاه

جهان نجد جهانسوز شه محیط کرم

سپهر شوکت و فر برج عز و اختر جباه

خدا یگان مهان حکمران گیهان بان

امیر ملک ستان ملک بخش و دولتخواه

بزرگوار امیری که برتر آمده است

ز فرط رفعتش از طرف طرفه کلاه

ز طرف جبهه گذشته است نور جبهه او

نثار نثره اش اندر نظر چو خاک سپاه

زآبگونش برباد رفته خاکِ عدو
 به دودمانش آتش فگنده خواه مخواه
 یلان شیر شکار و گوان برفکن
 ز حادثات زمان بردرش برند پناه
 درآب و آتش باید فکند و شست و بسوخت
 هر آن صحیفه که عنوانش نی جعلتُ فداه
 یمینش ابر مطیر و یسارش بحر محیط
 هماره سائل و مسکین همی دران بشناه
 بلاکش ملک الموت را همی ماند
 که چون درآید گردد بنای خصم تباه
 سنان همچو شهابش ز خصم دیو صفت
 به مه رسانده ز ماهی خروش و او یلاه
 سمند تیز تکش را خیال اگر گویم
 خیال واپس ماند از او به نیمه راه
 کند به پایه قدرش نگاه قطب چنانک
 کسی ز مرکز عالم کند به قطب نگاه
 بحیرت اندرم از آن جهان فر و جلال
 زهی جلالت و فر لا اله الا الله
 بزرگوار امیرا ملک صفت میرا
 که بر سپهر برین زبیدت زنی خرگاه
 به لب مراست بسی شکوه های گوناگون
 گذشته شکوه من از مسامع و افواه

زگردش فلک و سیر ثابت و سیار
 نفاق مشتری و کید مهر و کینه ماه
 زاستغاثه ام از جور چرخ و دور زمان
 به چرخ می رسد از حلق بانگ و اغوئا
 بویژه چون نگرم کاهل استرآباد اند
 همه قلیل و اسیر گروه بی پرواه
 گروه سخت دل و سست عهد و بی آرم
 به خشم همچو پلنگ و به مکر چون روباه
 سیاه کاسه همسایگان زشت سرشت
 سیاه نامه بی مایگان پشت دو تاه
 همه بد اختر و بد کار و بدسگال و دغل
 درشت و زشت و بد آئین و رانده از درگاه
 چو چرخ پیر همه کج نهاد و ازرق پوش
 چو شیر و قیر همه چشم و دل سپید و سیاه
 درشت همچون . . . جمله فظ غلیظ
 درست همچون . . . ابتر و گمراه
 چو این گروه ظلوم و جهول چرخ کهن
 نشان ندارد بی شبهه شبی از اشباه
 چو این گروه به سفاکی و به فتاکی
 کسی ز سیر سیار تا کنون نشد آگاه
 ز کینه جویی این قوم کینه جوی شریر
 ز خاک جرجان هرگز نرسته مهر گیاه

ثواب صرف شمارند کشتن مارا
 نکرده هیچ خلاف و نکرده هیچ گناه
 تمام سال بود روز عید قربانشان
 ز قتل ما و خود این مرز و بوم قربانگاه
 رجائنا اسراءُ لهم ونسوتنا
 لقد سببین بایدی اللّٰهم یاالله
 بناتنا وبنونا باسوء الاحوال
 عبیدهم وانااءَ لهم بغير رفاه
 یُدبّحون لابناءنا ویستحیون
 نساءنا کولید اذا بدت طغواه
 هم الذناب علینا بلا مبالاة
 کانهم سفکو فی الثریٰ دماء شیاه
 خدایگانا ایدون که زیر چرخ کبود
 هگرز نامده ماننده تو یکک خونخواه
 مظفر است سپاهت چه ده چه صد چه هزار
 عدد یکی است بچشمست چه پنج و چه پنجاه
 بکش حسام و بیفکن بکش ببند و بگیر
 مر این گروه ابر فوق رأی شاهنشاه
 بزرگ و کوچک ترکان ماوراء النهر
 که راه راست نه پیموده اند گاه بگاه
 درید پرده عشاق شهریار از کین
 فگنده شور و نوا در عراق بی گه و گاه

یکی بیفگنشان در بدشت و شهر آشوب
 یکی بیاورشان مرد و زن چو بنده راه
 یکی چو شیر بگرگان کیرا بر این گرگان
 که خون ز رود به دریا رود بجای میاد
 یکی دو اسبه بر آن بر جنود نامعدود
 بخاک بلخ و بخارا برای باد افراه
 کنون که از پی ترفیه حال خسته دلان
 شبت گزیده و ما در مقام استرفاه
 به زندگانی جاوید خویش کوش و بهل
 به دهر نام نکویی ز خویش در افواه
 که تات نام نکو هر که بر زبان راند
 ز نندش بوسه نکویان بروز و شب بشفاه
 توجیهی ز تو زی بندگان شه میرا
 همی رسانندشان براوج ماه ز چاه
 بس است هر چه خسارت ز خامه شد برهان
 مباد یابد در طبع شاه راه اکراه
 ضمیر میهر منیرا میر هست خبیر
 ز سر کار چه حاجت به عرض حال و گواه
 سخن بسی به درازا کشید دست دعا
 بر آرسوی خداوند و قصه کن کوتاه
 الا به نطع زمین تا که فرّ فرزین است
 پیاده ای را کش رخ بود بجانب شاه

سلطان جان به مجلس اخشیج تا یکی
 اورا برون برای تماشا برآورم
 رخشنده جان خویشتن تیره تن همی
 روزی چوروز از شب یلدا برآورم
 ترك علایق است تمنای دل زمن
 با اقتدار منٹش تمنّا برآورم
 تن آرزوی دور و دراز از کند زمن
 من آرزوی تن را حاشا برآورم
 من آن نیم ز دامن جان همچو کودکان
 بادام و نقل و جوز منقّا برآورم
 طبعم چو خامه را به سرانگشت من دهد
 از شعر و نثر نثره و شعرا برآورم
 بس مشک تر پریشیدم از کلکک برحریر
 بر روی یار زلف سمن را برآورم
 بخشد به دوست نشأه چندین قرابه می
 از طبع هرچه صافی صهبا برآورم
 آن راهم که گر به حرم نیست ره مرا
 ناقوس را فغان ز کلیسا برآورم
 بیت الحرام گر نهد ره بخود مرا
 آه از جگر به دیر سکوبا برآورم
 بیت الحزن مقام و نزد عزیز مصر
 خشمی عیان بسان یهودا برآورم

براسب پیلتن مدّعی خویش شها
 سوار باشی و یا بے ظفر ز فرّ إله
 هوای شام و صباحت به هر زمین که توئی
 هوای صبح نشابور باد و شام هراه
 تمام روی زمین را همی کنی تسخیر
 بحکم خسرو آفاق ناصرالدین شاه
 القصیده انانیة
 هر شب که دیده جانب جوزا برآورم
 از دیده صد هزار ثریّا برآورم
 از سینه هر نفس که کشم آه آتشین
 آنسوترک ز گنبد مینا برآورم
 دل کوه غم شده است مرا و ز دیده ام
 سیل دمان به جانب دریا برآورم
 در طاس چرخ خرمگس افکنده چون طنین
 زنبور سان هر آینه غوغا برآورم
 دردم هزار گونه و هر دم دم به لب
 ماناد دم که دائم هرا برآورم
 کالای شادمانی اندر دکان غیر
 چون دزد دست جانب کالا برآورم
 جان را که خواسته است زمن سیر باغ خلد
 زین تن که صورتست و هیولای برآورم

اینک رسد مرا که بسوی فلکک بعکس
 من دست انتقام به عمدا برآورم
 از جور چرخم ار بفلکک می رسد غریب
 چون کوس شه زخویشن آوا برآورم
 دست شهم نوازد اگر نغمه های نغز
 وقت رباب وقت محاکا برآورم
 نزدیک شاهزاده والا ز حادثات
 فریاد یا مجیر آجیرنا برآورم
 خواهد مرا ز عیش مهتا چو کامکار
 من کام دل ز عیش مهتا برآورم
 آبی که از عذار مطرا کند بصبح
 زان آب من رخان مطرا برآورم
 هم جای سبحة با اثر مهر شه توان
 کیسوی حور را به مصلتی برآورم
 بام ز عرش طبع خود اندر مدیح شه
 آرجو سر از لحد به تولا برآورم
 مهرش نهفته در دلم آنسان که آشکار
 شوری به سر ز علت سودا برآورم
 قهرش هنوز ناشده اندر تصورم
 از کام خود شراره صفا برآورم
 بدگوی شه اگرچه زبانا بود بچرخ
 باتسغ خود زبان زبانا برآورم

شد طور دل چو جلوه گه نور حق چرا
 آتش زنه به سینته سینا برآورم
 آه درون به شکوه زگردون دون برم
 در بزم شاهزاده والا برآورم
 نواب مستطاب جهانسوز شه کزو
 از بحر طبع لؤلؤ لالا برآورم
 چرخ جلال و برج جمال اختر آمال
 زاو قطب را ز مرکز غربا برآورم
 خط حیا و سطح سخا نقطه وفا
 تثلیث شه ز کلکک مثنای برآورم
 اسکندریست حاجت درگاه او کز او
 دست ستیزه بر سر دارا برآورم
 کلکش که مشکک بیزد خیزد بجا زمن
 کاغجاز او به سحر زانشا برآورم
 درویش خط شه شده خود میرونک گواه
 بن مقله را به مقله بینا برآورم
 گویا شود به پویه سمندش که هان و هان
 غربا فراز قبه خضرا برآورم
 گوید فراب تیغش کز خویشن همی
 در روز رزم مرگ مفاجا برآورم
 دوش آسمان سرود که با عدل شه بکن
 حاشا توان که دست تعدا برآورم

نقاش صنع گفت که با سطوتش همی
 شیر فلک به صورت عوا بر آورم
 گفتا سماک رامج شه در شکارگه
 بگذار دل ز شیر فلک تا بر آورم
 برهان بس است هرچه جسارت شدت کنون
 دست دعا به داور دارا بر آورم
 جاوید باد دولت شهزاده تا خدای

گوید کنون قیامت کبری بر آورم

والحمد لله على الاتمام . شکر مرخدای را که خدمت مرجوعه به توفیق
 خداوند علام سمت انجام پذیرفت . امید قبول است . در شب چهارشنبه
 بیست و هشتم شهر رجب المرجب از تسوید این مختصر حسب الامر فارغ
 گردید ، و ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ، آلفه محمد
 صالح بن محمد تقی بن محمد اسمعیل الاسترآبادی . علی ید الحقیق الفقیر المحتاج
 الی رحمة الله ابن میرزا محسن عباس تویسرکانی ، اللهم اغفر لمن قال فی حقی اللهم
 اغفره بمحمد وآله الطاهرين المعصومین المکرمین حرر فی شهر رجب من
 شهر سنة اودئیل حجة تحویل ۱۲۹۴ ، والسلام .

— ۴ —

سفرنامه کلنل لوات

C. Bedesford Lovett

در سالهای

۱۲۹۸ - ۱۲۹۹

بکوشش ایرج افشار

www.tabarestan.info
تبرستان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمهٔ مسافرت نامهٔ لیوتنان کلنل برسفرد لیوات قونسول دولت بهیهٔ انگلیس در استرآباد از طهران به استرآباد و تعیین وضع جغرافیائی عرض راه از طهران به استرآباد مابین سنهٔ ۱۸۸۱ و سنهٔ ۱۸۸۲ مسیحی مطابق ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ هجری .

لیوتنان کلنل لوات نقشهٔ این راهی را که مسافرت نموده بطور تحقیق کشیده و در اول این مسافرت نامه ملحق کرده اند . مقیاس این نقشه را از قرار یک فرسنگ در نیم گره قرار داده اند و خط قرمزی که در این نقشه کشیده شده است راهی است که لیوتنان کلنل لوات از آنجا عبور نموده و این راه از طهران است بسمت شمال ایل علی^۱ و از آنجا به درهٔ لار و جنوب کوه دماوند و از آنجا از راه مابین رودخانهٔ هراز و فیروز کوه به کُرندو از آنجا به فولاد محله و شاه کوه و از آنجا به استرآباد و بعد از استرآباد به شاهرود .

سفر نامه از طهران به استرآباد

منزل اول از قلعهک شمیران به وجیهه

لیوتنان کلنل لوات می نویسد که ما از قلعهک به باغ وجیهه نقل مکان کردیم که نزدیک بشهر باشیم و از ما محتاج سفر هر چه کسر داشته باشیم بفرستیم از طهران بیاورند و مهیا نمائیم .

از قلعهک به وجیهه یک ساعت و نیم راه است . وجیهه یک باغ مختصری است که در دامنهٔ کوه شمیران بنا شده است . یک استخر آب دارد و اطراف آن درخت بید غرس کرده اند . وجیهه نزدیک قریهٔ ازگل که یکی از دهات معتبر شمیران است واقع شده . در ازگل مکاری و چاروادار زیاد است . ما خواستیم که از آنجا قاطر بجهت حمل بنه تا استرآباد کرایه کنیم چاروادارها قبول نکردند و ناچار مال بنه تا فیروز کوه کرایه کردیم که از آنجا چاروادار دیگر بگیریم، و اینکه انکار داشتند که از گلیها مارا به استرآباد برسانند بواسطهٔ این بود که می گفتند آب و هوای استرآباد بسیار ناسالم است و بیشتر از تراکمه و اهمه داشتند . ولیکن بعد از آنکه به فیروز کوه رسیدیم همانها راضی شدند که مارا به استرآباد برسانند .

منزل دوم از وجیهه به آهار

صبح زود بار و بنه از راه سوهانک که قریهٔ معتبری است در نیم فرسنگی سمت شرق وجیهه روانه شد و بعد ما یک راه نزدیک تر را پیش

گرفته روانه شدیم. از یکی از دره‌های کوه البرز بالا رفتیم. به قلعه کوه که رسیدیم قریب سه هزار ذرع ارتفاع داشت. قلعه کوه دماوند و قریه اوشان نمایان بود و دره‌ای که رودخانه جاجرود از آنجا عبور می‌کند مشاهده می‌شد و رودخانه تا مکانی که به جنوب این دره می‌رسد قبل از آنکه به اراضی کیود گنبد منتهی شود دیده می‌شد. از قلعه کوه به محاذی قریه حاجی آباد آمدیم. در ورود به حاجی آباد منتظر شدیم تا آنکه کاروان و بنه رسیدند. بعد از راه کنار رودخانه جاجرود به قریه اوشان رفتیم. این دره رودخانه جاجرود وسعت چندانی ندارد. اطراف رودخانه ایلی قریه اوشان همه جا اراضی مزروع است.

اوشان یک قریه کوچکی است. درختهای گردو و چنار کهن بسیار دارد. از آنجا از کنار یکی از شعبات رودخانه جاجرود که در سمت غربی جاری است و از وسط یک دره‌ای که درختان گردو و چنار و غیره زیاد دارد حرکت کردیم. تا آنکه به باغ جیل^۱ رسیدیم و آن محلی است که درخت بسیار دارد و از آنجا نیم فرسنگ دیگر که راه رفتیم به قریه اجیل^۱ رسیدیم. این دره در محل تقاطع دوشعبه رودخانه جاجرود واقع شده است. نیم فرسنگ دیگر که طی مسافت کردیم به منزل آهار رسیدیم. این ده نیز در محل تقاطع دونه بزرگ واقع شده. اطراف آن اراضی مزروع و درختان است. در زیر سایه درختی چادرهای مارا برپا کردند و شب را در زیر چادر بسر بردیم. راه امروز از وجهیه به آهار اشکالی نداشت و قاطرهای بنه مدت هشت ساعت این مسافت را طی کردند.

۱- امروزه باغ گل و ایگل تلفظ می‌شود.

منزل سیم از آهار به سرک

راه امروز بسمت غربی حرکت کردیم و یک فرسنگ از کنار یک نهر بزرگ و اراضی مزروع رفتیم و بعد از یک راه مارپیچ بالا رفتیم، به یک زمین مسطح رسیدیم و از آنجا یک راه سرپائین و سربالای موافق پیش آمد. طی مسافت کردیم تا آنکه به سرچشمه رودخانه جاجرود و رودخانه کرج محلی که آب این دو رودخانه از یکدیگر جدا می‌شوند رسیدیم. در نزدیکی این محل انقسام آب یک کوه مرتفع سنگ سیاه سختی است که در قلعه آن کوه یک گنبد آجری بنا شده است موسوم به کله دختر^۱ و گویا مقبره یکی از مقدسین باشد. مکاریم^۱ که همراه ما بودند گفتند که آنجا یک برجی است که در قدیم ساخته‌اند و لکن چون در قلعه کوه آب یافت نمی‌شود نمی‌توان این قول ایشان را حمل به صحت نمود. ارتفاع کوه کله دختر سه هزار و پانصد ذرع است. در قلعه منظر خوبی دارد. از محل انقسام آب یک راه سرپائین سختی آمدیم و به شهرستانک رسیدیم. یکی از شکارگاههای شاهنشاه ایران شهرستانک است. در عرض راه یک گله شکار از جلو ما درآمدند.

شهرستانک قریه معتبری است که در دره واقع شده و قریب هزار و دویست نفر جمعیت دارد. اطراف آن همه اراضی مزروع است و از سطح دریا دوهزار و پانصد ذرع ارتفاع دارد. در اول این دره پای کوه توچال شیران یک عمارت سلطنتی ساخته‌اند. همه ساله شاهنشاه چند روزی در آنجا توقف می‌فرمایند و روزها بشکار می‌روند. در جنب عمارت آبشار آبی است که از توچال می‌آید و رودخانه‌ای می‌شود که قریب پانزده ذرع عرض و نیم ذرع عمق دارد. از کنار این رودخانه به سرک آمدیم و شب را در زیر

۱- قلعه دختر درست است.

درختان چنار منزل نمودیم . سرک قریه کوچکی است در محل تقاطع دو رودخانه که یکی از سمت جنوب جاری است واقع شده . راه از شهرستانک به سرک بسیار خوب است . این راه را جنرال گاستگر صاحب منصب مهندس اطریشی که در خدمت دولت ایران بود هشت سال قبل ساخته بود .

منزل چهارم از سرک به حسنک در

این راه از سمت چپ رودخانه گچسری رود . این رودخانه موسوم است به لورا و در سه ربع فرسنگ پائین قریه سرک به رودخانه سرک متصل می شود . رودخانه گچسری بیست و شش ذرع عرض و چهار ذرع عمق دارد و آب آن گل آلود است و تند می رود . ساعتی ده فرسنگ و نیم مسافت را طی می کند و اگر این آب تند نبود ممکن بود که از جنگل زغال به طهران از روی آب راه مرآده داشته باشد و زغال را از روی آب حمل کنند . اینک قریب بیست فرسنگ راه زغال را با قاطر حمل می کنند . ما هر روزی دویست رأس قاطر و الاغ می دیدیم که از بجزر و دونا زغال بار کرده اند و به طهران می روند . جنگلهای معدن زغال سال بسال کسری شود و اگر معادن زغال سنگ حوالی رودخانه کرج را کار نکنند عمل سوخت زغال طهران چند سال دیگر بسیار سخت خواهد شد . اکنون هر چه جنگل را می سوزانند و پیش می روند راه زغال به طهران دورتر می شود . در کوهستان البرز نزدیک به طهران محللهای مناسب برای جنگل زیاد دارد و ممکن است که در آنجا اشجار غرس نمایند که بعد از چند سال جنگل معتبری بشود . اما این فقره برای شکارگاه سلطنتی مضر است .

در حسنک در رودخانه یک پل چوبین دارد که ما از روی آن عبور

نمودیم . این ده بسیار کوچک و خالی از نظافت است و یک امامزاده دارد . ما یک روز در آنجا توقف کردیم که به قلعه کوه معظم موسوم به کچنک صعود نمائیم . این کوه یک هزار و صد ذرع ارتفاع دارد و در قلعه آن کوه دماوند نمایان است تا قلعه کوه رفت منظر خوبی نداشت . کوه های اطراف همه مثل کوه های افغانستان بی آب و علف و خشک بود .

منزل پنجم از حسنک در به گچسری و ولی آباد

ما از راهی که گاستگر خان ساخته است روانه شدیم و از دره ای که قریه نسا در آنجا واقع شده از وسط باغات و اراضی مزروع عبور نمودیم . یک فرسنگ بالاتر از قریه نسا رودخانه لورا بسمت شرقی به گچسری که قریه کوچکی است می رود از گچسری به بالا . دور نیست که رودخانه امتدادی داشته باشد . لکن ما تحقیق نکردیم که سرچشمه آن الی گچسری چقدر مسافت است . از گچسری الی ولی آباد در عرض راه هیچ درخت ندارد . از گچسری راه از کنار یک نهری که بطرف غربی جاری است می رود تا پای کوتل گچسری که پانصد ذرع ارتفاع دارد و از آنجا راه متدرجاً بالا می رود تا آنکه به قلعه کوهی که سه هزار و چهارصد ذرع ارتفاع دارد می رسد . در آنجا تمام رشته البرز کوه شمران و کوه آزاد برو دماوند و قلعه کوه شاهزاد نمایان است . در پای این کوه یک چشمه گوگردی واقع است و قریب دو فرسنگ که راه از آنجا دور می شود گل و ریاحین و درختهای جنگلی شروع می شود و هوا متدرجاً مرطوب می گردد . و قدیکه به ولی آباد می رسد هوای دیگری محسوس می شود . بوی دریا استشمام می شود و ابرهای سیاه

روی دره چالوس را فرا گرفته است. این راه ایلی ولی آباد همه جا خوب مهندسی شده است.

منزل ششم از ولی آباد به تویر

راه از تنگه چالوس از بغله کوه می رود. در ته تنگه که از آنجا ایلی بقله کوه که دویست یا سیصد ذرع است رودخانه چالوس جاری است. این راه بغله بسیار سخت است و اگر ساخته نبود و معجز گذارده نشده بود ممکن نبود که دو قاطر در پهلو یکدیگر بتوانند از آنجا عبور نمایند. در بالای ولی آباد کوه را سوراخ کرده و دالانی برای راه ساخته اند، تمثال شاهنشاه ایران در آنجا حجاری شده است، و لکن خوب حجاری نکرده اند. طول این دالان سی ذرع است. تفصیل اتمام این راه را بخط فارسی در روی سنگ نقش کرده اند و اگر این راه را از ولی آباد از پائین تنگه ساخته بودند و به بغله کوه نرفته بودند خیلی بهتر بود و فوائد کثلی داشت. وقتیکه راه مساوی رودخانه می شود جنگل و کوه های سبز چشم را خیره می کند. صدای رودخانه آب و درخت های بلند جنگل و کوه های سبز و گل و ریاحین بقسمی فرح می بخشد که انسان هیچ تصور نمی کند که در ایران است، وقتیکه کوه های خشک و صحرای بی آب و علف را بخاطر می آورد. تویر یک ده کوچکی است. در نزدیکی رودخانه واقع شده است. اطراف آن همه اراضی مزروع است. در آنجا همه چیز از ماکولات فراوان بود.

روز دیگر از تویر به علت رفتیم که چنی است خوش آب و علف و اطراف آن همه جنگل است و در سر چشمه رودخانه چالوس واقع است. علت پانصد و هفتاد ذرع از سطح دریا ارتفاع دارد. در عرض راه از قریه

رزان عبور نمودیم و از رودخانه از روی پل چوبین گذشتیم. در محاذی علت در یک فرسنگی قریه ایست موسوم به مرزان آباد. لوازم خود را ما فرستادیم از آنجا آوردند.

منزل هفتم از علت به ارسینک رو

راه امروز خیلی خوب بود. تماشا و منظر مفرح داشت. از دره چالوس که گذشتیم داخل جنگل معتبر شدیم و همه جا از وسط جنگل می رفتیم. ارتفاع زمین آنجا از سطح دریا قریب یک هزار و سیصد ایلی یک هزار و پانصد ذرع است. این جنگل خیلی شبیه است به جنگل انگلستان. درخت های بلوط زیاد دارد. بعد از آنکه از جنگل خارج شدیم بقدر یک هزار ذرع راه سر پائین آمدیم و از رودخانه ای که از فیروز آباد جاری است عبور نمودیم. فیروز آباد ده خرابه ای است که در پای کوه پلار واقع شده. اراضی آنجا از جنگل پوشیده است و بجز قلّه کوه پلار چیزی نمایان نیست. بعد به قریه دشت نظیر^۱ رفتیم. این ده خیلی معتبر است. اهل آنجا همه مشغول خرمن کوبی و جمع آوری زراعت بودند. در دهات عرض راه که ما از آنجا عبور نمودیم این مطلب را دقت کردیم و دیدیم که بجز رعایای قریه ولی آباد رعیت های تمام این دهات لباس خوب داشتند و همه سمین و فربه بودند و این فقره دلیل بر آنست که رعایای مملکت ایران آسوده و نیک بخت و متمول هستند. اگر در بعضی دهات رعیت فقیر و بی چیز باشند بلاشک یک سبب خارق العاده دارد، یا آنکه بواسطه آنست که حاکم ظالمی داشته اند. این مسأله محقق است که زندگانی رعایای ایران به اعلی درجه بهتر است از زندگانی رعیت فقیر و زحمت کش ایرلند و رعایای آلمان و رعایای روس.

۱- (= سرزون آباد). ۲- اصل: دشت نظر.

از دشت نظیر^۱ از کنار رودخانه پجل به ارسینکرو که در محل تقاطع دو نهر بزرگ واقع است رفتیم و شب را در آنجا توقف نمودیم. ما محتاج از دشت نظیر آوردند. از ارسینکرو راه دوتامی شد. یکی از راه کجور که در سمت شرقی واقع بود و دیگری از راه میخساز واقع در سمت جنوب، و ما مخیر بودیم که هر کدام راه را که میخواستیم برویم. بواسطه تحقیقات جغرافیائی راه میخساز را انتخاب نمودیم.

منزل هشتم از ارسینکرو به میخساز

در حرکت از ارسینکرو از راه قدری منحرف شدیم و به قریه پجل که ده معظمی است و در سر راه کجور واقع است رفتیم. و بعد از یک صحرای وسیع مزروع عبور نموده از یک کوه سنگ آهکی بالا رفتیم و از آنجا به دره لرکان فرود نمودیم و از آنجا طی مسافت کردیم تا به میخساز رسیدیم و شب را در آنجا توقف نمودیم. دره های عرض راه همه وسیع و محل زراعت هستند. از کوه های معظم اطراف نهرهای آب متعدد جاری است که تمام آن به زراعت می رود.

منزل نهم از میخساز به اوز

راه مندرجاً بالا می رود تا آنکه به قریب سه هزار و سیصد ذرع ارتفاع می رسد. گردنه میخساز یک هزار و هشتصد ذرع ارتفاع دارد و سه ساعت تمام طول کشید تا آنکه قاطرهای بنه از آن کوه بالا رفتند؛ با وجود آنکه راه ساخته و خوب است. در قلّه کوه میخساز دره نور و کوه دماوند و کوه

شاهزاده نمایان است. در سمت جنوب این کوه هر چه دیده می شود تمام کوه های خشک بے علف است و در سمت شمال همه کوهستان سبز و جنگل انبوه و دره های مزروع است. دره نور خیلی شبیه است به دره های اصفهان و شیراز.

قریه اوز که ده بزرگی است قریب پانصد نفر جمعیت دارد و آنجا زراعت بسیار می شود. این ده مثل سایر دهات مازندران یک امامزاده دارد. در هر ده از برای یک امامزاده یا شخص مقدسی یک بقعه می سازند که یک گنبد مخروطی مرتفع دارد و روی آنرا از گچ سفید می کنند و در بعضی جاها گنبد را حلبی می کنند و تازمانی که نو و تازه است روزها که آفتاب بر آن می تابد تلالو خوبی دارد. وضع بقعه های مازندران از وضع بقعه های عراق تفاوت کلتی دارد. در عراق گنبدها مدور است و روی آنرا کاشی نصب می کنند.

منزل دهم از اوز به بلده

در این روز پنج فرسنگ از کنار رودخانه نور را طی کردیم. در بعضی جاها راه خیلی خراب و بد بود. در عرض راه از اوز به بلده اگر چه دهات چندانی نداشت اراضی همه جا مزروع بود. ما از وسط قریه یوش که ده معتبری است عبور نمودیم. مثل این بود که کسی در آن ده نباشد. رعایای ده همه به جمع آوری زراعت رفته بودند. دره یوش خیلی کم عرض بود و دوطرف آن کوه های سخت بلند است.

در نزدیکی یوش در کمر کوه یک سنگی مثل سنگ زغال بدست آمد.

وقتی که امتحان کردیم زغال سنگ نبود. می گویند در گچ سر معادن زغال سنگ بسیار است و زغال آنجا را به طهران می برند. بعد از آنکه از قریه اوزسوسی گذشتیم داخل یک دره شدیم که نیم فرسنگ عرض و یک فرسنگ امتداد داشت و رودخانه ای در سمت جنوب آن جاری بود. منبع این رودخانه دامنه شمالی کوه دماوند است و از یالو می گذرد و نهرهای متعددی که از کوههای مابین کوه دماوند و کوه شاهزاد جاری است داخل این رودخانه می شود و بدین واسطه رودخانه نور رودخانه خیلی عظیمی می شود. بلده قریه بزرگی است که قریب یک هزار و دوست نفر جمعیت دارد. در این ده باغات و درختهای چنار کهن بسیار است و خانه های آنجا از خانه های سایر دهات برتری دارد. در سمت شرقی قریه یک کوه سنگ سخت مرتفعی مثل دیوار واقع است و رودخانه نور از وسط آن می گذرد. این رودخانه کم عرض است، لکن عمق زیاد دارد و آب آن جریان تند دارد.

منزل یازدهم از بلده به چشمه شاهی

راه این منزل خیلی دور بود. صبح چهار ساعت بظهر مانده حرکت کردیم و هشت ساعتی از ظهر گذشته به چشمه شاهی رسیدیم. دوازده ساعت تمام در راه بودیم. راه همه جا از کنار رودخانه یالو می رود. در یک فرسنگی بلده در سمت راست رودخانه دوقریه است موسوم به کمرو و بردو [ن]. در دره یالو کوه ها همه خشک است. در دو فرسنگی بلده از قریه میرده عبور نمودیم. این ده پنجاه خانوار رعیت دارد و در دو هزار و پانصد ذرع ارتفاع از سطح دریا واقع شده است. از این ده بسمت جنوب شرقی دره

که نظری اندازی در پنج فرسنگی قلعه برفی دو کوه نمایان است. اراضی این دره اطراف رودخانه همه محل زراعت است. در انتهای ده به قریه یالو رسیدیم. یالو ده معتبری است و یک کاروانسرا دارد. جمعیت آنجا یکصد و پنجاه خانوار است. در یالو قاطر زیاد دیدیم که به بلده می رفتند و از آنجا برای حمل زغال به جنگل بجزور می روند.

مالیات سوزاندن جنگل سالی دو تومان است. هر کس که مالیات می دهد و اجازه دارد داخل جنگل می شود و از هر محل جنگل که میل داشته باشد می سوزاند و زغال می کند و کسی مانع نمی شود و جنگلی را که می سوزاند بجای آن درختی غرس نمی کند. اطراف جنگل هیچ معجر چوبی و مانعی ندارد. گله و رمه گاو و گوسفند درختهای نوحه و جوان را می خورند و نمی گذارند که به رشد برسند. اینست که جنگلهای ایران سال بسال کمتر می شود و ضرر کثی به دولت ایران وارد می آید.

از یالو راه از بغله کوه سختی بالا می رود. یک فرسنگ رو به بالا می رود تا آنکه به سه هزار و دوست ذرع ارتفاع می رسد.

از آنجا کوهستان ایران منظر خوبی دارد. کوه ها همه سبز و پراز گل و لاله و چنبا تا زانوی اسب و درختهای کهن از قبیل اکاسیا و غیره بسیار است. هوای آنجا خیلی نظیف و مفرح است و آبهای سرد مثل یخ دارد. در محلی که موسوم به کوشکک بود یک ایل سپاه چادر زده بودند. از آنجا که گذشتیم راه بسمت جنوب پیچید. متدرجاً بالا می رفتیم تا آنکه به یک تنگه رسیدیم که هفت ذرع عرض داشت و کوه های دو سمت تنگه هر یک سی ذرع ارتفاع داشت. این تنگه یک دروازه مهیب بود و آنجا پلنگ دروازه

می گفتند. در میان متقدمین به دروازهٔ بحر خزر معروف بود، ولیکن متأخرین محل دروازه را نمی دانستند کجاست. دور نیست که این تنگه همان دروازه باشد. از این تنگه گذشتیم. پنج ساعت و نیم از ظهر گذشته بسر کوه رسیدیم. سه هزار و هشتصد ذرع ارتفاع داشت. در دره های این کوه بعضی جاها که سایه گیر بود در این وقت که نیمهٔ سرطان بود برف زیاد است. در قلّهٔ کوه قلّهٔ برنی کوه دماوند که از اینجا که ما بودیم دو هزار و هفتصد ذرع بلندتر بود مشاهده می شد و قلّهٔ توجال کوه شمیران نیز هویدا بود. از این کوه که فرود شدیم وقت مغرب به چشمه شاهی رسیدیم و شب را در آنجا توقف نمودیم.

منزل دوازدهم از چشمه شاهی به لار. یوردخانلرخان

رودخانهٔ لار از دره های چشمه شاهی جاری است. وقتیکه به پل پلور می رسد موسوم می شود به هراز.

درهٔ لار بدلائل چند احتمال دارد که در سابق ایام دریاچه بوده است. رودخانهٔ لار تا آنکه به دلی چای می رسد جریان آرام دارد و از آنجا از وسط کوه به پلور می رود. کوه دماوند که در نزدیکی لار واقع است تا سیصد سال قبل آتش فشان بوده است و سنگهائی که از آن کوه پراکنده می شده است به دریاچهٔ لار می ریخته. اکنون در حوالی لار از همان سنگهائی کوه دماوند یافت می شود و دلیل بر این مطلب است که بمرور ایام از کوه دماوند بقدری سنگ در این دریاچه ریخته شده است که بعد از قرنهادریاچه پر شده و بازمین مساوی گشته است. وقتیکه کوه دماوند خاموش شده است آبهای دریاچه جمع شده و از وسط کوه راه عبور پیدا کرده که اکنون به پلور

می رود. محل دریاچه صحرای وسیعی است که اینک چمن لار است. چمن لار در همه جا معروف است و لازم نیست که در این یادداشت توصیف آنجا را بنویسم. ایلات چادر نشین همه ساله در فصل تابستان به چمن لار بیلاق می روند. وقتیکه ما به چمن لار رسیدیم اردوی اعلیحضرت شاهنشاه در یورد سیاه پلاس بود و علی هذا ما به یورد خانلرخان رفتیم و در کنار رودخانه چادر زدیم و شب را در آنجا بسر بردیم.

منزل سیزدهم از یورد خانلرخان به عسک^۱ لاریجان

روز دیگر از راه کنار رودخانهٔ لار به دلی چای آمدیم و از سفیدرود که داخل رودخانهٔ لاری شود عبور نمودیم. در دلی چای گله و رمه و ایلخی مادیان ایلات و غیره زیاد بود. چون در آن حوالی نزدیک تر از عسک که در چهار فرسنگی بود دهی نبود آذوقه و ما محتاج به دشواری بدست آمد. روز شنبه نهم ماه ژوئیه (بیستم سرطان) وقت ظهر از منزل حرکت کردیم و پنج ساعت بعد به قریهٔ عسک رسیدیم. سه فرسنگ و نیم الی چهار فرسنگ راه است.

راه از کوه دلی چای یا سفیدآب از کنار سمت چپ هراز بقدر نیم فرسنگ می رود و از آنجا راه دوتا می شود. یک راه به پلور می رود و دیگری از سمت چپ می رود تا آنکه به راه خیابانی که از دماوند به آمل می رود منتهی می گردد. در حوالی رودخانهٔ سفیدآب از سنگهائی که در زمان آتش فشانی دماوند از کوه آمده است زیاد یافت می شود و بعضی بسیار بزرگ

هستند، ولکن اکثر را پنج زمستان شکسته است. زمستان آنجا خیلی سرد می شود. سال گذشته سنه ۱۲۹۸ هجری دریکی از شعبات کوه دماوند راه خیابانی که به آمل می رود بواسطه برف مدت بیست روز تمام مسدود بود.

رودخانه هراز از یک تنگه می رود که کوه های دو سمت آن بقدر پانصد ذرع ارتفاع دارد. عمق این رودخانه متدرجاً زیاد می شود و از پلور به عسک لاریجان می رود و از آنجا به آمل رفته داخل بحر خزر می گردد. راه خیابانی که تازه به آمل ساخته اند پنج ذرع عرض دارد و بسیار خوب ساخته اند، ولکن مثل سایر راه های کوهستان ایران همه ساله تعمیر لازم دارد و چون دره و پست و بلند زیاد دارد عرابه نمی تواند از آنجا عبور نماید. مبالغ بسیار خرج این راه کرده اند. زیرا که بغله کوه سنگ سخت را تراشیده و راه کرده اند. بلندترین محل این راه جائی است که سه هزار ذرع از سطح دریا ارتفاع دارد. کوه های عرض راه از چهارالی پنج هزار ذرع ارتفاع دارند و همه علف و گیاه فراوان دارند.

قریه رینه که یکی از دهات لاریجان است از یک مسافت بعید نمایان است و مثل سایر دهات مازندران یک امامزاده و گنبد مخروطی دارد و اطراف آن همه درخت است.

ارتفاع راه از دو هزار و پانصد ذرع در سه ربع فرسنگ مسافت به دو هزار و یکصد ذرع می رسد و از آنجا مارپیچی شده متدرجاً پائین می رود تا آنکه به قریه رینه می رسد.

از رینه بقدر یک فرسنگ از بغله کوه یک راه باریکی می رود به دره آب گرم. در این دره از زیر کوه دماوند یک چشمه گوگردی جاری است

که به رودخانه هراز منتهی می شود. از راه این دره به کنار رودخانه هراز رقم و از سمت چپ رودخانه از یک راه مرتفع باریکی عبور نموده از اراضی مزروعی و باغات گذشتیم و به قریه عسک رسیدیم.

عسک پایتخت لاریجان و محل حاکم نشین است. در فصل زمستان از شدت برودت اهل آنجا همه به قشلاق مازندران به آمل می روند و در فصل تابستان به عسک مراجعت می نمایند. خانه های عسک همه سقف مسطح دارد و از خشت خام مثل دهات عراق ساخته شده است. کوچه ها همه تنگ و کثیف و بد هواست و بعضی چشمه های هیدروژن گوگردی دارد که بوی عفونت آن صداع می آورد و راه منحصر است به راهی که از وسط این کوچه ها می گذرد. حمام آب گرم گوگردی لاریجان و آب چشمه های عسک برای امراض جلدی و فلج نفع کلی دارد و همه ساله جمعیت کثیری به آنجا می روند.

در عسک محل مناسبی ندارد که کسی در آنجا چادر بزند و بهتر آنست که مسافری در رینه یا در قریه ابراه که در سمت چپ رودخانه در یک فرسنگ واقع است توقف نمایند. در عسک روی رودخانه هراز یک پل یک چشمه ساخته. در این ده مایحتاج مرغ و تخم مرغ و از این قبیل چیزها و گاه و جو بدست می آید. لکن میوه بهیچ وجه وجود ندارد.

منزل چهاردهم از عسک به لاسم^۱

در این روز شش ساعت و چهل دقیقه به ظهر مانده حرکت کردیم و یکساعت و نیم بظهر مانده به منزل رسیدیم. در این راه ساعت اول را معطل

بودیم به بالا رفتن یک کوه سختی که در سمت راست رودخانه هراز واقع است . در بالای این کوه یک زمین مسطحی است که تمام زراعت می شود و در وسط آن قریه معتبری است موسوم به ایراه که قریب دویست خانوار جمعیت دارد . خانه ها همه به ترتیب ساخته شده است . اهل آنجا همه بامکنت هستند . رعیتها همه لباس نو و تمیز در برداشتند . ما خواستیم که از آنجا یک هادی راه همراه گیریم . پنج قران دادیم کسی راضی نشد و این فقره دلیل بر آنست که احتیاج ندارند ، و الا چرا از پنج هزار دینار اجرت یک نصف روز صرف نظر می کردند .

از ایراه راه بالا می رود تا آنکه به سه هزار ذرع ارتفاع می رسد . در عرض راه چشمه های آب بسیار است و در سمت چپ راه یک کوهی است موسوم به کوه سرد که سه هزار و پانصد ذرع ارتفاع دارد و از قله آن کوه دماوند خوب نمایان است . در شمال دره جنب این راه قریه معتبر موسوم به نوا واقع است . باغات و درختهای بید و غیره و اراضی مزروع زیاد دارد و از وسط این دره راهی است که به چمن ارجمند می رود .

مادامی که از کوه بالای رفتیم مه و ابر سفید اطراف را گرفته بود تا آنکه به قله رسیدیم هوا گرم شد و ابرها بر طرف شدند . در قله کوه سرد کوه دماوند منظر بسیار خوبی دارد . رودخانه هراز که از پای کوه می رود مثل آنست که کوه دماوند از وسط دریا بیرون آمده باشد .

لاسم^۱ قریه ایست که قریب یکصد و پنجاه خانوار جمعیت دارد و لوازم آذوقه همه چیز در آنجا تحصیل می شود . در این ده جای مناسبی برای ماندن ندارد و ناچار یک فرسنگ از آنجا دور شدیم و در کنار یک نهر

بزرگی که سمت غربی داخل رودخانه هراز می شود چادرهای خود را برپا نمودیم و شب را در آنجا بیتوته کردیم .

منزل پانزدهم از لاسم^۱ به چمن ارجمند

در این روز هفت ساعت و یک ربع کم بظهر مانده به لاسان حرکت کردیم و بسمت شرقی دره که یک میدان عرض داشت رفتیم . زراعتها همه رسیده وقت درو بود . نیم ساعت که طی مسافت کردیم از دره انگار که در سمت راست واقع است و یک نهر عظیم از وسط آن جاری است گذشتیم . شاهنشاه مکرر به این دره تشریف برده اند . انگار خیلی جای باصفائی است . چشمه های آب و بیدستان زیاد دارد .

از انگار راه باز هم بسمت شرقی می رفت و متدرجاً ارتفاع پیدا می کرد . در ساعت شش و ربع بظهر مانده به سه هزار و دویست و پنجاه ذرع ارتفاع رسیدیم و بعد در آخر دره از یک کوهی بالا رفتیم که سه هزار و پانصد ذرع ارتفاع داشت و از آنجا از سمت شمال غربی قله کوه دماوند نمایان بود و از ده فرسنگی قله یک کوه بلندی که سه هزار و نهصد ذرع ارتفاع داشت مشاهده می شد . تاکنون این کوه در هیچ نقشه ای معین نشده است . بعد از آنکه ما تحقیق کردیم گفتند به قدم گاه موسوم است .

در چهار ساعت و یک ربع کم بظهر مانده از قله کوه روانه شدیم و چهار ساعت بعد از ظهر به ارجمند رسیدیم . در عرض این راه دهات بسیار بود . این دهات در کنار رودخانه نمرود واقع شده اند . نهرهای متعدد داخل این رودخانه می شود و بسمت جنوب می رود تا آنکه رودخانه عظیمی

شده موسوم می‌شود به دلی‌چای و از آنجا به صحرای لاس‌جرد و خوار منتهی می‌گردد. اطراف رودخانه زمین کم‌عرض است که زراعت می‌شود، مع‌هذا بعضی از دهات خیلی معتبر و آباد هستند. اسای دهات از این قرار است: زیرمند، نجف‌در، دهنار. اسو[ر]، اندریا. اسو[ر] از همه بزرگتر است و برای توقف از ارجمند برتری دارد.

قریه ارجمند در نیم فرسنگی جاده فیروز کوه در بالای یک دره واقع است و یک نهر عظیمی از وسط آن دره جاری است و داخل رودخانه می‌نرود می‌شود. کوه‌های اطراف ارجمند همه خشک است.

منزل شانزدهم از ارجمند به فیروز کوه

شش ساعت قبل از ظهر از ارجمند حرکت کردیم و یک ساعت و نیم از ظهر گذشته به فیروز کوه رسیدیم. راه از کنار رودخانه می‌نرود بود تا آنکه به قریه سیلی وان رسیدیم. اراضی اطراف رودخانه وسیع تر و همه مزروع بود. در دامنه کوهها نیز زراعت کرده بودند. ولیکن بجز قریه واستنک دهی نمایان نبود.

سیلی وان ده کوچکی است در کنار رودخانه می‌نرود و در سمت جنوب شرقی آن صحرای مرتفع فیروز کوه واقع است که یکصد و سی ذرع ارتفاع دارد. این صحرا شبیه است به صحرای کوهستان عراق و در بعضی جاها چمن است و گل و لاله و گیاه معطر دارد. کوه‌های فیروز کوه برای شکارگاه شاهنشاه قرق است. برای تحقیقات جغرافیائی تا بالای این کوه‌ها رفتیم. ولیکن بجز یک آهوی شکاری ندیدیم. از محل مرتفعی که به این صحرا نظر می‌افکنی نهرهای

آب متعدد مشاهده می‌شود که در این کوه‌ها و دره‌ها جاری است و داخل رودخانه می‌نرود می‌شود. احتمال کلتی می‌رود که در سوابق ایام در فیروز کوه باران بیشتر می‌آمده است.

مادامی که ما در فیروز کوه توقف داشتیم همه روزه ابر از طرف بحر خزر به فیروز کوه می‌آمد و می‌بارید. وقتی که بالای صحرا می‌رسید هوای آنجا گرم تر بود و ابرها متفرق می‌شدند. اگر این مملکت در تحت دولت دیگری بود در این صحرا اشجار غرس می‌کردند و اهتمام می‌نمودند که آنجا را جنگل نمایند. گذشته از اینکه هوای آنجا بهتر می‌شد و مایه برای سوخت زغال داشتند و بعلاوه آب زیاد می‌شد و اراضی پائین این صحرا واقعه در سمت جنوب را زراعت می‌کردند. ولیکن با وضع حالیه جنگل طبرستان سال بسال کمتر می‌شود. از سمت جنوب جنگل را برای زغال می‌سوزانند و از سمت شمال درختهای گردو و چوبهای سخت را برای چوب بخاری و غیره بی‌فایده می‌برند و عملاً قریب جنگل تمام خواهد شد و هیچ امید نیست که دولت ایران از این تغافل بیرون بیایند و در صدد آبادی جنگل باشند.

شهر فیروز کوه را ماژور ناپیر توصیف نموده است. یک عمارت تلگرافخانه دارد که ما خواستیم در آنجا منزل نمانیم ممکن نبود. کس دیگر در آنجا منزل کرده بود.

این خط تلگراف را بحکم شاهنشاه به سمنان کشیده‌اند، ولیکن مخبره تجارتی بهیچ وجه نمی‌شود. تلگرافچی فیروز کوه روز بعد از ورود بدیدن ما بدیدن ما آمد و او می‌گفت که اهل فیروز کوه خیلی خست دارند و باوجود آنکه همه بامکنند هستند هرگز گوشت گوسفند نمی‌خورند و برای ارزانی

گوشت بز می‌خرند . در بازارهای فیروز کوه بجز ماکولات رسمی چیزی یافت نمی‌شد حتی شمع گچی هم نبود و نیز نعل بند هم نبود . در ایران نعل ساز و نعل بند جدا هستند و به اندازه پای هر اسب نعل نمی‌سازند ، نعل بند سم اسب را آنقدر می‌تراشد که نعل اندازه می‌شود . در افغانستان و هندوستان نیز همین رسم معمول است .

چون در شهر محل مناسبی برای توقف بدست نیامد ناچار در خارج شهر در کنار رودخانه کور سفید چادر زدیم . باد شمال روز و شب اذیت می‌کرد . همه روزه هوا ابر بود ، اما باران نمی‌آمد . در فیروز کوه یک چاهار خانه مخروبه دارد و سه رأس اسب چاهارخانه که خیلی مفولک بودند در چمن می‌چریدند .

منزل هفدهم از فیروز کوه به چشمه کبود

چون ما زور ناپیر از راه گور سفید به فولاد محل رفته بود و جغرافیای آن راه را تحقیق کرده بود ما راه دیگری را انتخاب کردیم و پنج ساعت بیست دقیقه کم از فیروز کوه حرکت کردیم و سه ساعت بعد در سمت شمال شرقی رودخانه گور سفید به گدولک شاه عباسی رسیدیم . پای گدولک کاروانسرا خرابه ای بود که می‌گفتند از بناهای شاه عباس کبیر است . راه از یک صحرای وسیعی بود که متدرجاً ارتفاع پیدا می‌کرد . ارتفاع اراضی فیروز کوه دو هزار و دو بیست و سی ذرع بود . وقتی که پای گدولک شاه عباسی رسیدیم ارتفاع زمین به دوهزار و ششصد ذرع رسید .

چاروادر و مکاری که زغال و چوب و غیره به طهران حمل می‌کنند

غالباً از این راه می‌روند . این راه از گدولک شاه عباسی داخل دره تالار می‌شود و از آنجا به جنگل مازندران می‌رود . ما در سمت راست گدولک از راه کوهستان واقع در سمت شرقی رفتیم و از چندین دهات مازندران عبور نمودیم .

مازندرانها در فصل تابستان با گله و رمه خود به این دهات بیلاق می‌آیند . لباس و وضع اهل این دهات با وضع اهل دهاتی که تا آنجا دیده بودیم تغییرات کلتی داشت . مردان مازندرانی همه کلاه پوستی بزرگ در سر دارند و یک نیم تنه و شلوار تنگ در بر می‌کنند و پارا با پاتوه مثل اهل شمال هندوستان و کشمیر می‌پوشند و زنان آنها پیراهن قرمز ابریشمی و زیر جامه آبی رنگ می‌پوشند و روگیری در میان ایشان معمول نیست .

چشمه کبود قریه بسیار کوچکی است . چشمه آب بسیار خوبی دارد و در آنجا بجز شیر و علف چیزی یافت نمی‌شود . راه این کوهستان بسیار سخت است و کوه‌ها همه خشک هستند ، و لکن از قتل جبال در سمت شمال جنگل مازندران نمایان است . در حوالی چشمه کبود میوه ای بعمل می‌آید که موسوم است به گُل شوچیر که بزبان فرانسه آن را گروزی Groseille می‌گویند .

منزل هجدهم از چشمه کبود به سلیش

راه این منزل بسیار سخت و دشوار بود و از وسط کوهستان بسمت شرقی می‌رفت . سلیش یک چمنی است که چند جریب زمین وسعت دارد . چوپانهای ایل سنگسر^۲ همه ساله در فصل تابستان بدانجا می‌روند و در فصل زمستان این ایل در قریه سنگسر^۱ واقع در سمنان سکنی دارند . در سلش سیاه چادر می‌زنند و گله و رمه خود را در آن چمن می‌چرانند و از شیر بز و

میش خود ماست و پنیر برای فروش درست می کنند. ایل سنگسر ایل بسیار معتبری است و از سمنان الی خننگ هر جا چمن خوبه دارد مرتع ایشان است. در سلس چون بجز شیرو و پنیر چیزی نبود آذوقه از منزل قبل حمل نمودیم. ارتفاع اراضی آنجا دوهزار و نهصد ذرع است و قدر قلیلی در آنجا زراعت می شود. در این وقت حاصل بدست آمده بود و رعایا معطل درو بودند. بدین واسطه بمبلغ گزافی یک نفر دلیل راه از آنجا گرفتیم. در سلس بعد از آنکه از زحمت راه آسوده شدیم من از کوه قدم گاه که در سمت شمال در نزدیکی سلس واقع بود بالا رفتم و سه ساعت طول کشید تا آنکه به قلّه رسیدم. از آنجا قلّه برفی کوه دماوند نمایان بود.

منزل نوزدهم از سلس به چشمه

این منزل هفت فرسنگ مسافت داشت. صبح شش ساعت و نیم بطهر مانده حرکت کردیم و از سمت شرقی از راه یک درّه کم عرض روانه شدیم. در بعضی جاهای این درّه زراعت بود و ایل سنگ سر سیاه چادر زده بودند. در عرض راه درختهای سرو و درختهای جنگلی متدرجاً زیاد می شد. بعد از آنکه دوفرسنگ مسافت طی کردیم به تنگه روزیه رسیدیم. راه این تنگه بسیار سخت و خطرناک بود ولیکن منظر خوبی داشت. از چشمه روزیه که چشمه معتبری است گذشتیم. آب این چشمه مثل یک رودخانه جاری است. سه ذرع عرض و نیم ذرع عمق دارد و از شکاف کوه بیرون می آید. می گویند همیشه جاری است و هیچ وقت قطع نمی شود.

از چشمه روزیه از کنار رودخانه رفتیم. این رودخانه بسمت شمال

کوه قدم گاه می رود و از آنجا رودخانه عظیمی شده موسوم می شود به رود تیار و از آنجا به بحر خزر می رود. یک فرسنگ که طی مسافت کردیم به کوه سختی رسیدیم. از آنجا بالا رفتیم قریه معتبره چشمه واقعه در دامنه کوه نیزه از دور مشاهده می شد. از این کوه که گذشتیم بعد از یک فرسنگ دیگر راه در وقت ظهر بمنزل رسیدیم. در ده چشمه زراعت بسیار می شود و رودخانه که از کوه نیزه جاری است از وسط این درّه می گذرد. اهل چشمه همه سید هستند و مکتبی ندارند. در نزدیکی ده امامزاده است. اطراف آن درختهای گردوی کهن دارد و از مسافت بعیده نمایان است. از چشمه از سمت کوهستان شمال راهی دارد که به مازندران می رود. می گویند قاطر باردار از این راه می تواند عبور نماید.

کوه نیزه چهار هزار و پانصد ذرع ارتفاع دارد و با اسب می توان به قلّه آن صعود نمود. می گویند شکارگاه خوبی است. چون هوا ابر و مه بود ما بالای کوه رفتیم. می گویند بیست سال قبل تراکه تا این کوه می آمدند و دهات را چپو می کردند.

منزل بیستم از چشمه به کوریا

شش ساعت و چهل دقیقه بطهر مانده حرکت کردیم و از سمت جنوب شرقی از کوهستان پست روانه شدیم تا آنکه به سرچشمه رودخانه کوریا رسیدیم. درّه این رودخانه یک ربع فرسنگ عرض دارد و اطراف آن همه زراعت می شود. اراضی آنجا از دوهزار و پانصد ذرع به سه هزار ذرع ارتفاع می رسد. در این محل ارتفاع که به رودخانه کوریا رسیدیم یک رودخانه

دیگر از سمت چمن الی میران که از رشته کوه شهرزاد جاری است داخل رودخانه کوریا گردید و قدری که پائین تر رفت رودخانه ای که از دره چاش جاری است مزید بر آن شد.

از صحرای مرتفع الی میران واقعه در سمت راست که گذشتیم بعد از سه ساعت راه به دامنه کوه نیزوه^۱ در محلی که سرچشمه رودخانه تالار^۲ و کوریا در رودخانه که بسمت صحرای دامغان می رود رسیدیم. بالا رفتن از کوه نیزوه دشواری نداشت. دو ساعت و نیم بظهر مانده به صحرائی رسیدیم که سه هزار و یکصد ذرع ارتفاع داشت و از آنجا قلعه کوه دماوند نمایان بود. این صحرا یک کوه فرسنگ مربع می شود و بسمت شرقی می رود و موسوم است به صحرای خنک. ایل سنگ سر در این صحرا منزل می کند. آب فراوان و چمن خوب دارد. در نقشه های قدیم نوشته اند که چمن خنک پنجاه فرسنگ مرتع می شود، لکن بطور تحقیق بیشتر از سه یا چهار فرسنگ نخواهد بود. از سمت جنوب منتهی می شود به کوه شهرزاد و از سمت شمال اتصال می یابد به صحرای پست که بطرف آهوان می رود. از خنک بسر راه فولاد محله رسیدیم و از آنجا از دو دره پست که رودخانه نیزوه از وسط آن عبور نموده بسمت دامغان می رود گذشتیم و به چمن کردند رسیدیم. در آنجا بره و شیر و تخم مرغ و جوجه فراوان بود، اما جو بدست نمی آمد. شبانها علف جمع می کردند و در شرف حرکت بودند که به قشلاق مازندران بروند.

منزل بیست و یکم از کردند به فولاد محله

در این روز هوا مه داشت. باد شمال نیز می آمد و قدری سرد بود.

۱ - (= نیزوا) ۲ - (= تالار)

اگرچه فصل اوایل اسد بود لکن هوا بروقتی داشت که ما محتاج بالا پوش بودیم. از دره حوسکو^۳ (؟) حوالی صحرای کردند روانه شدیم. این دره بسیار کم عرض بود و دو کوه مرتفع در اطراف داشت. بعد از چند فرسنگ طی مسافت بمحلی رسیدیم که موسوم است به رسم رودبار. در آنجا دره وسعتی پیدا کرد. راه فولاد محله بعد از یک فرسنگ و نیم مسافت که از کوه پلور می گذرد از این دره خارج می شود و از آنجا بسمت شمال می رود و از کنار دو مرتع عبور نموده به کوهی می رسد که بالاسر فولاد محله واقع شده و پانصد ذرع ارتفاع دارد. در عرض راه بقریب یک فرسنگ سیاه چادر است که ایلات مازندرانی و غربال بندها و غیره منزل کرده اند و هر دسته مرتع جداگانه دارند و از برای خود زراعت جو و گندم می کارند. در این وقت همه مشغول جمع آوری محصول بودند. دو ساعت بعد از ظهر وارد فولاد محله شدیم. نه ساعت تمام راه آمده بودیم.

فولاد محله ده معتبری است که قریب پانصد نفر جمعیت دارد. این ده در یک زمین مرتفع مدور واقع شده و اراضی اطراف آن همه زراعت می شود و آب قنات دارد. خانه های این ده همه سقف مسطح دارند و دیوارها از گیل چینه ساخته شده است. در وسط ده خرابه یک برج قدیمی نمایان است. اطراف ده باغات بسیار است. یک باغ وسیع که درختان چنار کهن دارد موسوم به باغ سرتیپ. این باغ را ابراهیم خان سرتیپ حاکم هزار جریب بنا نموده است. هزار جریب در سمت شمال غربی ده واقع است. در حوالی فولاد محله دهی هویدا نبود و کوه های اطراف همه خشک بودند و لکن از سمت شمال جنگل عظیم طبرستان نمایان بود. از فولاد محله کوه

۱ - (= رسوم)

موسوم به شاه کوه مشاهده می‌شد. راه مستقیم از فولاد محله به چهار ده راهی است که از دره شرقی از راه چشمه علی دامغان می‌رود و راه دیگر از محاذی آن در دره تنگه سیری می‌رود و چون این راه غیر مستقیم در نزد علمای جغرافیا غیر معلوم بود این راه غیر معمول را انتخاب کردیم.

منزل بیست و دوم از فولاد محله به پیشرت

در این روز نه ساعت تمام راه رفتیم. دو ساعت بعد از حرکت از فولاد محله راه متدرجاً بالا رفت تا آنکه از دو هزار و دو بیست ذرع به دو هزار و چهارصد ذرع ارتفاع رسید. راه از آنجا از کنار رودخانه که از وسط تنگه شاهپور می‌گذر عبور نموده به تنگه سیری می‌رسد. از بالای کوه تنگه سیری منظر خوبی دارد. این دره درخت زیاد دارد و چند ده در آنجا واقع است که همه باغات دارند (اسای دهات: ولنا، تیله، کرات). آب این دهات از سمت شمال به تنگه شار آب می‌رود. در سمت شرقی دره سیری چشمه‌های آب معدنی بسیار است و مخصوصاً در صورت یک چشمه آب گوگردی دارد که مردمان مریض و آنهایی که وجع مفاصل دارند بدانجا زیاد می‌روند و این آب برای آنها نفع کثی می‌بخشد.

پیشرت قریه کوچکی است و اطراف آن درختان گردو و غیره است و یک چشمه آب دارد. درختان این ده خیلی خوب است و بخاطر می‌آورد درختان انبه هندوستان را. در عرض راه از چندین دره و در بند عبور نمودیم همه جنگل انار وحشی و غیره بود و کبک زیاد داشت.

منزل بیست و سیم از پیشرت به چمن منقا

راه از تنگه سیری از کنار رودخانه موسوم به همین اسم که از سمت شمال شرقی بطرف جنوب غربی جاری است می‌رود. کوه‌های دو سمت این دره یکصد الی یکصد و سی ذرع ارتفاع دارند. این کوه‌ها بواسطه نهرهای عظیم که بسمت جنوب جاری هستند از یکدیگر منفصل می‌شوند. در یک دره در کنار یکی از این رودخانه‌ها قریه قلعه سرا یا کله هزار واقع است و قریب هشتاد خانه و پانصد نفر جمعیت دارد. اطراف ده هر قطعه زمین مناسبی را زراعت کرده بودند. از این دره که گذشتیم بقریه صورت رسیدیم چشمه‌های آب گوگردی که سابقاً ذکر شد در حوالی این قریه واقع است. در این کوه‌ها درختهای سرو کوهی زیاد دارد. در سمت شمال راه در کوه کوهی قریه‌ای است موسوم به بدله^۲ که قریب هفتصد نفر جمعیت دارد. از این ده که گذشتیم در یک دره وسیعی متدرجاً فرود نمودیم تا آنکه از دو هزار و پانصد ذرع ارتفاع به دو هزار و یکصد ذرع رسیدیم. در محلی که این دره به دره چهار ده متصل می‌شود و کوه‌های اطراف متدرجاً پست می‌گردد و در سمت جنوب مساوی می‌شود به دره‌ای که به چشمه علی می‌رود.

در دو فرسنگی رودخانه‌ای که از این دره می‌رود در جایی که اراضی سه هزار ذرع ارتفاع پیدا می‌کند صدف و اشیاء دریائی در زمین بسیار یافت می‌شود.

در منقا یک چشمه آب معتبر و چمن وسیع دارد. در کنار چشمه چادر زدیم و شب را در آنجا توقف نمودیم. هوا سرد بود و از سمت تنگه سیری

۱ - اصل: کلسر ۲ - (= بادله)

باد شدید می آمد بقسمی که به چادرها اذیت می رساند . در منقا بجز شیر که از شبانها گرفتم چیزی ممکن نبود .

منزل بیست و چهارم از منقا به چهارده

در این روز ما دیر ملتفت شدیم که اگر از دره^۱ سمت شمال از راه توده^۱ و نمکه روانه شده بودیم زودتر بمنزل می رسیدیم ولکن ما راه مستقیم را پیش گرفته از کنار رودخانه که به دره^۲ چهارده می رود رفتیم و بعد از آنکه از چند کوه گذشتیم آخر الامر به دره^۳ چهارده رسیدیم یعنی بقریه^۴ کلاته که در دوفرسنگ و نیمی چهارده واقع است . این ده چهل پنجاه خانوار جمعیت دارد و باغات توت و گردو زیاد دارد و در سمت غربی ده چند چشمه آب دارد که به ده می رود . ما از قریه^۵ کلاته از راه چشمه علی به چهارده رفتیم . در عرض راه از اراضی مزروع و خرابه های چند ده عبور نمودیم . از چمن منقا شش ساعت و ربع بظهر مانده حرکت کردیم و چهار ساعت در راه بودیم . در چهارده شب را در باغ شاه منزل کردیم . این باغ از باغات دولتی ایران است . می گویند این باغ را فتحعلی شاه بنا نموده است و احتمال کلتی می رود زیرا که درختهای چنار کهن هفتاد ساله زیاد دارد ولکن مثل سایر باغات دولتی ایران مخروبه است . مواجب دیوانی کفاف باغبانها را نمی دهد و ایشان برای جلب منفعت خود هر کس را در این باغات راه می دهند .

قریه^۶ چهارده ملکی میرزا یوسف مستوفی الممالک است و مرکز مکاری خراسان می باشد . خانه ها و ملیوس اهل این ده بطرز اهل عراق است . از کوه شاه کوه برف آب می شود و رودخانه^۷ عظیمی جاری است که از وسط این قریه می گذرد .

۱ - ظاهراً : توت

چهارده چهار مزرعه است و اسای آنها از این قرار است : کشه^۱ و ورزن و زردوان و قلعه^۲ . این مزارع باغات مشجر از توت و گردو و غیره زیاد دارند و هر یک امامزاده ای دارد .

از چهارده راه شاه کوه را پیش گرفته از دره^۳ سمت شمال روانه شدیم و بقدر یک فرسنگ از اراضی مزروع جو و گندم عبور نمودیم تا آنکه دره^۴ بسمت راست پیچید و از آنجا از یک راه مارپیچی بالای کوه رفتیم . شاه کوه فاصله است فیابین اراضی دامغان و اراضی بحر خزر . این کوه ها همه خشک هستند اما کوه های سمت شمال نمایان است و همه سبز و خرم هستند و از درختهای سرو کوهی و غیره پوشیده شده اند .

از شاه کوه که فرود نمودیم از دره^۵ گذشتیم . یک رودخانه از آب شاه کوه از وسط آن عبور می نمود . در انتهای دره^۶ آبشاری بود که دو هزار و سیصد ذرع ارتفاع داشت . در کنار آبشار چشمه بود . در کنار آن چشمه چادر زدیم و شب را توقف نمودیم . نه ساعت در راه بودیم .

منزل بیست و پنجم از چشمه نزدیکی چهارده

به زیارت خواسته رود^۳

در این روز نیز راه خیلی مسافت داشت و مشکل بود . دلیل راه همراهِ نداشتیم و اگر چه به هدایت راه گذارها راه را گم نکردیم لکن اگر یک نفر بلد داشتیم ما را از راه نزدیک تر می برد و کمتر مشقت داشتیم . راه بطرف شرقی می رفت از سمت شعبه^۴ شمالی شاه کوه تا آنکه بقریه^۵ شاه کوه بالا رسید و از آنجا بطرف شمال به چهارباغ که محل سیاه چادر یک طایفه

۱ - اصل : کشاش (امروز خراب ده می گویند) ۲ - اصل : وازیر و مردوان

و کاله ۳ - اصل : حسن رود

غربال بند بود . بعد از چهار باغ راه بطرف شمال غربی رفت و از یک تپه که هفتصد ذرع ارتفاع داشت بالا رفتیم . بعد فرود نمودیم و از سه هزار و دوست ذرع ارتفاع به دو هزار و دوست ذرع رسیدیم و شب را در آنجا توقف نمودیم . در این وقت شش ساعت از ظهر گذشته بود . سیزده ساعت تمام راه آمده بودیم و برای ما و اسب و قاطرها دیگر توانائی باقی نمانده بود . در عرض راه از دامنه شمالی شاه کوه همه جا جنگل بود و راه برای عراده و توپ همه جا خوب بود مگر در جایی که به تپه هفتصد ذرع می رسد که قبل ذکر شد . کوه شاه کوه تماشا و منظر خوبی دارد . مثل یک دیوار سنگی می نماید و راه بالا رود ، یعنی بیشتر از سیصد ذرع ممکن نیست کسی بالا برود . این کوه چهار هزار و دوست ذرع ارتفاع دارد . از دره های اطراف کوه رودخانه ها جاری است . قریه شاه کوه پائین در دامنه کوه واقع است . ما به این ده نرفتم لکن از دور نمایان بود . موسیو پترسن یکی از حکمای طبیعی روس و معلم مدرسه او نیورسینته دوربارت برای تحقیقات به شاه کوه آمده در این قریه توقف داشت . بعدها در استرآباد من او را ملاقات کردم . او می گفت که نباتات و حیوانات این کوه قابل اعتنا نیست . در دره های حوالی شاه کوه زراعت می شود و لکن کوه ها همه سنگی و مثل غالب کوهستان ایران خشک هستند . در بعضی جاها سرو کوهی دارد .

ما از قریه حاجی آباد که در سر جاده شاهرود واقع است عبور نمودیم و از کنار رودخانه که اطراف آن همه چمن بود گذشتیم و به چهار باغ رسیدیم که برج و چند قطعه باغ داشت و از اینجا از کوهی بالا رفتیم که هفتصد ذرع ارتفاع آن بود . در این وقت دو ساعت و نیم از ظهر گذشته بود . در اینجا

وضع مملکت مثل اینکه سحر کرده باشند یک دفعه تغییر کرد . در این محل مرتفع که رسیدیم یک مرتبه جنگل انبوه بلوط و نارون و غیره هویدا گشت . از گردنه میخ ساز تا این مکان همه جا کوه های خشک سنگی بود . این تغییر وضع فرح کانی بخشید از کوه که فرود نمودیم داخل جنگل شدیم . ابتدای جنگل قریب سه هزار ذرع از سطح دریا ارتفاع داشت .

چهار ساعت بعد از ظهر به چشمه سیاه خانی^۱ رسیدیم . از اینجا قریه زیارت از دور نمایان بود . از این محل به بعد راه بسیار بد بود . اگر چه از وسط جنگل می رفتیم و جنگل انبوه منظر خوبی داشت و مفرح بود لکن گل و باتلاق بقسمی بود که اسب فرو می رفت و بعضی جاها خطر داشت و چون یکی از همراهان در شاه کوه عقب مانده که یک بلد راه بیاورد بر آن شدیم که نرسیده به قریه زیارت هر جای مناسبی که بدست آمد توقف نمائیم . در این وقت پنج ساعت و نیم از ظهر گذشته بود .

منزل بیست و ششم از قریه زیارت به شهر استرآباد

روز بعد راه متدرجاً پست شد تا آنکه به ته رسیدیم که در وسط آن رودخانه ای می گذشت . نیم فرسنگ از کنار این رودخانه رفتیم پای کوهی رسیدیم که قریه زیارت خواسته رود^۲ در بالای آن بنا شده است . این ده قریب هفتاد خانه دارد که همه از گیل و چوب ساخته شده است و از سفال سقف گشته . رعایای این ده همه بامکنت هستند . گوسفند و گاو زیاد دارند و بعلاوه زنبور عسل دارند که عسل مصفا می دهد و سالی مبالغی از عسل فروشی منفعت می برند .

قریه زیارت دریکهزار و سیصد ذرع ارتفاع واقع شده و یک چشمه آب گوگردی دارد و از آنجا به شهر استرآباد دو ساعت و نیم راه است . در فصل تابستان تجار و اهل شهر استرآباد زیاد بدانجا می روند .

رودخانه خواسته رود دو فرسنگ از وسط جنگل انبوه می گذرد تا آنکه بصحرا می رسد . از آنجا یک نهر برگ از این رودخانه جدا کرده اند که بسمت دهات شرقی استرآباد می رود و خود رودخانه بطرف استرآباد می رود و از سمت غربی شهر می گذرد و بعد داخل دریا می شود . در این روز دو ساعت قبل از ظهر وارد شهر استرآباد شدیم . از زمان حرکت از قلعهک الی ورود به شهر استرآباد سی و یک روز در راه بودیم .

مطلب دوم

تعیین وضع جغرافیائی مملکت از استرآباد به شاهرود چندی بعد از استرآباد بعزم تعیین وضع جغرافیائی مملکت مابین استرآباد و شاهرود بیرون آمدم . مقصود از این سفر این بود که نقشه بلوکی که خط تلگراف و چاپار پست از آنجا می گذرد از روی بصیرت و دقت کشیده شود .

از استرآباد که بیرون آمدم در یکی از تپه های واقعه در سمت جنوبی نهر چادر زدیم . این تپه ها که از کوه های مرتفع جدا می شود در سمت جنوبی شهر در دوفرسنگی واقع است و همه از جنگل انبوه پوشیده شده است . در روی یکی از این تپه ها که موسوم است به سر دروازه چند روز در ماه ژوئیه (سرطان) توقف نمودیم و از گرمای شهر استرآباد آسوده شدیم . نسیم بحر خزر در آنجا خیلی مفرح بود . در حوالی سردروازه یک چشمه گوگردی دارد . از اهل استرآباد هر کس که مبتلا به امراض جلدی است روزهای پنج شنبه در آب این چشمه می رود . در نزدیکی چشمه حوض ها حفر کرده اند که آب پر می کنند و مریضها در آن می روند .

از سردروازه به خیرات که در دو فرسنگ و نیمی شهر واقع است رقم . همه ساله بواسطه خشکی و گرمی هوا بوته و گیاهی که در اطراف شهر استرآباد می روید آتش می زنند . در این وقت چون اطراف جاده را آتش

زده بودند ما به دشواری از آنجا عبور نمودیم. در بعضی جای تیرهای تلگراف آتش گرفته بود و می سوخت. راه از استرآباد به کیاراه همه جا مسطح بود و لکن مثل سایر راه‌های حوالی استرآباد باتلاق سخت بود. زار عین استرآباد بهیچ وجه ملاحظه راه و جاده را ندارند. اعم از راه و غیره هر جا راه که میل داشته باشند فغم می زنند و زراعت می کنند. مسافرین باید از هر جا که می توانند راه عبور از جهت خود تحصیل کنند.

خیرات^۱ چند قطعه زمین چمن است که در دهنه جاده کوهستان واقع است. این جاده موسوم است به قزلق^۲. در یک قطعه چمن چادر زدیم و شب را توقف نمودیم. درجه هوا از هوای استرآباد سردتر بود و پشه هیچ نداشت و اطراف همه جا جنگل بود الی انتهای جاده قزلق.

راه از چمن خیرات به علی آباد که در یک فرسنگی رودخانه واقع است مسافت کلتی دارد و بهتر آنست که در عرض راه یک شب در بلندسفال^۳ بمانند. راه از کیاراه همه جا از وسط جنگل انبوه می گذرد و خیابان سایه دار است. از دره موسوم به گرم دشت عبور نمودیم. یک طایفه غربال بند در آنجا سیاه چادر زده بودند. این راه منظر بسیار عالی دارد. کوه‌ها از جنگل انبوه پوشیده شده و بهر طرف که نظر می اندازی همه جا سبز است. این جنگل مکننت بی اندازه ای است، و لکن در ایران بواسطه نداشتن راه برای حمل و نقل از این دولت بی پایان نمی توانند فایده بردارند.

راه کتل قزلق در یک هزار و یکصد و پنجاه ذرع ارتفاع شروع می شود. راه این کوه را شانزده سال قبل جنرال پهلر که در خدمت دولت ایران بود ساخته است. عراده توپ با اسب از این راه ممکن نیست بالا برود

۱- اصل: کیاراه ۲- اصل: کرلرک ۳- (= سفالی) ۴- امروز گرمابدشت می گویند

لکن چندی قبل چند عراده توپ به امداد رعایای دهات با دست بالا برده اند و در این اواخر چند عراده گاری که زوار قفقاز را از طهران به مشهد برده بودند در مراجعت از این راه به چیکیلر از این کوه عبور نموده بودند.

در یک هزار و شصت ذرع ارتفاع به کاروانسرائی می رسد که موسوم است به رباط قزلق و قدری که بالاتر می رود از یک هزار و شصت ذرع ارتفاع به یک چشمه آب می رسد و در دو هزار و چهارصد ذرع ارتفاع مسطحی دارد که برای محل اردو مناسب است و قبل از آنکه به قلّه کوه برسد یک رباط دیگری ساخته اند که برای مسافرین بسیار خوب است بخصوص در فصل زمستان که هوا سرد است و برف اطراف را فرا گرفته. در قلّه این کوه درّه علی آباد و چهارباغ نمایان است. در سمت شمال این درّه کوه‌های لاره و لندی^۱ و در سمت جنوب کوه شاه کوه واقع گشته. از قلّه کوه قزلق که دو هزار و پانصد ذرع ارتفاع داشت فرود نموده در دو هزار و سیصد ذرع ارتفاع به حوالی چهارباغ رسیدیم. در اینجا وضع مملکت و مرئیات یگرتبه تغییر می کند و اگر کسی در ایران سفر کرده باشد تعجب نخواهد کرد زیرا که همه جای مملکت خشک است. فقط ایالات ثلاثه سواحل بحر خزر است که خضرتی دارد.

در ابتدای درّه علی آباد دیگر اثری از جنگل باقی نیست و کوه‌ها همه خشک و بے سبزه هستند، مگر درجائی که چشمه آبی داشته باشد در اطراف چند درختی دارد. در حوالی علی آباد چند قطعه زمین مزروع بود و یک کاروانسرا داشت موسوم به رباط سفید.

۱- (= لره و لندو)

علی آباد یک چینی است که در دو هزار و پانصد ذرع ارتفاع واقع شده . در سلخ ماه ژوئیه (نیمه اسد) هوای آنجا بقسمی سرد بود که شب آب در کوزه ها یخ بسته بود . در نزدیکی علی آباد قریه کوچکی است موسوم به چهارخانه . در علی آباد من دو روز توقف نمودم . یک روز به کوه لاره که دو هزار و نهصد ذرع ارتفاع داشت صعود نمودم . در قلّه منظر بسیار خوبی داشت . شهر استرآباد و قریه زیارت خوب نمایان بود و در قریه زیارت چادر سفره خانه قونسول روس مشاهده می شد . چون هوا ابر شد و مه اطراف را فراگرفت ممکن نشد بطور دقت تحقیقات بعمل آید و از کوه پائین آمدم .

روز دیگر بنه و همراهان خود را از راه جلین بلین^۱ (دو هزار و ششصد ذرع ارتفاع) به هفت چشمه (دو هزار و هفتصد ذرع ارتفاع) فرستادم و خود به قلّه^۲ پیرگرد کوه^۳ صعود نمودم . این کوه سه هزار و پانصد ذرع ارتفاع داشت و در قلّه آن شهر استرآباد و قتل جبال مرتفع حوالی استرآباد هویدا بود .

در قلّه این کوه چند بقعه قدیم سازاست و قندیل مسی بسیار در این امامزاده ها گذارده اند . کیمیاگرها در قلّه این کوه و سایر قتل جبال ایران که من ملاحظه نموده ام بعضی جاها را به امید گنج حفر کرده اند و عقیده کیمیاگرها آنست که در هر کوهی که علف مخصوص می روید در آنجا دفتینه موجود است . این علف موسوم است به علف کیمیا .

هفت چشمه چند قطعه زمین چمن است و یک رودخانه از وسط این چمن می گذرد . این رودخانه از دامنه کوه شاهوار جاری است و بسمت

۱ - اصل : جالیک میلین ۲ - کوه پیرجیرود

چهارباغ می رود . از هفت چشمه به تاش رقم . راه از جاده و چمنوا بود که سه هزار ذرع ارتفاع داشت و از آنجا از کنار رودخانه که بسمت جنوب جاری است رقم تا آنکه به محل تقاطع این رودخانه بانبری که بطرف تاش می رود رسیدیم . کوه های عرض راه همه خشک بود و خاک کوه ها خاک کویره و سنگ ریزه و سنگ آهکی بود . در تاش (دو هزار و هشتصد ذرع ارتفاع) یک تلگرافخانه دارد . برای آنکه در فصل زمستان موانع بسیار است که خط تلگراف مقطوع می شود و مواظبت لازم دارد . تلگرافچی از سرمای و تنهائی خیلی شکایت داشت . معلوم می شود در اداره تلگرافخانه طهران هر کس را که می خواهند تنبیه نمایند به تاش می فرستند . در این قریه قریب پنجاه خانوار رعیت و دو حام دارد . غله و جو و گندم و هیزم و زغال در آنجا خیلی کم است . مکنت اهل این ده منحصر است به محصول بز و میش و بواسطه کمی علف نمی توانند گله و رمه خود را در تاش نگاهدارند و ناچار به چمن کالپوش می فرستند . در این ایام چمن کالپوش از ایلغار ترا که ایمن است . محل تقاطع شهر تاش با رودخانه ای که از سمت غربی از جاده

چل چیلیان جاری است موسوم است به دو آب . در آنجا یک رباط کوچک دارد و قدر کمی زراعت می شود . در دو آب چادر زدیم و یک شب توقف نمودیم . یونجه در آنجا فراوان بود . در استرآباد یونجه خوب عمل نمی آید . نیم فرسنگ پائین تر از دو آب رودخانه داخل دره ای می شود که موسوم است به دهنه تاش . در آنجا نیز یک رباط کوچکی دارد موسوم به رباط تاجر^۴ . از این رباط که گذشتیم داخل یک دره وسیع طولانی شدیم . این دره مسطح و خشک است ، چهار فرسنگ طول و از سه ربع الی یک فرسنگ عرض

۱ - اصل : وجمالو ۲ - اصل : تجیر

محمدآباد قریه^۱ کلاته (یکهزار و هفتصد ذرع ارتفاع) واقع است . در سمت شمال دره در ابتدای دامنه^۲ کوه شاهوار دهات نکارمن^۱ و اورسیج و میغان و ده خیل^۲ واقع شده . شهر بسطام در یک فرسنگی دامنه^۳ کوه شاهوار واقع است . چند رشته قنات دارد . اراضی بسطام از آب تاش که و از آب قنات مشروب می شود . در اطراف شهر باغات و اراضی مزروع بسیار است و چاه های قنات عمق زیاد دارند . در حوالی کلاته چاهها یکصد و سی الی یکصد و چهل ذرع می برند .

شهر بسطام پایتخت ایالت معتبری است . در این وقت (سنه ۱۲۹۸ هجری) میرزا باقر که یکی از سردگان مستوفی الممالک است در آنجا حکومت داشت . این شهر مربع واقع شده ، برج و باروی محکم و ارک معتبر دارد . استحکام شهر بقسمی است که دفع ایلغار ترا که تواند نمود . بحمدالله نهب و غارت ترا که در این ایام موقوف شده است . سه سال قبل ترا که اراضی بسطام را چپو می کردند و گله و رمه^۴ رعایا را می بردند و از آنجا به قریه تاش و قریه شاه کوه است که با وجود آنکه حفظ این دهات آسان بود نمی توانستند ترا که دفع نمایند و از شر ایشان آسوده باشند و این فقره هیچ جهت ندارد ، مگر اینکه مابین اهل ایران نفاق کلتی برقرار است و در هیچ کاری بایکدیگر اتفاق ندارند .

در بسطام یک برج قدیمی دارد که از آجر پخته ساخته شده است . بنای این برج خیلی شبیه است به کتل منار^۲ دهلی هندوستان . بیست ذرع ارتفاع دارد . سر این برج خراب شده است و یک کتیبه کاشی دارد که بخط کوفی روی آن نوشته اند و اگر کسی از روی این آجرهای کاشی نقش بردارد

۱ - اصل : بنکرمنند ۲ - اورسین و سنان و ده خیل (= ده خیر)

۳ - کذا ، ظ : قطب منار

دارد . در انتهای این دره داخل صحرای بسطام شدیم . این صحرا از سمت جنوب منتهی می شود به رشته کوه سنگ آهکی موسوم به تپال^۱ و از سمت شمال اتصال می یابد به دامنه^۲ کوه عظیم شاهوار .

در نزدیکی رباط تجر^۲ در پای تپه^۳ شتو در انتهای دامنه شاه کوه قریه^۴ کوچکی تازه بنا کرده اند موسوم است به قلعه نو^۲ . می گویند در سمت شمال این کوه مغاره ای است که در آنجا استالاک تیت موجود است . استالاک تیت آویز سنگی را گویند که طبیعه^۵ درست شده باشد . در بعضی غارها سنگ آهکی در سقف می جوشد و مثل آویز می خرد می شود و این دلیل بر آنست که در سوابق ایام یعنی چندین قرن قبل هوای این مملکت مرطوب بوده است و اکنون بقسمی تغییر یافته که در عبور از جاده و جنو^۶ از شدت خشکی هوا گلو و دماغ خشک می شود .

از قلعه شاه کوه که چهار هزار و پانصد ذرع ارتفاع دارد یک شعبه جدا می شود که بطرف جنوب شرقی می رود و در شاهرود ختم می شود . یک شعبه دیگر بسمت شرقی می رود و در قلعه نو^۲ ختم می گردد ، شعبه اول رشته کوه تاپال است و شعبه^۷ ثانی کوه شنتو می باشد . در فاصله این دو کوه قرینین^۸ و مرزی واقع شده اند .

مازور انبر^۹ نوشته است که از رباط تجر^۲ الی کلاته شاهرود هیچ جا آب ندارد . در عرض راه همین قسم است که او نوشته و لکن در سمت جنوب جاده قدری که از رودخانه خشک می گذرد به نهر خوشگوار می رسد که آب آن از دهنه تاش جاری است . در نزدیکی خرابه های محمدآباد (یکهزار و نهصد ذرع ارتفاع) رشته های قنات شروع می شود . در یک فرسنگی

۱ - اصل : تاپال ۲ - اصل : تیجر ۳ - اصل : کله نو ۴ - اصل :

۵ - اصل : موجین و جمالو ۶ - اصل :

ممکن است که خط کوفی را بخوانند و تاریخ این بنا معلوم شود . تمام این آجرها زیاده بردویست عدد نخواهد بود .

در بسطام من به مقبره شاهزاده محمد و سلطان بایزید رقم . این سلطان بایزید سلطان عثمانی نیست بلکه رئیس یک فرقه از دراویش است . این مقبره ها که از آجر کاشی زینت داده شده است قریب سیصدسال است که بنا شده است .

در نزدیکی مقبره سلطان بایزید یک منارجنبانی دارد مثل منارجنبان معروف اصفهان . وقتی که کسی بالای این منار می رود حرکت می دهد منار جنبش می کند بقسمی که اگر آجری در بالای منار گذارده باشند از آنجا می افتد . این منار دوازده ذرع ارتفاع دارد و پایه آن دو ذرع قطر دارد و متدرجاً هرچه بالا می رود از این قطر کم می شود . حرکت این منار و منار اصفهان را می گویند معجزه است و لکن جهت این حرکت براهل علم مخفی نیست و معلوم است که سبب حرکت قوه الاستیک است ، یعنی قوه کشش که یک شیء را می کشد طول یا عرض پیدا می کند و بعد که رها می کنند بصورت اول بازمی گردد . واضح است که در خاک آجر و در آهک و گچی که در ساختن این منار بکار برده اند قوه الاستیکی بوده است و گچ و آهک مخصوصاً به مرور دهور کشش پیدا می کند .

شهر بسطام در ایام گذشته خیلی معتبر بوده و اگرچه هنوز محل حاکم نشین است و لکن در مقابل شهر شاهرود نمودی ندارد . ده سال قبل از این شهر من عبور نمودم . از آن سال تاکنون خیلی ترقی کرده است . در شهر شاهرود آقا ابوالقاسم تاجر استرآبادی یک بازار جدید که یکصد باب

دکان دارد بنا نموده است . و ارامنه روس که در شاهرود هستند شش کارخانه چرخ دارند و غوزه پنبه از سبزوار و جاهای دیگر می خرند و به کارخانه برده با چرخ از غوزه بیرون می آورند و بعد پنبه را حمل شتر و قاطر نموده از راه چلچیلیان از کنار رودخانه به نگاه به بندرگر می رود و از آنجا به کشتی حمل کرده به حاجی طرخان می برند .

شهر شاهرود اکنون یک پستخانه و تلگراف خانه دارد و خطوط تلگراف از شاهرود به مشهد و به استرآباد کشیده اند . در وقتی که من در شاهرود بودم هوا بسیار گرم بود . جمعیت زیاد از زوآر مشهد در آنجا جمع شده بود و یک فوج سرباز آذربایجانی که مأمور به خراسان بود در آنجا اردو زده بودند و بعلاوه زوآر هندی زیاد بود . بعضی از ایشان بدیدن من آمدند و آنها نقل می کردند که این فوج سرباز در عرض راه هر چه می توانستند می دزدیدند و دهات را غارت می نمودند .

رعایای قراء شاهرود همه زحمت کش هستند ، برخلاف رعایای استرآباد که هیچ زحمت ندارند . طبیعت بخودی خود همه چیز را در آنجا عمل می آورد . و لکن در شاهرود زحمت بسیار دارد . اولاً آب ندارند و باید بزحمت زیاد قنات حفر کنند و پولها خرج کنند تا آنکه قدری آب بدست بیاورند . زمین را چند مرتبه شخم بزنند و رشوه بدهند تا آنکه چیزی بکارند و حاصلی بردارند . این زحمت باعث آن می شود که رعایای شاهرود همه عامل و کار آمد هستند و نتیجه زحمت ایشان آنستکه محصول شاهرود برآب بهتر از محصول استرآباد است و غله و حبوبات از شاهرود به استرآباد می برند . در شاهرود غله را با چرخ می کوبند . این چرخ پرك آهنین دارد و گاو یا

اسب یا خر به او می‌بندند و رعیت روی چرخ می‌نشینند و روی غله می‌گرداند. درمازندان چرخ معمول نیست و غله را با اسب یا قاطر می‌کوبند. در مراجعت از بسطام به استرآباد یک شب درقریه نیکرامند(؟) واقعه در دامنه کوه شاهوار توقف کردم. مکان آنجا دوهزار و سیصد و پنجاه ذرع ارتفاع دارد و هوای آنجا بسیار خوب است. این ده ملکی علی خان آقا رئیس قاجار استرآباد است و او در حوالی استرآباد املاک زیاد دارد. علی خان آقا خودش در این ده بود و به دیدن من آمد و شکایت داشت که امسال هوا خشکی کرد و بارندگی نشد، بدین واسطه از محصول برنج ضرر کلتی به من رسید. مردم این قریه ازو راضی نبودند.

روز دیگر از نیکرامند حرکت نموده از دامنه کوه شاهوار رفتیم تا آنکه به دره‌ای رسیدیم و از آنجا بالا رفته در سه هزار ذرع ارتفاع به چشمه‌ای رسیدیم موسوم به دهی و برای آنکه به قلّه کوه بروم و قبل از غروب آفتاب مراجعت نمایم. در سر این چشمه چادر زدیم که شب را توقف داشته باشیم.

بالا رفتن از این کوه دشوار نبود. چهار هزار و پانصد ذرع ارتفاع دارد. تمام راه را من سوار قاطر بودم و بجاده از سمت غرب کوه بالا رفت. در قلّه قریه تاش و قلّه شاه کوه و قلل جبال پیر کرد و لار و تپه‌های اطراف آنها همه در کمال خوبی نمایان بود. خاک این کوه قرمز بود و در بعضی جاها سنگ آهکی یافت می‌شود. در کوه شاهوار یک دسته بز کوهی از جلو ما بیرون آمدند و از کمر کوه به سمت تاش رفتند. همیشه در این کوه شکار بسیار است و لکن در این سال بواسطه کمی علف همه بطرف جنگل مازندان رفته‌اند.

از قلّه کوه شاهوار من امید داشتم که استرآباد نمایان باشد، اما وقتیکه بالا رفتم ابرسیاه مرانغ تراکه و استرآباد را فرا گرفته بود و هیچ مشاهده نمی‌شود. خیل تأسف خوردم. از سمت جنوب شاهرود و بسطام و کور نمک دامغان خوب نمایان بود. هوای قلّه کوه در دو ساعت بعد از ظهر در وقتیکه آفتاب صاف بود چهل درجه داشت. در مراجعت به منزل پیاده پائین آمدیم. دو ساعت طول کشید. در عرض راه یک دسته شکار قوچ کوهی دیدیم، قریب سی رأس بودند.

روز بعد از سمت غرب کوه از درّه چشمه از راه سخت بغله کوه پائین رفتیم تا آنکه به جاده رباط تیجیر رسیدیم و از آنجا به قریه تاش رفتیم. ماژور نایر در راپورت خود نوشته بود که تاش معدن زغال سنگ دارد. من به تفحص این معدن رفتم. در نیم فرسنگی تاش در سمت شمال رودخانه‌ای که از کوه شاهوار جاری است این معدن شروع می‌شود. در ابتدا بواسطه زلزله و خرابی کوه یک رنگ معدن زغال سنگ نمایان شده است و اهالی تاش مطلع گشته‌اند. بیست سال قبل روسها بخيال این بودند که این معدن را به اذن دولت ایران کار کنند و زغال را برای سوخت کشتی‌های بخار به ساحل بحر خزر برند. بعد از آنکه معلوم شد سوخت نطف از سوخت زغال سنگ بهتر است و صرفه کلتی دارد روسها از این خیال صرف نظر کردند. من گفتم زمین را نیم ذرع حفر کردند و سنگ زغال در آوردند و چوب خشک آتش کرده سنگ زغال را در بالای آن گذاریم دود کرد و سوخت. زغال این معدن از قسم زغالی است که در حوالی قریه شاه کوه بالا یافت می‌شود و دور نیست که این معدن را اگر چند ذرع حفر کنند زغال خوب

بیرون بیاید. من به کدخدای تاش گفتم که برای سوخت حتمّ و سوخت آهنگری و آهک پزی از این زغال ببرند. اما مشکل که بکار بخورد. منزل دیگر از تاش به قریه شاه کوه بالا رفتیم. راه از کوه‌های جنوبی بالا رفتیم و خیلی دشوار بود تا آنکه به یک زمین مسطح رسیدیم. در عرض راه بعضی جاها سرو کوهی و درختهای جنگلی کهن دارد و هوا مثل هوای خشک شاهرود نیست. قدری مرطوب است. قریه شاه کوه بالا دوهزار و هفتصد ذرع از سطح دریا ارتفاع دارد و در بالای رودخانه‌ای که از وسط درّه می‌گذرد واقع شده. قریب هفتاد خانوار جمعیت دارد. در زمستان هوای آنجا بشدت سرد است و در این سال سنه ۱۲۹۸ هجری از شدت سرما زراعت هیچ عمل نیامده بود. هیزم و زغال باید از راه دور به آنجا حمل نمایند. در این اواخر در میان گلّه و رمه رعایای شاه کوه بالا ناخوشی افتاده و بدین واسطه ضرر کثلی به ایشان وارد آمده است و علی‌هذا اکثر از آنها به حوالی استرآباد رفته‌اند.

از قریه شاه کوه بالا به درّه چهارباغ رفتیم و از آنجا از کوه لاره صعود نموده از یک راهی که سه هزار ذرع ارتفاع داشت داخل درّه زیارت شدیم. در ابتدای این درّه اطراف سنگ آهکی و خشک است و لکن راه قدری پائین می‌رود. در محلی که دوهزار و پانصد ذرع ارتفاع دارد جنگل انبوه شروع می‌شود. درختهای این جنگل بلوط و مازو و انجیر وحشی و غیره است. راه درّه زیارت از دامنه کوه لاره می‌رود و در عرض راه در دوهزار و ششصد ذرع ارتفاع بی درخت واقع شده، یکی موسوم است به سیاه کوه و دیگری معروف است به شربت و بعضی خرابها در آنجا دیده

می‌شود. می‌گویند در ایام قدیم در زمان آتش پرست‌ها در این محل شهری بوده است موسوم به شهر بُت. اکنون بواسطه کثرت استعمال این لفظ تغییر یافته و شربت شده است.

من در سیاه کوه یک شب توقف نمودم و روز بعد صبح بنه را از راه راست به قریه زیارت فرستادم و خودم از کوه لندی بالا رفتم. دره‌های اطراف چمنهای خوب داشت و همه ساله علف زیاد دارد و لکن در این سال در بعضی جاها از خشکی هوا علف سوخته بود. در مملکت مابین (؟) درّه زیارت و کوه جهان نامه ما درست اطلاع نداریم و تحقیقات وضع جغرافیائی آنجا اقلّاً دو هفته طول می‌کشد.

از کوه لندی یک راهی به قریه زیارت می‌رفت. آن راه را پیش گرفته رفتیم. از چمن بازی کش عبور نمودم و بعد از یک راه سختی فرود نموده در سمت غربی ده وارد شدم. قونسول دولت روس با عیال خود در آنجا بودند.

از قریه زیارت شهر استرآباد دوساعت الی سه ساعت و نیم راه است و ارتفاع مکان آنجا از ارتفاع شهر استرآباد یک هزار و یکصد و سی ذرع بیشتر است و بدین واسطه هوای خوبی دارد. هوای قریه زیارت از هوای شهر استرآباد پانزده درجه (فهرنایت) کمتر است. شب‌ها از سمت جنوب از کوه لاره باد خنک می‌آید و صبح‌ها از طرف دریا نسیم جنوب می‌وزد. در این قریه بقعه امامزاده‌ای است موسوم به امامزاده عبدالله و بدین جهت است که آنجا را قریه زیارت نامیده‌اند. این ده در ایران خیلی قدیم است. متولّی‌های امامزاده عبدالله از شاه اسمعیل صفوی که در سنه ۸۹۷ هجری

(سنه ۱۵۸۹ مسیحی) سلطنت داشت ، و بعد از شاه سلیمان صفوی فرمان دارند . فرمان تولیتی که شاه سلیمان داده است به رسم و مضمون فرمانهای حالیه دولت ایران نوشته شده و خط آن بطور خوبی خوانده می شود ، ولکن فرمان شاه اسمعیل را در قریه زیارت کسی نتوانست بخواند . اگرچه بغیر از منشیان قنصلخانه های روس و انگلیس از علمای استرآباد هم در آنجا بودند و ایشان از ترس تب و نوبه و گرما و پشه استرآباد فرار نموده به آنجا بیلاق آمده بودند .

- ۵ -

وقفنامه‌های گرگان

آقای ذبیح مسیحی بمقدار کتیری وقفنامه و فرمان و اسناد و قبالات مربوط به گرگان جمع‌آوری کرده‌اند که در مجلد جداگانه چاپ خواهد شد . فعلاً چند وقفنامه‌ای که استنساخ کرده‌اند و باعقابله و مراقبت آقای دانش‌پژوه تهیه شده است چاپ می‌شود .

بکوشش

مسیح ذبیحی

محمدتقی دانش‌پژوه

و در سن عقد وقف شرط نمود واقف سزبور که متولی مذکور بعد از وضع مؤونات زراعت و خراج سلطانیه و حقوق دیوانیه عشر حاصل مؤنات را بحق التولیه فراگیرد دروجه معیشت خودصرف نماید و تتمه حاصل راسیانه موقوف علیهم رودخانه قریه مذکوره که از جمله حقایق عزالدین بناست که مشهور است و ایضاً تمامی مجرای یک حجر آب از رودخانه مذکوره که مشهور است . و ایضاً تمامی مجرای یک حجر آب از رودخانه مذکوره که مشهور است به مجرای چهار باغ که تمامی موقوفه مذکور سمر نه حجر آب کامل است از رودخانه که واقع است در خارج درب بسطام بلده مذکور و سراد آب مذکور برهیچده حجر و یک دانگ حجر آب است که قسمت میشود بعرف و اصطلاح اهالی آنجا باجمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات از حریم و غیره من المنع الی المصب که سیاه آن سمات مشروب و منتفع مشارالیهم در بلده سزبوره باشد و حوالی آن وقتاً صحیحاً شرعياً صریحاً نافذاً لازماً مخلداً مؤیداً الی ان یرث الله الارض و من علیها و هو خیر الوارثین

و شرط کرد حضرت واقف مشارالیه تقبل الله منه که چون این میاه موقوفه مذکوره جاری گردد در بلده مذکوره و حوالی آن بخانه ها و حوضها و حمام برند و یکدیگر تعدی نمایند و بهر موضوع که درآید چون محظوظ گردند فی الحال بموضع دیگر گذارند و در محل تنگی آب برزیده از ضرورت شرب و صرف نکنند سعی بلیغ نمایند که اهل بلده و توابع محظوظ شوند و شرط کرد ایضاً که بر سمات موقوفه مذکوره بهیچوجه من الوجوه از رهن و اجاره و غیرهما تصرف نکنند و نفرمایند و برشركاء رودخانه مذکوره واجب و لازم است به مقتضای شریعت مطهره که درحین قسمت نمودن آب و درک کشیدن آنچه حصه موقوفه است چیزی قاصر و منکسر نگردانند و از هول و فزع و عقوبت درک یاد کنند و شرط کرد حضرت واقف مشارالیه دام ظلله العالی که باب مذکوره موقوفه زراعت شالیه نکنند در موضع حضرت مشارالیه و هیچ جا و گذارند که مجاری مذکوره ببلده مذکوره جاری گردد

سبیل قضات اسلام و حکام عالی مقام و سوالیان ذوی الاحترام و کلاتران ذوی الاکرام آنکه به موجب آیه کریمه «ان الله یامر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی» الایة و به مضمون کلام تمام حضرت

سید انام علیه وعلی آله الصلوة والسلام که « من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیامة» نظر فرموده در استمرار و استقرار موقوفه سزبوره سعی بلیغ نمایند و از مقتضای حدیث صحیح حضرت نبوی علیه وآله الصلوة والسلام که «من سن سیئة سیئة فعلیه وزرها ووزرمن عمل بها الی یوم القیامة» محترز بوده نگذارند که کسی به تقلب در مجاری میاه سزبوره و خلاف شرط حضرت واقف مدظله العالی که هر آینه مخالف شرع شریف باشد عمل نماید و اجر آنرا از حضرت ذوالجلال در یوم لاینفج سال و لابنون امیدوار باشند .

فمن بدله بعد باسمعه فانما ائمه علی الذین یدلونہ ان الله سمیع علیم و من غیره من الوجوه فهو فی زرة الملعونین بلعین الله و الملائكة و الناس اجمعین و بر تمامیت وقف و لزوم شرائط آن وصحت و قبیة مذکوره مشروعه بشروحه حکم کرد بعد الاستخارة من الله تعالی قاضی اسلام نافذالامر و الاحکام مدظله الانام حکماً صریحاً محکماً و قضاء سربماً و کان ذلك فی [اول شهر ربیع الاول سنه ۹۴۱] احدی واربعمین و تسعمائة

[الوقف المذکور علی النهج المسطور صدر عنی ، حرره العبد المذنب العاصی المحتاج الی رحمة الهادی مظفرین فخرالدین بتکیچی الاسترآبادی غفر ذنوبه و ستر عیوبه . محل خاتم شریف واقف رحمة الله] (رایینو)

وضیح و صحیح مضمون هذا الوقف الشرعی عندی و صدر الحکم المذکور بالوقیة و للزوم عنی و انا العبد الفقیر الی رحمة الله الملك العلام اقل عباد الله غیاث الاسلام عنی عنهما و ستر عیوبهما

هذا السواد مطابق لاصله الاصل المعبر المعتمد بررتة لاربعة ايام بقین من رجب الاصب ۱۳۲۷ (موضع مهر)

هذا السواد و مافیة من الكتب و المداد منطبق مع السواد الذی اخذ من الاصل و المراد من دون نقصان و از دیاد و من یرد فیہ بالحد نذقه من عذاب الیم فی رجب الاصب ۱۳۲۷ (موضع مهر)

بسم الله تعالی السواد منطبق مع السواد الذی اخذ من الاصل و طابق معه فی ۲۷ رجب ۱۳۲۷ (موضع مهر : «الراجی محمد هادی» در حاشیه نیر دو مهر است که خوانده نشد)

سیادت سابی فضیلت ایابی افادت شعاری سید کمال الملة والتقوى والدين ابو المعالي
باشد مدت حیاته و مادام که ممکن باشد که به اسر مذکور قیام نماید پس بعد از وی
هر کس از اولاد او احق باشد به اسر مذکور پس اقربای او بر نهج مسطور پس هر
کس احق باشد بدین اسر در بلده مذکور واجبا علی عامة المسلمین
و ایضاً شرط کرد عالی حضرت واقف مذکور آنکه معید بقعه مذکوره
عالی جناب سیادت سآب سید مهر قضی باشد پس بعد از وی هر کس اصلح باشد
بر آن اسر

و ایضاً شرط کرد عالی حضرت مشارالیه آنکه طبیب عالی جناب فضیلت سآب
حکمت شعار مولانا علاء الدین علی طبیب باشد مدت حیاته پس بعد از وی
هر کس از اولاد او احق و اولی باشد به اسر مذکور پس هر کس موصوف باشد
به وصف مذکور در بلد مذکور واجبا علی عامة المسلمین
و ایضاً شرط کرد حضرت مشارالیه آنکه رقبه وقف مذکور را استبدال نکنند
و صدور عظام و ستولیان عام به علت رسم الصدارة و حق التولية عام مدخل سازند
و پیرامون نگردند

و ایضاً تولیت وقف مذکور را مفوض برای خود ساخت که مادام حیاته
خود بتولی باشند و هر نوع موافق شرع باشد حاصل وقف مذکور را صرف نمایند
و بعد از وی هر کدام از اولاد وی اصلح و اکفی باشند پس اولاد اولاد و اولاد
اولاد اولاد بر نهج مسطور بطناً بعد بطن . و اگر نمود بالله از وی اولاد و اعقاب
نماند تولیت وقف مذکور مفوض بهر کس که قاضی نافذ الامر مصلحت داند و بعد
الیوم مواضع مذکوره وقف شد بر بقعه مذکوره وقف سوید لازم صحیح شرعی که
بخشیده نشود و فروخته نشود و کل ذلك بحضور الثقات العدول فی عشرين سن شهر
محرم الحرام سنة احدى والعشرين وتسعمائة سنة ۹۲۱

وقع الوقف المذكور كما شرح صحيحاً واعترف به الجناب المشار اليه لدى
شمس الدين بهرام بن كمال الدين بن بهرام العبد (موضع شهر شمس الدين بهرام)
بن الشاهدين عبدالعلي بن نصر الدين (محل شهر)
شهيد بما فيه محمد قطب

من الشاهدين والحاضرين بعد اقرار الواقف عماد الدين الاسترآبادي (محل شهر)
اقر عالی جاه الواقف المشار اليه فی هذه الصحيفة ادام الله تعالى ايام دولته وعزه و

اقباله الى يوم القيام بمحمد وآله الكرام بما نسب اليه فيما حررت عبدالمحمد كل
عبد الرحيم بن داود محمد عفى الله عنه بمحمد واله (محل شهر)
هو الواقف على الضمائر

وقفت هذه المحدودات المذكورات على القائمين بهذه الامور المعينات و انا
العبد الراجي رحمته الغني مظفر بن فخر الدين البتکچی وفقه الله تعالى ستر
عيويه وغفر ذنوبه وقبل عمله (موضع شهر)
تأكيد است ۹۴۲ حتماً ثانياً حرره العبد مظفر البتکچی العبد (محل شهر)
العبد محسن البتکچی .

الکاتب الشاهد بما فيه نظام ابن ابی تراب نیشابوری.

بم حضور العبد محمد باقر

شهيد بما فيه محمد باقر (محل شهر)

اشهد بما اعلم حرره العبد شرف الدين على الحسينى الاسترآبادى (موضع شهر)
سواد مطابق الاصل. العبد دوست محمد المرتضوى الحسينى عفا عنه
السواد مطابق، العبد حسن بن محمد جعفر المطهر الحسينى (موضع شهر)

بم حضور العبد سيد محسن احمد

شهيد بما فيه نظام الدين بن حاجي

الشاهد بمضمونه احمد سيفال (محل شهر)

بم حضور السيد محمد باقر

بم حضور العبد كمال الدين حسين

انا الشاهد على ذلك، حرره العبد الجاني احمد السران (موضع شهر)

الشاهد بوقفية الموقوفات المذكورة

حرره العبد رفيع الدين حسين بن عماد الدين الحسينى (موضع شهر)

سواد مطابق للاصل (موضع شهر حاجي على الحسينى)

شهيد بما فيه الحسين بن حاجي صادق العبد (محل شهر)

شهيد بما فيه حاجي نظام الدين (موضع شهر)

شهيد بما فيه محمد على بن حاجي علاء الدين طبیب (موضع شهر)

السواد مطابق الاصل، العبد محمد رضا

سواد مطابق اصل است، كمتريين طلبه درويش على

السواد مطابق للاصل، اقل الطلبة محمد

سواده مطابق للاصل، اقل العبد مومن
 السواد مطابق و موافق للاصل ، العبد محمد مومن بلند
 السواد مطابق الاصل، اقل طلبه سیران
 سواد مطابق اصل است، اقل طلبه جعفر طبرسی (موضع مهر)
 سواد مطابق اصل است، العبد، محمد باقرین محمد جعفر الاکبر الحسینی
 الاسترابادی
 سواد مطابق اصل است و خلاف ندارد، محمد رضا (موضع مهر)
 سواد مطابق اصل است العبد، محمد قاسم بلند (موضع مهر)
 سواد مطابق اصل است و خلاف ندارد، کمترین طلبه علی رضا
 سواد مطابق اصل است و خلاف ندارد، کمترین طلبه عبدالله
 سواد مطابق اصل است ، العبد الاقل محمد تقی الحسینی
 سواد مطابق اصل است و خلاف ندارد، العبد محمد زمان (موضع مهر)
 سواد مطابق اصل است ، العبد الاقل ولی (موضع مهر)
 سواد مطابق اصل است خلاف ندارد، شمس الدین محمد (موضع مهر)
 ذامع اصله مطابق، اقل الخلیفه مجیر الدین الحسینی
 سواد مطابق اصل است، کمترین طلبه وهاب
 سواد مطابق اصل است و خلاف ندارد العبد غیاث الدین
 سواد مطابق اصل است و خلاف ندارد ، کمترین طلبه محمد علی
 سواد مطابق اصل است و خلاف ندارد (موضع مهر)
 سواد مطابق اصل است و خلاف ندارد، اقل طلبه شاه سراد
 السواد مع اصله مطابق، نمقه العبد شمس الدین محمد عقیل (موضع مهر)
 السواد مطابق لاصل، العبد الاقل محمد شفیع
 طوبق السواد مع اصله سیان سیان ، نمقه العبد ابن سلطان حسین الواعظ
 ابوالحسن الخطیب غفی عنها
 السواد مطابق مطابق للاصل العبد بهاء الدین (موضع مهر)
 سواد مطابق اصل است، محمد جعفر العقیلی
 السواد مطابق للاصل ، العبد ملا محمود (موضع مهر)
 طوبق السواد مع اصله، نمقه العبد الاقل محمد بقیه المعتمد (موضع مهر)

هو الناصر للحق، السواد مطابق اصله المراد، نمقه اقل العباد سلطان حسین
 واعظ دارالمومنین استرآباد غفی عنه (موضع مهر)
 السواد مطابق لاصله، العبد بهاء الدین (موضع مهر)
 السواد مطابق لاصله، العبد صدرالدین محمد الحسینی (موضع مهر)
 السواد مع سواد اصله المعتبر مطابق، نمقه العبد اقل محمد صالح بن
 المرحوم محمد حسین الاسترابادی غفی عنها ذنوبهما
 السواد مع السواد سیان والتوشیح بالتوشیح مطابق، نمقه العبد الاقل محمد شریف
 (محل مهر)
 بسم الله خیر الاسماء هذا السواد مطابق للسواد الاصل، نمقه العبد (موضع مهر)
 هو. السواد مطابق لسواد الاصل المختوم بخاتم جمع من الثقات
 المعتبرین المعززین فی عصرهم حرره التجانی : افوض اسری الی الله عبده عبدالوهاب .
 السواد مطابق للاصل، نمقه الفقیر الی الله الغنی عبدالقادر الحسینی (موضع
 مهر)
 (محل مهر «عبده الراجی محمد حسن الموسوی» در دو جا)
 هو. چارمین سوادى است مطابق و موافق بالاصل معتبر متبع بلا زیاده و نقصان .
 این سواد چهارم است از اصل معتبر بدون زیاده و کسر، حررتہ (مهر: رضا
 الحسینی)
 جناب مستطاب نقاوة الائمة الاطیاب آقای سیرزا سید رضادام عزه
 مطابق است باسواد سواد اصل معتبر (دو مهر: محمد ابراهیم، جناب
 ملا محمد ابراهیم مقدس سلمه الله)
 جناب آقای آخوند ملا عبدالرحیم خلف مرحمت مآب خلد نصاب آقا ملا مهدی
 طاب ثراه (مهر: عبدالرحیم بن محمد مهدی)
 این سواد مطابق سواد سواد اصل است، حرره العبد المذنب (مهر: عبده
 الراجی حسین محمد)
 جناب سلطان الذاکرین آقائی آقا سید حسن خلف مرحمت مآب آقائی سیرحیدر
 الکریمی سلمه الله (مهر: عبده حسن الحسینی محمد)
 جناب مستطاب شریعت مآب آقای آخوند ملا حسین جلینی سلمه الله تعالی
 جناب آقای آخوند ملا محمد باقر جلینی سلمه الله (مهر: عبده محمد باقر)

هذا السواد مطابق لسواد سواد سواد الاصل، قد حرره الآثم بهر: محمد حسين بن عباس علي - بهر لا يقربه جناب آقاي آخوند صلاح حسين زيد توفيقه
سواد مطابق سواد سواد سواد الاصل است و معتبر است (بهر : عبده محمد كاظم، عمدة الاقران كربلائي كاظم مقصود لوسرخونكلاته اي
سواد مطابق سواد سواد الاصل، العبد المذنب اسد الله الاسترابادي (بهر :
يا اسد الله)

السواد مطابق لسواد سواد سواد الاصل، حرره الجاني (بهر : عبده محمد جعفر - جناب آقاي شيخ جعفر دامغانى)
سواد مطابق است باسواد سواد سواد اصل، حرره الاقل (بهر : « عبده محمد ابراهيم - زبدة التجار حاجي محمد ابراهيم خلف مرحوم آقا زمان)
السواد مطابق لسواد سواد سواد الاصل، حرره الاقل (بهر « محمد تقى بن حسين بن محمد حاتم - عمدة التجار حاجي محمد تقى حاتم بيك)
السواد مطابق سواد سواد الاصل، حرره الجاني (بهر : منظر لطف الهى عبدالرزاق - جناب فضائل مآب آقاي آخوند ملا عبدالرزاق دامغانى)
هذا السواد مطابق لسواد سواد سواد الاصل (بهر « يا احمد » جناب مستطاب فضائل مآب قدسى انتساب آقاي شيخ احمد خلف مرحمت مآب آقاي آخوند ملا محمد يوسف مقصود لوسرخونكلاته اي غفر الله له)
السواد مطابق سواد سواد سواد الاصل (جناب آخوند ملا اسد الله كتولى بهر « يا اسد الله »)

هذا السواد مطابق لسواد سواد سواد الاصل الاصيل المعتبر، حرره الاقل (بهر « عبدالرسول بن محمد تقى » - جناب آقاي شيخ عبدالرسول خلف مرحمت مآب خلد نصاب حاجي ملا محمد تقى طاب ثراه)
السواد مطابق لسواد سواد سواد الاصل المعتبر في شهر صفر ١٢٩١ (بهر : عبده جعفر الحسيني - آقاي آقا سيد جعفر خلف مرحوم سبرور حاجي مير علي اصغر)
السواد مطابق لسواد سواد سواد الاصل المعتبر في شهر صفر ١٢٩١ (بهر « يعقوب الحسيني »، بهر « يا اسد الله » - آقاي آقا سيد يعقوب خلف مرحوم آقا مير محمد حسين غفر له)

السواد مطابق لسواد سواد سواد الاصل الاصيل، حرره الاقل (بهر « نظام الدين موسوم » - آقاي آقا سيد نظام الدين خلف مرحوم سبرورا آقا سيد ميرزا غفر له)
السواد مطابق لسواد سواد سواد الاصل الاصيل، حرره « عبده لطف علي » - جناب آقا آخوند ملا لطف علي كتولى سلمه الله)

السواد مطابق لسواد سواد سواد الاصل حرره (الجاني بهر « عبده علي الحسيني » - آقاي آقا سيد علي خلف مرحمت مآب آقاي آقا سيد ابراهيم آتراچالي)
سواد مطابق سواد اصل است، حرره (موضع بهر شيخ زين الدين نايب الصدارة) ذابح اصله مطابق، حرره العبد الاقل (محل بهر قاضي بلدة آقاي آقا شهاب الدين خلف مرحوم آقاي سيد احمد)

سواد مطابق سواد اصل است، حرره العبد الاقل ابو الفضل (محل بهر) سواد مطابق است به سواد يكه سبور است به بهر مرحمت و غفران پناهان شيخ زين الدين علي نايب الصدارة و شيخ ابو الفضل قاضي بلدة المومنين استرآباد نمة العبد « انك انت الوهاب محمد علي »

هو، ذابح سواد سواد الاصل مستطابان [وفي] موضع الاصل سيان (موضع بهر) طوبى مع اصله، نمة العبد (موضع بهر) بسم الله الرحمن الرحيم اخذ [تو] قابلت وطابقت هذا الفرع الجليل مع اصله الاصيل في الوقف الجميل الموجب للشواب الجزيل فهما سيان سيان كالقذة بالقذة وانا حسين بن موسى عفى عنها الحسيني، العبد (موضع بهر)

هذا السواد مطابق لسواد سواد سواد الاصل الاصيل، حرره الاقل الراجسي في ٢٣ شهر صفر من شهر ١٢٩١ (بهر « محمد طاهر الحسيني » - جناب مستطاب شريعت مآب آقا سيد طاهر سلمه الله تعالى - بهر « عبدالراجي حسن محمد المولوي » - اين بهر در شش موضع در حاشيه است)

و بعد ان قوبل هذا السواد مع السواد الحاكي ... في السواد المطابق لسواد الاصل وجد تهما سيين بحيث لا يتطرق مزيد وبين في البين وانا اقل اقل العلماء المصطفين (بهر « عبده الراجي عبدالرزاق » - جناب شريعت مآب شيخ عبدالرزاق سلمه الله تعالى

قد قوبل هذا السواد بمحضرى مع سواد سواد سواد الاصل فوجد تهما سيين غير

السواد مع سواد سواد سواد الاصل مطابق سيباشد، حرره العلي (مهر) : سيد علي -
 آقاي آقاسيد علي خلف سرحوم آقا مير محمد حسين)
 السواد مع السواد سواد سواد الاصل مطابق و موافق الاقل علي تقي الحسيني
 (مهر) : العبد المذنب علي تقي الحسيني - آقاي شريعت مآب آقا مير علي تقي سلمه الله
 (مهر لا يقره جناب سلالة الاطياب آقا آقا بزرگ بين جناب آقاي سيد محمد سلمه الله)
 السواد مطابق سواد سواد، حرره الاحقر (مهر) : عبده الراجي علي اصغر - جناب
 آخوند علي اصغر خلف سرحوم سبرور ملا مهر علي)
 السواد مطابق السواد سواد سواد الاصل (مهر) : عبده الراجي محمد الحسيني
 حرره الاقل آقاي آقاسيد محمد مير كريمي سمي الاب (مهر) عبد الرسول الحسيني -
 عمدة السادات والعلماء آقا عبد الرسول خلف سرحمت مآب آقاي آقا سيد مهدي
 مير كريمي غفرله)
 لا يخفى ان بعد مقابلة هذا السواد مع سواد سواد سواد الاصل وجدت
 انها سياتي تحريراً (مهر) قد مضى من الرابع و العشرين من شهر صفر المظفر عام
 ۱۲۹۱ حرره الراجي (مهر) : عبده فتح الله - جناب فضيلت مآب سلالة الانجاب آقاي
 ميرزا فتح الله فندر سكي ابن آقا ميرزا رحيم سلمه الله .)

مختلفين تحريراً (مهر) مضى في اليوم الخامس و العشرين من شهر صفر المظفر عام
 ۱۲۹۱ (مهر) شريعت مآب آقا حاجي ملا محمد سلمه الله)
 هو، قابلت هذا السواد كرار مع اصله الذي هو سواد ثالث للاصل المعتبر
 المتبع المعمول المعروف فوجدت هما سمين مثلين متطابقين غير متخالفين تحريراً في
 اليوم الخامس و العشرين به زيغ مضى منه عام احد وتسعين و ثمانين بعد الالف، حرره
 الاقل (مهر) : يا صالح المومنين)
 بسم الله تعالى شأنه صحيح است عندي المحرر له سماء (؟) اول خطه الزكية
 الظاهر (مهر) : عبده مصطفى العقيلي - قبلة الانام آقاي شريعت مدار حاجي
 سيد مصطفى سلمه الله تعالى)
 السواد مطابق لسواد سواد سواد الاصل الاصيل، حرره الاحقر في ۲۳ شهر
 صفر المظفر ۱۲۹۱ (مهر) : عبده الراجي سيد محمد الموسوي)
 آقاي شريعت مدار آقا سيد محمد خلف سرحمت مآب خلد نصاب آقاي محمد باقر
 رفع مقابله)
 السواد مطابق لاصل بن سواد سواد سواده الاصيل، حرره الفقير الي ربه الغني
 في ۲۳ صفر ۱۲۹۱ (خاتم قدوة الانام آقاي شريعت مآب آخوند ملا محمد علي
 شاهكوي سلمه الله تعالى - مهر) : عبده محمد علي)
 السواد المسطور بما علمت من الاسفار الشريفه الاخير من العادلين مطابق لسواد
 سواد سواد الاصل كان في يوم ۲۵ صفر ۱۲۹۱ (مهر) : يا امام محمد تقي - جناب
 شريعت مآب آقاي شيخ محمد تقي سرز بانكالاته اي سلمه الله تعالى)
 وجدت هذا السواد بعد القراءة والملاحظة مطابقاً للاصل بن سواد سواد
 سواد الاصل، حرره الاحقر في ۲۴ شهر صفر المظفر من شهر ۱۲۹۱ (مهر) : حسين
 مني وانام حسين - جناب مستطاب شريعت مآب آقا شيخ حسين رانكاني سلمه الله
 تعالى)
 السواد مطابق و موافق سواد سواد سواد الاصل حرره العبد الجاني (مهر) : محمد
 حسن الموسوي - مهر) : عبده حسن علي الموسوي جناب مستطاب سلالة الاطياب آقاي
 محمد حسن بن عمدة السادات آقا سيد كريم سلمه الله - جناب مستطاب سلالة الاطياب
 آقاي آقا حسن علي خلف سرحوم سبرور آقا مهدي طاب ثراه)

زاویه گزین « و اما السائل فلا تنهر و اما بنعمة ربك فحدث » خاتم انبياء مكرم
مجتبی محمد مصطفی علیه افضل الصلوات و الثناء

حبیبی که سه تابی از روی اوست شب تیره هندوی گیسوی اوست
شه ابطحی شمع بیت الحرام سه برج یثرب علیه السلام

هزاران روح و احسان و فضل و نعمت و رضوان برآل او که مقتدا و ائمه دینند
و بر اصحاب عظام او که اهل صدق و یقینند و اصل و متواصل باد .

اما بعد بر ضمایر خجسته متأثر ذوی الابصار روشن و مبرهن است که هیچ
وسیلتی در عقبی خوش و شیرین تر از محبت و سودت آل عبا بمقتضی آیه کریمه
منزله « قل لاسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی » نیست و هر صاحب دولتی که
از سر صدق نیت و از خلوص عقیدت اقتدا کلام فرخنده انجام حضرت نبوی که
« انی تارك فیلم الثقلین كتاب الله و عترتی اهل بیتی » نموده قرآن مجید را قبله
اعمال خود ساخته دست تولد در دامن اعتصام « انما یرید الله لیذهب عنكم الرحس
اهل البیت و یطهرکم تطهیراً » استوار نماید از شقاوت ابدی خلاص یافته بدولت
سرمدی فائز گردد « و ذللك فضل یوتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم »

فردا که هر کسی به شفیعی زند دست ما یمیم و دست و دامن اولاد مصطفی

صلوات الله علیه و علیهم اجمعین

بنابر این مقدمات جهت سزید درجات اخروی که « و رفعناه مکاناً علیاً » شمه ای از
نتایج آثار آنست بر سر سزار فائض الانوار الامامین الهامین الکریمین النسیبین
الحسبیین زبدهتی احفاد رسول رب العالمین فدوتی اولاد امیر المومنین النورین من ریاض
حدیقه آل الرسول و النورین من انوار حدیقه البتول **امام زاده عبد الله الکاظم و**
الفضل الکاظم علیهما التحیة و السلام بموضع **چال او** من بلوک سدن **رستاق** ولایت
استرآباد مشهور به **سزار روشن آباد** نزدیک شارع عام که به جانب ولایت **ساری**
سیرود و حد غربی آن بعضی متصل چشمه آب مشهور است که شرح آن درین مسطور مذکور
میشود و درختان چنار و بعضی دیگر مرغ حد و دژ آن باقیه متصل است به مقبره قدیمه مشهور
عالی جناب سیادت سب تقابرت انتساب قضایل اکتساب سعادت مناب مغفر الزمره الطالیه
زیده الزهره الهاشمیه سرتضی ممالک الاسلام قدوة اعظم السادات بنیاد (؟) الانام

- ۳ -

مواد و قضاة روشن آباد

اللهی التوفیق

(سطور باب طلا بوده)

بسم الله الرحمن الرحيم

(سرقوم به آب طلا بوده)

حمد و سپاس سرصانعی راجل جلاله و عم نواله که گنبد فیروزه فام طارم اعلی
را بی دستبازی و مدد مهندس دانا بر افراشت و شکر بی قیاس سرخالقی را که به ید قدرت
بی معماری توانا زمین را گسترانیده به انواع چشمه سار و انهار و ریا حین و ازهار و اثمار
و نباتات و زوایا و عمارات زین و زینت هر چه تماستر ارزانی داشت. « الله الذی خلق
السموات و الارض و ما بینهما و ماتحت الثری »

رازقی که ساعه فساعة خوان احسان بیدریغش در بقعه و منازل ارواح و اجسام
منی تفاوت مراتبهم مشحون به نعم گوناگون کشیده « و ما من دابة فی الارض . . . »
هر لحظه کسوت انعام بی حسابش سزین به اعطاف ناستناهی و مکلل به الطاف الهی
بر قامت اقتدار آفاق و انفس پوشانیده . « یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یوارى سوا تکم »
ای بقدرت سنگ رالعل بدخشان ساخته ماه را سنجوق این فیروزه ایوان ساخته
در ضیافت خانه لطف تو خوان سالار صنع بهر را قرص و فلک را سفره نان ساخته
دلریایان چمن را قدرتت در مهر و ماه از دست جعفری برگ زستان ساخته
خلعت خات کرامت کرده ابراهیم را و آتش نمرود را بروی گلستان ساخته
طرف تحیات نامیات و ظرف صلوات زاکیات نثار سرقدر سنور و شهید معطر
متولی کونین و صاحب بقعه قاب قوسین مقصود ایجاد کاینات خلاصه جمیع
وجودات مسند نشین خاقان « و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً » و

المختص بعناية الملك الاله سيد شهاب الملة الدين فضل الله القاضي ادام الله تعالی لظلال سيادته و ابقاه ابن المرتضى المرحوم المغفور المبرور افتخار السادات والاشراف خلف اعظم الاسلاف امير سيد رضی الدين الحسيني الماضي نور الله سرقه گنبد عالی رفیع البناء گردون آسبنا کرده طاق منبع و رواق رفیع آن چون ایوان کیوان برافراشت ، بقابی چو فردوس اعلی روح نما و منزلی چون جنة المأوی روح افزا « جنات عدن تجری من تحتها الانهار » گویا در شان آن نازل شده و پیوسته گنبد مذکور برجانب شمال مسجد عظیم المثال بنا بر وعده حدیث حضرت رسالت علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات که « من بنی لله مسجداً بنی الله له بیتا فی الجنة » از مرکز این منزل خاک به استعداد زاد آن عالم پاک این مسجد را برافراشت و به موجب نص کلام سبحانی که « لن تنالوا البرحتى تنفقوا ساجدون » و به دستور فحوی حدیث صحیح مصطفوی که « اذا سات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلاث : صدقة جاریة و ولد صالح یدعوله و علم ینفع به » جهت ترویج و رونق این روضه قدس سرتبه و مسجد مذکور تمامی مجرای آب چشمه را که منبع آن تحت سزاربزر گوار اسام زادگان سشارالیه است و مشهور است بچشمه روشن آباد و در موضع روشن آباد مشهور ، و وقف کردیک حجر طاحونه دایره بمحوه را که واقع است در قریه چلا و مذکور و مشهور است به طاحونه جمال الدین که باب سزاربزر کورد ایراست واقع در قریه چلا و مذکور و حدود اربعه آن بر این وجه : شرقی متصل بناستان و سرازگاه رستم گیل بن علی گیل ، غربی متصل کوچه عام . جنوبی متصل تودستان علی داود بن تاجال داود ، شمالی آن متصل تودستان علی ذال بن سیفال نوشیروان ، با هر چه تعلق بیوم طاحونه مذکور داشته باشد شرعاً و عرفاً با جمیع آنچه بدین محدودات مذکور است مضایف و منسوبست . و ایضاً وقف کرد واقف سشارالیه بر سزار و مسجد مذکور تمام بوم سیارستان و سرازگاه علاء الدین کرجی ابوالحسن را که به مساحت سه قسمت باشد به قسمت متعارف استرآباد واقع در قریه چلا و مذکور قریب سزار تبرک مذکور محدود بحدود اربعه : شرقی آن متصل کوچه عام بعضی و بعضی متصل چشمه آب مذکور ، غربی متصل توستان علی بن تاجال داود مذکور بعضی و بعضی متصل تودستان علی ذال ابوالحسن مذکور ، جنوبی آن متصل به بقیره مسلمانان بعضی بعضی متصل کوچه عام ، شمالی آن بعضی متصل زمین ساده قریه مذکور که رعایا شالیه زراعت سینمایند و بعضی متصل سراخانه علی داود مذکور و بعضی بسراخانه

و سیارستان عزالدین ابن شمس الدین داود ، فواصل در حدود علامات معینه وقتاً صحیحاً شرعاً سریعاً سریعاً فیہ جمیع شرایط الوقف که محصول آنرا بعد از عمارت ضروریه بوقف علیه مذکور و فرش و روشنائی آن بروفق اعتدال هر ساله بر این وجه صرف نمایند که تفصیل میشود :

امام که در مسجد مذکور در اوقات خمس به امامت صلوة مفروضه قیام نماید : شالیه بوزن بار استرآباد ده خروار ، نقه از رایج کپکی دوازده دیناری مبلغ دو بیست دینار

دو حافظ که صبح و شام در مسجد و سزار مذکور ختم قرآن نمایند : هریک را شالیه ده خروار مذکور ، نقه دو بیست دینار مذکور
مؤذن که در اوقات صلاة خمس به اذان واقامت قیام نماید : شالیه هشت خروار ، نقه یکصد و بیست دینار

معرف که صبح و شام به معرفی در مسجد و سزار مذکور اشتغال نماید : شالیه هشت خروار ، نقه یکصد و بیست دینار

سجاور که ملازم سزار و مسجد مذکور فی اللیل والنهار بوده بجا روبر کشی اشتغال نماید : شالیه هشت خروار ، نقه یکصد و بیست دینار .

و متولی شرعی وقف مذکور دودانگ از محصول وقف مذکور حق التولیه جهت صرف معیشت خود تصرف نماید

و شرط کرد واقف مذکور تقبل الله تعالی منه که یک کس متصدی دو منصب و زیاده از مناصب مذکور نشود . و اگر محصول وقف مذکور از وظایف مذکور فاضل آید متولی شرعی وقف مذکور صرف فقرا و مساکین و صادر و وارد سزار تبرک مذکور نماید . و اگر حاصل وقف مذکور از وظیفه ارباب و وظایف مذکور کم آید نقصان آنرا فراخور وظیفه هریک انکسار نمایند بالنسبه

و ایضاً شرط کرد واقف سشارالیه تقبل الله منه که به مدرس که در مسجد و سزار مذکور به تدریس علوم دینی و بوقوف علیه آن مشغول باشد از حاصل وقف مذکور هر ساله شالی بیست خروار بوصوف مذکور و نقه سیصد دینار بوصوف مذکور رسانند .

و شرط کرد واقف سشارالیه که چون از اولادوی و اولاد اولادوی و اولاد اولادوی و اولادوی متوالد و اتناسلوا و قرابتان واقف سشارالیه الاقرب فالاقرب کسی باشد که استحقاق منصبی از مناصب مذکور داشته باشد و با سزار مذکور قیام نماید منصب مذکور را بدانکس تفویض کنند و بدیگری ندهند

و ایضاً شرط کرد واقف مذکور که در هر عیدی از عیدین سبارکین مبلغ یک دینار کپکی را نان و گوسفند و حلاوه خریده به فقرا و سساکین و کسانیکه در سزار مذکور حاضر باشند صرف نمایند و در هر روز جمعه مبلغ ده دینار کپکی را نان خریده به فقرا و سساکین در سزار مذکور دهند و ایضاً شرط کرد واقف مذکور که ارباب مناصب مذکوره هر کدام سه روز در ماهی بی عذر شرعی به اسیری که بدیشان مفوض شده اشتغال ننمایند بنفسه و انابیه آنکس را عزل کرده دیگری را که لایق باشد نصب کند و ایضاً شرط کرد واقف مذکور که ارباب مناصب مذکوره مستقی و پرهیز کار و عالم به سفر و ضات و واجبات باشند. و اگر از ایشان فسقی در وجود آید توبه کنند، در سیم نوبت عزل کرده دیگری را نصب نمایند و ایضاً شرط کرده واقف سشارالیه که ارباب مناصب مذکوره در جوار سزار سبرک مذکور منزل ساخته ساکن باشند و متولی شرعی وقف مذکور در ایام الاوقات به حسب متعارف از سزار و مسجد و ارباب مناصب مذکوره خبردار باشد و از کماهی حالات ایشان کلیه کان او جزئاً بقدر امکان اطلاع یابند و به موجب شرط واقف عمل نماید و عزل و نصب ارباب مناصب منوط و مربوط برای صلاح متولی شرعی مذکور باشد. و اگر خود به سهمات وقف مذکور قیام نتواند کرد از قبل خود کسی را که لایق داند بدین شغل نصب کند و وظیفه آنکس را از حق التولیه خود دهد

و شرط کرد واقف مذکور که وقف مذکور را بیع و هبه و استبدال نکند و در بدل صلح و مهر ندهند و زیادی از سه سال بیک کس با جارت ندهند نی به عقد واحدونی به عقود متعدده و بمرده متقلب که استیفاء بذل اجارت از ایشان متعذر یا متعسر باشد اصلاً به اجارت ندهند

و ایضاً شرط کرد واقف مذکور که از وقف مذکور به رسم الصدارة و ده یا زده طلب ندارند و متولی عام در وقف مذکور بدخل ننماید و نسخه جمع و خرج ده نیم و حق السعی طلب ندارد

و تولیت وقف مذکور را واقف سشارالیه به نفس خود مفوض گردانید مادام حیاته و به نصب تولیت مذکور قبض شرعی کرد و بعد از او بر اصلح و اکفی و اکبر اولاد ذکور او و اولاد اولاد او ماتوالد او و تناسلوا و بعدهم براکبر و اکفی اولاد

اناث او ثم اولاد اولادها ماتوالدت ثم علی اقرار به علی ترتیب استحقاق المیراث الاقرب فالاقرب ثم علی حاکم الشرع ببلده استرآباد تفویض کرده و مقرر فرمود. و چون وقف مذکور بشرايطه الشرعیه تمام شد حاکم شرع نافذ الامر ببلده استرآباد که این وقفیه به سجل شریف او مکمل میشود در ضمن سرافعه شرعیه و محاکمه دینییه در وقتی که عالم به محل خلاف و قادر به ترجیح اقوال بود به شهادت ثقات و عدول حکم کرد بر صحت و لزوم وقف مذکور بشرايطه کما ینبغی شرعاً حکماً صحیحاً علی كافة الناس فصار الوقف المذكور محکوماً بصحته و لزومه علی الکافة فمن غیر شرطاً من ذلك او شرطاً اوسطراً او حرفاً او صرفاً غیر مصلح زللا اوراقه خلافاً بقا بغضب من الله و حسب جهنم و بیس المصیر و ساء المسیر. فکان ذلك کله فی العاشر من شهر ذی القعدة الحرام تسعمائة هجرية النبوة علیه السلام والتحية

تبین عندی مدلوله و تقرردی مکنونه و تأسالت فی مطاویه و تعمقت فی فحوایه ثم حکمت للحکم الذی سطر فیہ حکماً صحیحاً و قضاء عصری حاقی و وجود المتخاصمین و حضور المتداعیین علی ما هو مقتضى الشرع وقانون الاسلام مستمداً المؤمنة والتوفیق من المهيمن العلام، العبد الفقير عبد الوهاب القاضي الحسيني (محل مهر) ثبت حکم هذا حکم علی اصل الوقف لدى وامضيت، وانا العبد بهرام عفی عنه (محل مهر)

شهد بمضمونه علی الحافظ الحسينی الاسترآبادی

شهد بمضمونه العبد الضعیف ابوسعید بن عبدالله ابن سعید الجر جانی (محل مهر)

الشاهد بمضمونه العبد علی اصغر اجل الحسينی (محل مهر)

الشاهد بمضمونه العبد شمس الدین علی شاه الحسينی (محل مهر)

صدر الوقف المذكور بشرائطه المزبورة عندی، وانا الواثق بفضل الله الملك

الغنی فضل الله، حامداً لله ومصلياً علی نبيه (محل مهر)

من الشاهد بمضمونه العبد فخرالدین تاجال دراز گیسوی الحسينی (محل مهر)

شهد بمضمونه العبد قاسم بن احمد (محل مهر)

شهد بما فیہ حرره العبد (محل مهر)

من الشاهدین بمضمونه حاجی فخرالدین حسینی (محل مهر)

شهد بما فیہ محمد مصطفی (محل مهر)

- شهاده مسکده وحر (؟) علی کاسل (محل مهر)
 شهید بمضمونه (محل مهر)
 شهید علیه حاجی کمال کمانگر روشن آبادی (محل مهر)
 شهید بمضمونه، حرره کمال الدین (محل مهر)
 شهر بمضمونه همراست حسن ترک (محل مهر)
 شهید بمافیة فخرالدین (محل مهر)
 شهید بمضمونه العبد نظام الدین محمد الحسینی (محل مهر)
 شهید بمافیة العبد (محل مهر)
 شهید بمافیة العبد محل مهر
 العبد علی مسکرحاجی (محل مهر)
 شهید بمضمونه
 من المطلاعین بمضمون المسطور العبد الضعیف محمد ابن ... الدین الحسینی
 (محل مهر)
 واحد من الشهود العبد، حررها زین الدین سعید الحسینی
 شهید مافیة فخرالدین (محل مهر)
 شهید بمضمونه العبد نظام الدین محمد الحسینی (محل مهر)
 اسوحت کوه شد بمضمون (؟) بن فخرالدین علی شاه الحسینی (محل مهر)
 شهید بمافیة فخرالدین کفشگر (محل مهر)
 شهید بمضمونه، حررها سلطان حسین (محل مهر)
 شهید بمضمونه (محل مهر)
 الواضف علی الوقف المذكور للاعتراف بالمسطور (محل مهر)
 الواضف بمضمونه وانا العبد درویش حسین بن مهدی الحسینی (محل مهر)
 شهید بمافیة عبد الکریم بن علی محمد (محل مهر)
 الواضف بمضمونه العبد محمد الطیب الفارس ابن (محل مهر)
 شهید عنه بالاعتراف العبد الفقیر (محل مهر)
 شهید بمافیة (محل مهر)
 الواضف بمضمونه (محل مهر)
 شهید بمضمونه (محل مهر)

- الواقف والشاهد بمضمون هذه الوقیة و انا الفقیر منصور بن محمد مظفر
 بتکچی غفر ذنوبهما (محل مهر)
 حال بدین موجب است الفقیر عماد الدین احمد افلاطون (محل مهر)
 اجریت الحکم المذكور فی الوقیة (؟) وانا الفقیر علی محمد لپوری (؟) (محل مهر)
 صدر الوقف المذكور بالشرائط المزبور عن الواقف المشار الیه تقبل الله تعالی
 منه لدى وضح عندی وانا الواثق تقبل الله تعالی رضی الدین ابن فضل الله
 الحسینی (محل مهر)
 مضمون المسطور صحیح شرعی و انا شاهد بمافیة، كتب الفقیر الی الله
 الباری عبد الکریم عبد المجید الانصاری غفر ذنوبهما محل مهر
 الحکم المذكور فیة علی النهج المسطور صدر عنی، وانا العبد المعتمم بالله
 الخالق عبد الله بن علا العاصی عظم الله عن التعاصی (؟) (محل مهر)
 صدر الحکم المذكور علی النهج المسطور عنی بعد رعاية ما یجب رعایتة
 علی، انا العبد الضعیف الفانی کمال الدین محمد الشریف السیالی (؟) (محل مهر)
 ثبت الحکم الحاکم المسجل علی هذا الوقف وفق الله صرف اربها و صحب لزومه (؟)
 كما سطر فیة عندی و اضیته، انا العبد الفقیر خواجکاری بن عبد العزیز بجاری (محل مهر)
 اعترف جناب الواقف المزبور بمافی المسطور عندی ووضح وضح لدى وانا
 العبد الفقیر الی الله تعالی احمد ابن خاوند شاه الحسینی (محل مهر)
 تقبل الله تعالی عن الواقف المذكور عماله واحسن فی الدارین مطلععه و ساله
 (محل مهر)
 آنچه مذکور و مسطور شده بیان واقع است و من برآن گواهم (محل مهر)
 مضمون وقیة مذکوره راسع شرائطه المسطورة ملاحظه نموده بیان فرمایند
 که صحیح و شرعی است شرایطه یا نیست والله تعالی اعلم لیسسه دین رضی الله تعالی
 اجمعین مرت بعین تعالی اعلمن (؟؟) (محل مهر): عبد الله اعلا القاضی
 تیمنا بد کراه الاعلی
 من الواقفین بمضمونه (محل مهر)
 احاط علی مضمون هذا الوثیقة الشرعية انا العبد المحتاج الی رحمة الله (محل مهر)
 بعد التفرک فی مدلوله و التدبر فی منطوقه و اثبات الوقیة و ملاحظه الاتفاق و
 الاختلاف و حکم الحاکم الاساهی سیشه (؟) علی وقیة المزبور لدى و مضت (؟) الحکم

الحاکم الشرعية شرطه على النهج المسطور نستعينا بالله والتوفيق في جمع الدهور،
وانا لعبد المحتاج الى رحمته العبد (محل مهر)
قد اقر المقرون المؤمنون فيما زيرفيه، نمقه الخاطي محمد (مهر) : افوض اسراليه عبده
(محمد)

ذا اصله الاصيل [مطابق] وانا العبد المذنب نجم الدين بن كمال الدين الحسيني
بسم اله خير الاسماء وجدت ذلك السواد بكامله مطابقاً للاصل بالمقابلة و
انا العبد المذنب الخاطي فضل اله بن محمد مؤمن الحسيني الاسترابادي (مهر) :
محمد مؤمن ابن فضل الله الحسيني)

ذامع اصله الاصيل المعتبر [سيان] العبد العاصي الجاني (مهر) : عبده محمد-
باقر الحسيني)

و بعد ذاك واصله سيان، وانا الجاني (مهر) : عبده علي)
بسم اله تعالى شأنه العزيز قد قابلته مع اصله المعتبر المصدق المتحقق فوجدته
الموافق والمطابق، نمقه محمد رضا الحسيني الاسترابادي، عبده محمد رضا الحسيني.
بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتي . قد قابلت مع اصله الاصيل وقد وجدته مطابقاً،
وكتب العبد العاصي الخاطي قوام الدين محمد ابن مفيد الموسوي الاسترابادي
محمد الموسوي

ذا واصله مطابقان وسيان، العبد الاقل (مهر) : افوض اسرى الى الله محمد كاظم)
بسم الله خير الاسماء السواد مطابق للاصل نمقه العبد الجاني محمد هادي
الاسترابادي ابن حاجي داود (مهر) : يا اسمعيل ذبيح الله مهر : افوض اسرى الى الله
محمد هادي)

بسم الله العزيز ذاك اصله سيان، نمقه الجاني (مهر) : محمد كاظم)
بسم اله الرحمن الرحيم و به نستعين . السواد مطابق للاصل ، كتب الجاني
(مهر) : الراجي عبده محمد شفيع)
ذا كاصله مطابق، نمقه الخاطي العبد علي تقى ابن حسين تقى الاسترابادي
ملقب بعرب (مهر. علي تقى)

بسم اله تعالى جل شأنه السواد مطابق لاصله الاصيل، العبد الاقل زين العابدين
علي ابادي الاصل الاسترابادي المسكن (مهر) : عبده زين العابدين بن علي)
بسم الله تعالى ذامطابق مع اصله المطاع سيان، وقد كتب رغام اخال (؟) اقدام
الطلبة ابن محمد سليم محمد مفيد هزاجريبي (مهر) : عبده محمد مفيد)

بسم الله جل شأنه ذواصله الاصيل المعتبر سيان، نمقه الاقل الجاني ابن قوام
الدين محمد علي تقى الموسوي الاسترابادي (مهر) : عبده علي تقى الموسوي)
ذا كاصله الاصيل بلاخلاف (مهر) : آقابا)

السواد مطابق لاصله الاصيل، نمقه الجاني (مهر) : صالح المؤمنين (مهر) :
يا خليل الله) (مهر) : الراجي عبده محمد رضا)

بسم اله تعالى شأنه قبول مع اصله الصحيح فوجد مطابقاً، نمقه الخاطي الراجي
ابن محمد مفيد القاضي محمد الكاظم القاضي (محل مهر)
شهد بمضمونه (محل مهر)

بسم الله خير الاسماء ذواصله مطابق حرره الداعي زين العابدين ابن محمد
محمد رفيع الموسوي الاسترابادي (مهر) : العبد محمد رفيع الموسوي)
قابلته مع اصله الاصيل وجدته سيان بالدليل، من كاتبه محمد رضا الحسيني
(مهر) : عبده محمد رضا الحسيني)

بسم الله خير الاسماء ذامطابق لاصله المعتبر، حرره الداعي محمد كاظم ابن
مفيد الموسوي الاسترابادي (مهر) : عبده محمد كاظم الموسوي)

بسم الله خير الاسماء ذامطابق لاصله والاصل ثابت عندي، حررها الداعي
لابود الدولة القاهره محمد مهدي الموسوي الاسترابادي (مهر) : عبده محمد رضا الموسوي)
(مهر) : عبده محمد مهدي الموسوي)

السواد مطابق الاصل حرره الداعي احمد بن جمال الدين علي الرضوي (مهر) :
عبده احمد رضوي)

لاشك ولاشبهة في كونه مطابقاً لاصله، حرره الاقل الراجي محمد حسن
(مهر) : عبده الراجي محمد حسن الموسوي)

فهرست اسامی اشخاص

آروق : ۹	ابوالحسن الخطیب الاسترآبادی : ۱۴۵
آزادخان : ۱۵	ابوالحسن عبدالغافر بن اسماعیل ابن عبدالغافر الفاری : ۱۱۴
آصف الدوله : ۱۰۲	ابوالفتح رازی : ۱۱۶ - ۱۲۰
آقاسی نوبان : ۹۴	ابوالقاسم (میر) : ۱۳۳
آقاسی خان قلیق : ۹۴	ابوالقاسم تاجر استرآبادی (آقا) : ۲۵۷
الف	ابوالقاسم خان (میرزا) : ۷۱
اباقاآن : ۸	ابوالقاسم الفندرسکی الاسترآبادی (میر) : ۱۳۲
اباقاخان : ۹	ابوعلی سینا (شیخ رئیس) : ۱۴۰
ابراهیم (حاجی) : ۳۵	ابومعالی عبدالرزاق بیک : ۸
ابراهیم (میرزا) : ۱۸۸	ابونصر فارابی : ۱۴۰
ابراهیم الاسترآبادی : ۱۲۰ - ۱۲۵	ابونواس : ۱۱۳
ابراهیم بن اسمعیل الخلیلی : ۱۱۰	احتشام الوزاره : ۶۴
ابراهیم التوئی ثم الاسترآبادی (شیخ) :	احمد : ۱۱۱
۱۸۸	احمد (آقا) : ۱۴۸
ابراهیم خان : ۷۶	احمد (ملا) : ۱۷۶ - ۱۹۸
ابراهیم خان سرتیپ، حاکم هزارگریب :	احمد احسانی (شیخ) : ۱۶۱
۲۴۲	احمد خان : ۱۵
ابراهیم خان عزالدین لو : ۱۸	احمدخان ابدالی : ۱۵
ابراهیم خلیل خان جوانشیر : ۱۸	احمد شریف : ۱۱۲
ابراهیم شریعت (سید) : ۳۳	احمد علی الکرد محلی استرآبادی (ملا) :
ابراهیم قزوینی : ۱۸۰	۱۷۷
ابن حاجب : ۱۱۹	احمد قزوینی (میرزا) : ۱۲
ابوالحسن استرآبادی (ملا) : ۱۶۷	احمد تراقی (حاجی ملا) : ۱۳۶
ابوالحسن خرقانی : ۱۲۲	

احمد نیریزی (میرزا) : ۱۵۷	الله نظرخان : ۹۷
اردشیر (شاهزاده میرزا) : ۱۸۱	امانش خان غائی : ۶۹
اردشیر درازدست (یمکن بهمن) : ۷	امان کلوشیخ : ۶۸
ارغون خان : ۸ - ۹	اسیرخان سردار سپهسالار اعظم : ۸۰ -
ازنفس (ملا) : ۶۸	۸۴
استر : ۷	اسیرسرداری الاسترآبادی : ۱۲۳
اسحق ابراهیم بن اسماعیل : ۱۱۰ -	اسین خلوت : ۷۲
۱۱۱	انبر (ماژور) : ۲۵۵
اسعدالله خان (میرزا) : ۱۳۳	انوشیروان : ۵۹ - ۷۳ - ۷۹
اسکندر : ۱۱۹ - ۲۱۱	انوشیروان میرزا : ۹۶
اسکندر استرآبادی : ۱۱۸	ب
اسماعیل : ۱۷۱	بابا الاسترآبادی (حاج ملاآقا) : ۱۵۳
اسماعیل (حاج ملا) : ۱۶۴	باباخان بای یلقی : ۹۴
اسماعیل الاسترآبادی (ملا) : ۱۵۷	باباصفای قلندر استرآبادی : ۱۳۱
اسماعیل الاسترآبادی (مولانا) : ۱۲۵	باقر ، میرزا : ۲۵۶
اسماعیل امینی (میرزا) : ۳۵	بای حسن خان قرق : ۶۸
اسماعیل خان نوری (میرزا) : ۱۸۲	بایزید ، سلطان : ۲۵۷
اسماعیل الشهیر بحسین قاقا (میرزا) :	بایزید بسطامی : ۱۲۲
۱۶۶	بخت النصر : ۷
اسماعیل صفوی (شاه) : ۱۰ - ۲۶۲ -	برهمن : ۱۳۴
۲۶۳	بلقیس : ۱۲۱
اسماعیل لشکر نویس : ۹۳ - ۹۶ - ۹۸	بودرجمهر : ۱۹
اسماعیل سیزان آقاسی : ۹۴	بوقا : ۹
اعتماد السلطنه : ۹ - ۱۲ - ۱۰۸	بهائی (شیخ) : ۱۴۰
اعتماد السلطنه ملقب به صنیع الدوله	بهادرخان : ۹۹
۷ - ۱۱ - ۱۲	بهبهانی : ۱۴۹ - ۱۵۰
افراسیاب : ۶	بهر ، ژنرال : ۲۵۱
انشار ، ایرج : ۲۱۵	بهمن سیرزای بهاء الدوله (حاجی) : ۷۷

فهرست اسامی اشخاص	۲۹۳
بیرام قلیخان قاجار : ۳۴	ج
بیژن : ۶-۵	چفور بلاخان : ۹۶
بیگلریکی : ۹۸-۹۷-۹۵	چنگیز خان : ۸-۹-۱۱
پ	ح
پترسن : ۲۴۷	حاتم (ملا شیخ) : ۶۸
پیرمحمدخان : ۹۷	حافظ : ۱۵۴
پیرمحمد قاجار (اسیر) : ۱۰	حبیب الله استرآبادی (سید) : ۱۹۲
ت	حبیب الله سیرزای سرتیب : ۶۳
تکنج خان : ۹۸	حجاج : ۲۰۱
توسان تایجو : ۸	حسن (سید) : ۱۷۶
تیمور گورکانی (اسیر) : ۷-۹-۱۰	حسن (شیخ) : ۱۸۰
۵۷	حسن (سیرزا) : ۱۶۷
ج	حسن آقا نظام الدین : ۳۳
جاسی : ۱۲۶	حسن بای : ۹۴
جعفر (شیخ) : ۱۸۰-۱۹۸	حسن بن عبدالله محمد بن الاعرج
جعفر بسطاسی (سیرزا) : ۱۹۸	الحسینی : ۱۳۲
جعفر بن الشریف الجرجانی : ۱۱۰	حسن بن علی : ۱۱۱
جعفر بن محمد : ۱۱۱	حسن بن محمد بن الحسن الاسترآبادی :
جعفرخان (سیرزا) : ۱۶	۱۱۸
جعفرخان سنشی قونسلگری (حاجی) :	حسن جزی (شیخ) : ۳۳
۲۶	حسن الحاجی آبادی الاسترآبادی (ملا) :
جعفر صادق علیه السلام : ۱۰۹	۱۶۰
جعفرقلی خان : ۱۷-۹۶-۱۷۳	حسن سلطان نقیب : ۳۳
۱۸۱	حسن الطیب الاسترآبادی (سیرزا) :
جلال (ملا) : ۱۴۱	۱۶۴
جمال (سید) : ۳۳	حسن عسکری (اسام) : ۱۱۰-۱۱۱
جهانسوزشاه : ۱۷-۲۰۴-۲۱۱	حسن قاضی : ۶۸
جهانسوزسیرزا : ۱۶-۲۶-۵۹-۸۷	حسن الکتولی الاسترآبادی متخلص
۱۰۸	

استرآباد نامه	۲۹۴
دودنگهئی : ۹۸	بالسحابی (سیرزا) : ۱۶۶
ر	حسن مجتهد (حاجی سیرزا) : ۸۲
رئیس الذاکرین : ۳۳	حسن مست الاسترآبادی : ۱۷۴
رازی : ۱۱۷	حسین (حاجی سید) : ۱۹۸
رحیم خان (حاجی) : ۳۴	حسین (حاج شیخ) : ۱۷۸
رحیم خان حشمت الممالک : ۸۳	حسین آقای امین الضرب (حاجی) : ۳۱
رستم : ۶	حسین استرآبادی (حاج شیخ) : ۱۹۸
رضا (حاجی ملا) : ۸۱	حسین خان خوجردی بیگلریکی : ۳۴
رضا (حضرت) : ۱۲۵	حسین صفوی (سلطان) : ۱۱-۱۲-
رضا استرآبادی (حاجی ملا) : ۱۱۱-	۱۳-۱۴۵-۱۶۷
۱۴۹	حسین القندرسکی الاسترآبادی : ۱۲۲
رضا خان سرتیب (سیرزا) : ۵۹	حسین قلیخان عزالدین لوی قاجار :
رضاقلیخان : ۱۷	۱۷
رضاقلیخان امیرالشعراء متخلص بهدایت :	حسین قلی خان معروف به جهانسوزشاه
۱۴	۱۶
رضاقلیخان کردبجله ای : ۳۵	حسین نیشابوری (سیر) : ۱۲۱
رضاقلی سیرزا : ۱۴	حسین الواعظ الاسترآبادی : ۱۴۳
رفائیل صاحب : ۷	حسین وفای استرآبادی (سیرزا) : ۱۸۲-
رضبان خان : ۶۹	۱۹۴
ز	حلی (علامه) : ۱۳۲-۱۴۰-۱۵۹
زکریا (حاجی) : ۳۵	حیدرقلیخان : ۳۵
زلیخا : ۱۲۸	خ
زمان بیکک : ۱۴	خجند بردیخان : ۶۹
زمان الطیب استرآبادی (ملا) : ۱۶۶	خدای بردیخان ینغاق : ۶۹
زسخری : ۱۱۴	خطیب تبریزی : ۱۱۵
زینب بنت ابی القاسم عبدالرحمن بن	خلیل الله آقا پسر امام جمعه : ۶۸
الحسن بن احمد بن سهل بن احمد	د
بن عبدوس الجرجانی الاسترآبادی	داودخان گرجی (سیرزا) : ۳۵
الاصل : ۱۱۴	

استرآباد نامه	۲۹۶
عباس صفوی (شاه) : ۹ - ۱۰ - ۱۴ -	عباس صفوی (شاه) : ۹ - ۱۰ - ۱۴ -
علی اشرف خان احتشام الوزاره (میرزا) :	علی اشرف خان احتشام الوزاره (میرزا) :
۶۲	۲۳۷ - ۷۴
علی اصغر خان (میرزا) : ۹۸ - ۹۹ -	عباسعلی الاسترابادی (حاج بلا) : ۱۵۳
۱۰۰	عباسعلی امام جمعه (سید) : ۳۳
علی اکبر خان سرهنگ فوجرد (کربلائی) :	عباسقلی خان : ۱۷ - ۹۷
۳۴	عبدالصمد خان : ۳۴ - ۹۹ - ۱۸۶
علی اکبر سلطان آلو کلائی : ۳۴	عبدالعالی : ۱۴۰
علی اکبر مشهور بجناب (بلا) : ۱۷۶	عبدالعظیم (حضرت) : ۱۷ - ۱۸
علی بن دادود الخادم الاسترابادی :	عبدالقاهر الجرجانی (شیخ) : ۱۱۵
۱۴۵	عبدالکریم (شیخ) : ۳۳
علی بن الشیخ الکبیر الشیخ جعفر النجفی :	عبدالاسترابادی (حاج بلا) : ۱۵۲
۱۸۰	عبدالله بیگ : ۹۹
علی بن کبل : ۱۱۲	عبدالله خان اوزبک : ۱۲۹
علی بن محمد بن زید فصیحی : ۱۱۶	عبدالله خان سردار اسجد (میرزا) : ۳۱
علی بن محمد بن علی ابن الحسن بن زید	عبدالله کیوسری (حاج بلا) : ۱۶۲
الاسترابادی مشهور بالفصیحی :	عشرتی استرابادی : ۱۳۱
۱۱۵	عصمت استرابادی : ۱۷۲
علی بن محمد بن علی الحسینی الجرجانی	علاء الدوله : ۲۶
الشهیر بالشریف : ۱۱۷	علی (حاج بلا) : ۱۹۸
علی خان (شیخ) : ۱۵	علی آقا از علمای استراباد (شیخ) : ۳۳
علی خان آقارئیس قاجار استراباد : ۲۵۹	علی (شیخ) : ۱۸۰ - ۱۸۱
علیخان سر کرده اصائلو : ۷۳	علی (سید) : ۱۴۷
علی شمس العلماء (شیخ) : ۳۳	علی آقاخان سرتیب قزاقخانه : ۶۳
علی شیر (میر) : ۱۲۶	علی آهنگر محله ای (شیخ) : ۳۳
علی قلی خان : ۱۷	علی الاسترابادی (شیخ) : ۱۳۲
علی قمی (سید) : ۸۳	علی استرابادی (مولانا بلا) : ۱۵۴
علی الکباری اصل الاسترابادی (بلا) :	علی الاسترابادی بن المرحوم آقا محمد
۱۶۰	هادی : ۱۴۶

فهرست اساسی اشخاص	۲۹۵
س	صادق استرابادی (حاجی سید) : ۱۳۰
سابا : ۸	صادق خان قاجار : ۹۷
سابانویان : ۹	صادق العقیلی الاسترابادی (حاج سید) :
سبزعلی بیگ : ۱۵	۱۹۱
سرتاق : ۸	صادق تام فراش خلوت : ۱۷ - ۱۸
سرتاق نویان : ۸ - ۹	صالح الاسترابادی (حاج بلا) : ۱۵۲
سعداله خان اکرم الممالک فندرسکی	صحت الدین خواجه : ۶۸
(میر) : ۳۳	صدرالدین (سید) : ۱۴۱ - ۱۴۲
سعدالدین انسی صدر : ۱۱۸	صدوق (شیخ) : ۱۱۲
سکره : ۱۱۶ - ۱۱۷	صفدرقلی (حاجی) : ۹۷
سلجوق بیگ : ۹	صفی (شاه) : ۱۴۳
سلیمان : ۱۲۱	صفی الله مجتهد (شیخ) : ۳۳
سلیمان خان : ۹۵	صنیع الدوله (محمد حسن خان اعتماد
سلیمان خان صاحب اختیار : ۲۶	السلطنه) : ۷ - ۸
سلیمان خان کردبجله ای : ۳۴	ض
سلیمان صفوی (شاه) : ۱۱ - ۲۶۳	ضیاء الدوله : ۷۷ - ۷۸ - ۸۲ - ۸۳ -
سیف الدوله (شاهزاده حاجی) : ۴ - ۲۰	۸۴
۲۲ - ۲۶ - ۹۷	ط
ش	طاهر مجتهد (حاجی سید) : ۳۳
شاهرخ شاه : ۱۸	طبرسی (شیخ) : ۱۴۲
شاهوردی خان قاجار : ۱۰	طیب اساسی : ۱۲۹
شجاع بن مظفر (شاه) : ۱۱۸	طیهماسب (شاه) : ۱۲ - ۱۳ - ۱۴
شریف جرجانی (میرسید) : ۱۱۸ - ۱۱۹	طیهماسب ثانی (شاه) : ۱۲
شمس الدوله (حاجیه) : ۷۴	ع
شمس الدین محمد بن السید الشریف	عازم استرابادی : ۱۴۴
العلاء الجرجانی : ۱۱۹	عالم بلا : ۶۸
شیخان کتولی : ۱۶۷	عباس ، (میرزا) : ۹۹
ص	عباس ثانی ، (شاه) : ۱۴۵
صاحب بن عباد : ۱۴۶	

فهرست اسامی اشخاص	۲۹۷
علی کنی (حاج ملاعلی معروف به کنی):	ق
۱۸۱-۷۰	قائم مقام : ۱۱-۴۹-۶۵-۱۸۸
علی محمدخان : ۹۴	قابوس بن وشمگیر : ۶۰-۶۱-۱۹۲
علی محمدخان مفاخرالملک کنولی: ۳۴	قایل : ۱۷۱
علی نقی (حاجی) : ۷۹	قاجارخان : ۸-۹
علی نقی خان سرتیپ (سیرزا) : ۱۳۳	قادرخان : ۳۴
علی نقی خان کردسجله ای : ۳۵	قاسم بالاجاده ای (سید) : ۳۳
عمرخان : ۹۹	قاضی سعید : ۱۷۵
عون الملک : ۶۳	قاضی مفید : ۱۵۶
عیسی کلانتری (حاجی) : ۳۵	قراچارنویان : ۹
عین الدوله : ۱۹	قربان گلذی آخوند : ۶۸
	قلندر (ملا) : ۶۸
غ	قلی (حاجی) آدم وزیر مختار انگلیس :
غازان : ۸	۱۰۳
غلامق خان یلغی : ۹۷	قلیچ (حاج ملا) : ۶۸-۶۹
غیاث الدین البتکچی الاسترابادی -	قلی خان : ۹۴
(خواجه) : ۱۲۹	قلی خان ارلک لو (شهدی) : ۶۹
ف	قلی خان قاجار (شاه) : ۱۰-۱۱-۱۲
فتحعلی خان : ۱۱-۱۲-۱۳-۱۴	قوشه، سردار تاتار : ۹۶
۱۵	ک
فتحعلی شاه قاجار : ۱۶-۱۴۷-۲۴۵	کاظم بزرگ، قاضی دارالمؤمنین استراباد :
فتحعلی الشاه کوئی الاسترابادی (ملا) :	۱۵۵
۱۹۳	کاظم بن آقا احمد بن آقا کاظم القاضی
فخرالدین البتکچی (خواجه) : ۱۲۹	الاسترابادی : ۱۵۶
فرج الله خان احتشام نظام : ۸۱	کرکی (شیخ) : ۱۳۹
فضل الله (حاجی سید) : ۱۵۶	(کرکک ملا) : ۶۸
فضلعلی بیگ : ۱۲	کریم خان زند : ۱۵-۱۶-۱۷
فضلعلی خان : ۱۱	۱۵۶
فیروزسانی : ۱۰۹	

استراباد نامه	۲۹۸
محمد بن زهیر : ۱۹۹	کعب بن زهیر : ۱۹۹
کلاهی : ۹	کلاهی : ۹
کوچک استرابادی (آقا) : ۱۶۴	کوچک استرابادی (آقا) : ۱۶۴
کوچک استرابادی (حاجی سیرزا) :	کوچک استرابادی (حاجی سیرزا) :
۱۴۹	۱۴۹
کیخسرو : ۶	کیخسرو : ۶
گ	گ
گاستگرخان مهندس اطریشی : ۲۲۱-	گاستگرخان مهندس اطریشی : ۲۲۱-
۲۲۲	۲۲۲
گرازان : ۵	گرازان : ۵
گرگین میلاد : ۵-۶	گرگین میلاد : ۵-۶
گودرز : ۶	گودرز : ۶
گیو : ۶	گیو : ۶
لطفعلی استرابادی : ۱۷۳	لطفعلی استرابادی : ۱۷۳
لطفعلی بیگ بیکدلی (حاجی) : ۱۵	لطفعلی بیگ بیکدلی (حاجی) : ۱۵
لوات، کلنل) قونسول انگلیس : ۲۱۵	لوات، کلنل) قونسول انگلیس : ۲۱۵
۲۱۷-۲۱۸-۲۲۰-۲۲۲-	۲۱۷-۲۱۸-۲۲۰-۲۲۲-
۲۲۴-۲۲۶-۲۲۸-۲۳۰-	۲۲۴-۲۲۶-۲۲۸-۲۳۰-
۲۳۲-۲۳۴-۲۳۶-۲۳۸-	۲۳۲-۲۳۴-۲۳۶-۲۳۸-
۲۴۰-۲۴۲-۲۴۴-۲۴۶-	۲۴۰-۲۴۲-۲۴۴-۲۴۶-
۲۴۸-۲۵۲-۲۵۴-	۲۴۸-۲۵۲-۲۵۴-
لیلی : ۱۲۸	لیلی : ۱۲۸
م	م
مجنون : ۱۲۸	مجنون : ۱۲۸
محرزون استرابادی (سیرزا) : ۱۵۱-	محرزون استرابادی (سیرزا) : ۱۵۱-
۱۵۵	۱۵۵
محسن الاسترابادی (سیرزا) : ۱۲۴	محسن الاسترابادی (سیرزا) : ۱۲۴
محمسن خان تمسکینی : ۳۴	محمسن خان تمسکینی : ۳۴
محمسن شیخ الاسلام استرابادی (آقا) :	محمسن شیخ الاسلام استرابادی (آقا) :
۱۵۳	۱۵۳
محمسن عباس تویسرکانی (سیرزا) :	محمسن عباس تویسرکانی (سیرزا) :
۲۱۳	۲۱۳
محمد (آقاسید) : ۱۵۱	محمد (آقاسید) : ۱۵۱
محمد (آقاسید) مشهور به آقاسیدطاوس	محمد (آقاسید) مشهور به آقاسیدطاوس
العقلی الاسترابادی : ۱۸۹	العقلی الاسترابادی : ۱۸۹
محمد استرابادی (سید) : ۱۲۶	محمد استرابادی (سید) : ۱۲۶
محمد استرابادی (مولانا سلطان) : ۱۲۵	محمد استرابادی (مولانا سلطان) : ۱۲۵
محمد استرابادی (مولانا) متخلص به	محمد استرابادی (مولانا) متخلص به
صدقی : ۱۲۴	صدقی : ۱۲۴
محمد اسماعیل (حاجی) : ۳۵	محمد اسماعیل (حاجی) : ۳۵
محمد اسماعیل بن ابوالقاسم نیشابوری :	محمد اسماعیل بن ابوالقاسم نیشابوری :
۱۱۴	۱۱۴
محمد امین محمدشریف الاسترابادی : ۱۴۱	محمد امین محمدشریف الاسترابادی : ۱۴۱
محمد باقر (ملا) : ۱۵۱	محمد باقر (ملا) : ۱۵۱
محمد باقر بهبهانی : ۱۱۲	محمد باقر بهبهانی : ۱۱۲
محمد باقر تاجر : ۹۴	محمد باقر تاجر : ۹۴
محمد باقرالداناد الاسترابادی (سیر) :	محمد باقرالداناد الاسترابادی (سیر) :
۱۳۹	۱۳۹
محمد باقر مشهور به ستون : ۱۹۵	محمد باقر مشهور به ستون : ۱۹۵
محمد بن ابی نصر الخصیب بن عبدالحمید	محمد بن ابی نصر الخصیب بن عبدالحمید
جرجانی : ۱۱۲	جرجانی : ۱۱۲
محمد بن الحسن الحر العاملی (شیخ) :	محمد بن الحسن الحر العاملی (شیخ) :
۱۴۰	۱۴۰
محمد بن الحسن الرضی الاسترابادی :	محمد بن الحسن الرضی الاسترابادی :
۱۱۹	۱۱۹

استرآباد نامه	۳۰۰
محمد لاریجانی (حاجی سعید) : ۸۰	مصطفی قمشه (ملا) : ۱۸
محمد المقصود لواسترآبادی (ملا) : ۷۸	مظفرالدین (خواجه) : ۱۲۹
محمد المقصودی لواسترآبادی (سیرزا) : ۱۸۷	مظفرالدین شاه قاجار : ۳ - ۱۹
محمد مهدی (حاجی) : ۳۵	معتمدالدوله (شاهزاده حاجی) : ۱۱ -
محمد مهدی خان ساعدلشگر : ۳۴	۱۸
محمد ناصر خان : ۹۵	معتمدالسلطان محمد قلی خان سرتیب
محمد نصرآبادی استرآبادی (ملا) : ۱۹۵	کردمحلہ : ۳۴
محمد ولیجان بیگلریکی : ۱۷۰ - ۱۸۱	معتمدالسلطان موثق الحکماء : ۶۳
۱۸۴	نفید (حاجی سید) : ۳۵ - ۱۴۸
محمد هادی الکردمحلی استرآبادی	نفیدالاسترآبادی (حاج سید) : ۱۴۷
(ملا) : ۱۷۳	نفیدالکردمحلی العقیلی استرآبادی (سید)
محمود خان : ۸	۱۸۹ :
محمود غلجائی افغان : ۱۲	مقصودلواسترآبادی : ۱۸۶
مرتضی (سید) : ۱۸۹ - ۱۹۰	ملک آرا (شاهزاده) : ۱۸۴
مرتضی الانصاری (شیخ) : ۱۸۷ -	ملک محمد حسین : ۹۹
۱۹۸	سمی شیخ : ۶۸
مرتضی قلیخان : ۱۷	منتصر بالله : ۱۱۲
مردخای : ۷	منصور جو الیقی : ۱۱۵
مربخ شاه : ۱۷۰	منکوقاآن منکسارنویان : ۹
مستعین بالله : ۱۱۳	منوچهری : ۷
مستوفی الممالک : ۲۴۵ - ۲۵۶	منیزه : ۶
۱۲۸	موثق الملک : ۷۰
مسیح استرآبادی (سیرزا) : ۱۷۵	موسی کاظم ((امام)) : ۱۳۲ - ۱۴۸
مشفق الاسترآبادی (سیرزا) : ۱۵۵	موسی منجم باشی گیلانی (سیرزا) : ۱۸
مصطفی استرآبادی (سید) : ۱۸۹	موقرالملک سرخونکلائی : ۳۴
مصطفی الالنگی الاسترآبادی (ملا) :	موغد شیخ : ۶۸
۱۶۱	مهورالاسترآبادی (سیرزا) : ۱۵۵
مصطفی قلی خان : ۱۷	مهدی (آقا) : ۳۳
	مهدی استرآبادی (ملا) : ۱۸۵

فهرست اسامی اشخاص	۲۹۹
محمد بن زلفعلی استرآبادی (ملا) :	محمد حسین متخلص بالوفا استرآبادی
۱۵۸	(سیرزا) : ۱۶۹
محمد بن علی الاسترآبادی : ۱۱۲	محمد خان (آقا) : ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ -
محمد بن علی بن ابراهیم الاسترآبادی :	۲۱
۱۱۲	محمد خان (سیرزا) : ۹۹
محمد بن علی بن ابراهیم الاسترآبادی	محمد خان آلوکلائی : ۳۴
(سیرزا) : ۱۴۲	محمد خان بیگدلی : ۶۹
محمد بن علی الاسترآبادی : ۱۱۲	محمد خان زیادغلی : ۱۰
محمد بن علی بن عبدکام استرآبادی مشهور	محمد خان سپهسالار (سیرزا) : ۸۰
به محمد بن علی بن عبدکامی : ۱۱۲	محمد خان فوجردی (کربلائی) : ۳۴
محمد تقی : ۱۸۲	محمد رضا (آقا) : ۳۵
محمد تقی (آقا) : ۳۵	محمد رضا استرآبادی (ملا) : ۱۸۲
محمد تقی (مولانا الشیخ) : ۱۸۰	محمد سمعانی (ملا) : ۷۸
محمد تقی استرآبادی (آخوندسلا) : ۱۹۴	محمد شاه : ۱۵ - ۱۸ - ۱۵۲
محمد تقی استرآبادی (حاج ملا) : ۱۶۵	محمد صالح بن محمد تقی بن محمد
۱۷۹	اسماعیل استرآبادی : ۱۰۵ -
محمد تقی الاسترآبادی (سید) : ۱۴۸	۱۹۷ - ۲۱۳
محمد تقی خان (حاجی) : ۲۶	محمد صالح الجزی الاسترآبادی (ملا) :
محمد تقی کلانتر مقرب الخاقان : ۳۴	۱۷۷
محمد تقی التوکندی الاسترآبادی (ملا) :	محمد طاهر (شیخ) : ۳۳
۱۵۴	محمد علی ارباب (سیرزا) : ۶۴
محمد جعفر استرآبادی (حاج ملا) : ۱۶۰	محمد علی الاسترآبادی (ملا) : ۱۷۹
محمد حسن خان : ۱۴ - ۱۵	محمد علی اشرفی (ملا) : ۱۶۳ - ۱۸۷
محمد حسن خان داری : ۶۹	محمد علی خان سرهنگ انزائی : ۳۴
محمد حسن النجفی : ۱۸۰	محمد علی خان قوانلوی قاجار : ۱۸
محمد حسین (حاجی شیخ) : ۳۳	محمد قلی بیگ : ۷۱
محمد حسین (شیخ) : ۱۸۰	محمد کاظم استرآبادی : ۱۶۵
محمد حسین (سیرزا) : ۱۷۲	محمد کاظم، قاضی دارالمؤمنین استرآباد :
محمد حسین خان : ۱۴	۱۵۶

فهرست اسامی سلسله‌ها و طوایف

سلسله آل بویه : ۱۰۹	طایفه بیکدلی : ۶۷ - ۶۸
سلسله بنی عباس : ۱۱۲	طایفه پاشی : ۶۶
سلسله تورانیان : ۱۰۹	طایفه پان : ۶۸
سلسله صفویه : ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵	طایفه پیچ : ۶۶
سلسله مغول : ۱۰۹	طایفه تاتار : ۳۴
طایفه آب خارق : ۶۷	طایفه ترکمه : ۶۸
طایفه آب قره سو : ۶۷	طایفه تکرک : ۶۸
طایفه آتابای : ۳۴ - ۳۵ - ۴۴ - ۵۷	طایفه تمک نمائی : ۶۶
طایفه آجی بیک : ۶۶	طایفه جعفریای : ۳۵ - ۴۰ - ۴۲ - ۴۵
طایفه آق انجیک : ۶۶	طایفه جلایر : ۸ - ۹
طایفه آق قوبینلو : ۱۰	طایفه چاروا : ۲۷ - ۴۴
طایفه آق یاجی : ۶۶	طایفه چاغر : ۶۷ - ۶۸
طایفه آی درویش : ۶۷ - ۶۸ - ۶۹	طایفه چشر : ۶۶
طایفه اجن قانجق : ۶۷ - ۶۸	طایفه چشمه عرب کور : ۶۷
طایفه ارلک لو : ۶۶	طایفه چکه : ۶۷
طایفه اشاقی اجن : ۶۸	طایفه چمور : ۴۴
طایفه امان توجه : ۶۸	طایفه چوروک : ۶۶
طایفه اوچی : ۶۸	طایفه چونی : ۳۵
طایفه اورتا کی اجن : ۶۸	طایفه چی باری : ۶۸
طایفه ایکدر : ۳۴ - ۳۵	طایفه چیق لق : ۶۶ - ۶۷
طایفه ایمر : ۳۴ - ۳۵	طایفه حلقه داغلو : ۶۶ - ۶۷
طایفه بایندر : ۶۶	طایفه خر : ۶۷
طایفه بای نل : ۶۸	طایفه خوردایماق : ۶۶
طایفه بدرا : ۳۴ - ۳۵	طایفه خوردتا : ۶۸
طایفه بوران : ۶۸	طایفه داری بوقاچه غائی : ۶۶
	طایفه داز : ۳۵

فهرست اسامی اشخاص	۳۰۱
مهدی استرآبادی (مولانا) : ۱۳۰	نظرخان صمصاء لشکر (کربلائی) : ۳۴
مهدی بن المرحوم (شیخ) : ۱۹۸	نور بردیخان قرابل خان : ۶۹
مهدی بیک : ۱۲	نورمحمدخان قربانلو : ۶۹
مهدی الجزی الاسترآبادی (ملا) : ۱۵۹	نورمحمد مرادق خان سنگریک : ۶۹
مهدی خان (سیرزا) : ۱۴	نوروزخان : ۹۵
مهدی خان قرق : ۶۸	نوری الاسترآبادی : ۱۳۲
مهدی خان نادری الاسترآبادی (سیرزا) :	نوری ایشان : ۶۸
۱۴۶	نیرالمالک : ۷۶
مهدیقلی خان : ۱۷	و
مهدی مشهدی (سیرزا) : ۱۸	ولدسبحان قلی خان : ۶۹
مهرعلی بیک : ۱۲	ولبخان تمسکنی : ۳۴
میرعلیه الرحمه : ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵	ولبخان چاغری : ۶۹
۱۳۶	و
میرمن الحسینی الاسترآبادی : ۱۶۵	هاییل : ۱۷۱
میروالهی استرآبادی : ۱۲۳	هاشم خان : ۳۴
ن	ملا کوخان مغول : ۹
نابیر ، ماژور : ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۶۰	هلالی استرآبادی : ۱۲۶ - ۱۲۷
نادرشاه افشار : ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵	۱۲۹
۱۴۴	هیرکانیا : ۷
ناصرالدین شاه قاجار : ۵۷ - ۱۰۸	ی
۲۰۹ - ۲۰۴	یابولی خان : ۹۸
ندرخان تمک : ۶۸	یاقوت : ۷
نسیم الاسترآبادی : ۱۲۲	یمکن بهممن معروف به اردشیر دراز دست :
نصرالله استرآبادی (حاج سید) : ۱۷۶	۷
نصرالله استرآبادی (حاج شیخ) : ۱۸۶ -	یوسف : ۱۲۸
۱۹۷	یوسف بحرینی (شیخ) : ۱۴۲
نظام الاسترآبادی : ۱۲۰	یوسف بیک : ۹۷ - ۹۸
نظام معنائی (مولانا) : ۱۳۰	یوسف الجزی استرآبادی (آخوندسلا) :
	۱۷۴

استرآباد نامہ	۳۰۴
طایفہ یانفاق : ۶۷	طایفہ کوچک : ۳۴ - ۳۵
طایفہ یخاری اجن : ۶۸	طایفہ کوسہ : ۶۸
طایفہ یساقلق : ۶۶	طایفہ کوش دوش : ۶۸
طایفہ یلتی : ۳۵ - ۴۵	طایفہ کوکچہ : ۶۷
طایفہ یموت : ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷	طایفہ کولی : ۶۶
۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳	طایفہ کین لیک : ۶۷
۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۶۷ - ۹۶	طایفہ گوگلان : ۹۹
۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲	طایفہ مغول : ۱۰

فہرست اساسی سلسلہ ہا و طوایف	۳۰۳
طایفہ دلی : ۶۸	طایفہ قارا : ۶۶
طایفہ دوچی : ۵۵ - ۹۶ - ۹۸	طایفہ قاراجہ : ۶۷
طایفہ دودورقہ : ۶۶ - ۶۷	طایفہ قاراشور : ۶۷
طایفہ دوگونچی : ۵۷	طایفہ قارقوزی : ۶۷
طایفہ دولو : ۹۴	طایفہ قارانوا : ۶۷
طایفہ دوہجی : ۳۵	طایفہ قارشمار : ۶۸
طایفہ دہنہ : ۶۷	طایفہ قارناس غائی : ۶۶
طایفہ دیزا کری : ۶۷	طایفہ قارنوا : ۶۶
طایفہ ساری جہ : ۶۷	طایفہ قانجق : ۶۸
طایفہ سقی : ۶۶	طایفہ قان بوخمز : ۳۴ - ۳۵ - ۴۲
طایفہ سلاخ : ۳۴ - ۳۵	۶۴
طایفہ سلاوس : ۸	طایفہ قدانہ : ۶۶
طایفہ سنگر : ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۱	طایفہ قراجار : ۹
طایفہ سنگریگ : ۶۷	طایفہ قراقوینلو : ۱۰
طایفہ سیکسی : ۶۶	طایفہ قراول : ۶۸
طایفہ شرف : ۳۵	طایفہ قرق : ۶۶ - ۶۷
طایفہ شکوت : ۸	طایفہ قرہ بلخان : ۵۴ - ۶۶
طایفہ شیخ بیکی : ۶۷	طایفہ قرہ یاجی : ۶۶
طایفہ صابن خانی : ۱۰	طایفہ قلاچی : ۶۶
طایفہ صوفیان : ۶۷	طایفہ قول لی : ۶۷
طایفہ طرانک : ۶۶	طایفہ قوانلو : ۹۴
طایفہ عرب : ۶۶ - ۶۸	طایفہ قوجق : ۳۴ - ۳۵
طایفہ علامت : ۶۸	طایفہ قوجہ سیز : ۶۸
طایفہ عنکوت : ۶۷	طایفہ قوشچی : ۶۷
طایفہ غائی : ۶۶	طایفہ قبر : ۶۶
طایفہ غربال بند : ۲۴۲ - ۲۴۷ - ۲۵۱	طایفہ کتی : ۶۷
طایفہ قاباسقال : ۶۷	طایفہ کروک : ۶۶
طایفہ قاپان : ۶۶	طایفہ کسر : ۶۶
طایفہ قاجار : ۱۱ - ۳۴	طایفہ کتکور : ۶۷

فہرست اسماء جغرافیائی

آ	آرسینک رو: ۲۲۵-۲۲۴
آب گرم: ۲۳۱	ارلجہ (دہ): ۲۷
آجیل: ۲۱۹	اربینہ: ۵
آذربایجان: ۱۵	ازگل: ۲۱۸
آزادسجلہ: ۲۹	اسپوبسجلہ: ۳۰
آق قلعہ: ۵۹-۵۷-۵۶-۴۰	استارآباد (استرآباد): ۶
آلمان: ۲۲۴	استارباد مسخف استارہ آباد (استرآباد):
آلوکلا: ۲۹	۷-۶
آمل: ۲۳۲-۲۳۱-۲۳۰-۷	استرآباد: ازصفحہ ۳ الی ۲۶۳
آہاز: ۲۲۰-۲۱۹-۲۱۸	استرآباد رستاق: ۳۱-۲۹
آہنگر سجلہ: ۹۰-۳۲-۲۹	استینوا: ۲۱
آہوان: ۲۴۱-۷۹-۷۸-۷۰	اسفرانجان: ۳۲
آہو بانو (دہ): ۸۱	اسفراین: ۴۶
الف	اسفنجار: ۷۸
ابراہیم آباد (دہ): ۸۴	اسک لاریجان (دراصل عسک): ۲۳۰-۲۳۱
ابراہیم آباد خرابہ: ۳۱	۲۳۲-۲۳۱
ابریج (دہ): ۸۷	اسماعیل آباد (دہ): ۸۱
ابیورد (قصبہ): ۱۳	اسور: ۲۳۵
ابیورہ: ۴۱	اصفہان: ۸۷-۱۷-۱۵-۱۳-۱۲-۱۱-۶
اتراکچال: ۲۹	۱۹۳-۱۹۰-۱۸۰-۱۴۰-۱۳۳
اترک: ۱۳۷	۲۵۷-۲۲۶-۱۹۵
ادینہ علی: ۹۵-۹۳	افرا: ۱۹۳-۱۸۸-۱۳۳-۹۰-۶۹-۱۲-۲
ارادان: ۷۴	افراسلاخ: ۳-۲
اران: ۱۰	افغانستان: ۲۳۷-۲۲۲
ارجمند: ۲۳۵-۲۳۴-۲۳۳	النگک: ۳۰

الوار: ۳۰	استرآباد نامہ
الواک: ۷۱	
الی سیران: ۲۴۱	ایران: ۹-۴۱-۲۱-۱۹-۱۵-۱۰-۹-۶
امام آباد (دہ): ۸۴	۲۲۱-۱۶۷-۱۰۸-۶۳-۶۲-۶۱
امام زادہ آق امام: ۶۴	۲۳۷-۲۳۶-۲۳۱-۲۲۸-۲۲۳
امام زادہ ابراہیم: ۷۸-۲۴	۲۶۰-۲۵۶-۲۵۱-۲۴۷-۲۴۵
امام زادہ چہار شنبہ ای: ۱۶۸	۲۶۳-۲۶۲
امام زادہ عبداللہ: ۲۶۲-۳۲-۲۴	ایراہ: ۲۳۳-۲۳۲
امام زادہ قاسم: ۲۴	ایرلند: ۲۲۴
امام زادہ قرانکی امام: ۶۴	ایوان کی (ایوانکیف): ۷۲-۷۱-۷۰
امام زادہ نور: ۲۴	ایوانکیف (ایوان کی): ۷۲-۷۱-۷۰
اسین آباد: ۷۰	ب
انجیل آباد: ۲۹	بابل: ۷
اندریا: ۲۳۵	باشوسقہ: ۴۲-۴۰
انزان: ۳۱-۳۰-۲۸	باغ جیل (باغ گل یا ایگل): ۲۱۹
انگلستان: ۲۲۴	باغو: ۳۰
انگلیس: ۲۶۳-۲۱۷-۹۷-۷	بالاجادہ: ۳۰
انگمار: ۲۳۴	بالاجلین: ۹۴
اوتران: ۳۲	بالاشاہکو: ۲۸
اوجابین: ۲۹-۲۴	بت (شہر): ۲۶۲
اوجاتوپ: ۲۹	بجنورد: ۶۵-۴۶-۴۴-۴۰
اوجان: ۳۲	بحر خزر: ۴۱-۴۰-۳۹-۲۹-۲۱-۷-۶-۴
اورسیج (ارسین): ۲۵۶	۲۵۰-۲۴۶-۲۳۶-۲۳۱-۴۲
اوز: ۲۲۶-۲۲۵	۲۶۰-۲۵۲
اوزسوسی: ۲۲۷	بخارا: ۲۰۸-۱۲۳-۴۴
اوزینہ: ۲۹	بدلہ (یادلہ): ۲۴۴
اوشان: ۲۱۹	بردع: ۱۰
اولنگک: ۳۰	بردون: ۲۲۷
اوینورسیتہ دوربارت: ۲۴۷	برنجوسین: ۳۲
	برنجیلک: ۳۲

استرآباد نامہ	۳۰۸
جعفرآباد: ۲۹-۳۱-۸۱	تکیہ دوشنبہ: ۲۴
جفا کنده: ۳۰	تکیہ سبزه مشہد: ۲۴
جلابی: ۲۹	تکیہ سرپریم معروف بہ عباسخانسی: ۲۴
جلین: ۲۹	تکیہ عباسقلی: ۲۴
جلین بلین (جالیک سیلین): ۲۰۳	تکیہ میخچہ گران: ۲۴
جمال آباد: ۱۷	تکیہ نعلبنندان: ۲۴
جنگل دہ: ۳۱	تلوز: ۳۰
جورچال: ۳۲	تنگہ سیری: ۲۴۳-۲۴۴
جیحون: ۱۰	تنگہ شارآب: ۲۴۳
ج	تنگہ شاہپور: ۲۴۳
چاتلی: ۶۳	توچال: ۲۲۹
چاشتخواران (قریہ): ۷۸	تودہ: ۲۴۵
چاغر: ۵۶-۵۴	توران: ۲۱
چالکی: ۲۹	توسکہ چال: ۳۲
چالوس: ۲۲۳-۲۲۴	تولاران: ۳۲
چشمہ: ۲۳۹-۲۴۰	تویر: ۲۲۳
چشمہ شاہی: ۲۲۷-۲۲۹	تیغ زمین: ۳۲
چشمہ علی: ۲۴۴-۲۴۵	تیلاوا: ۳۲
چشمہ علی دامغان: ۸۱-۸۳-۲۴۳	تیلہ: ۲۴۳
چشمہ کبود: ۲۳۷-۲۳۸	تیمچہ حاجی آقا احمد: ۸۲
چغر: ۳۰	تیمچہ حاجی امین دارالضرب: ۲۵
چکش لر: ۵۱	تیمچہ حاجی محمودخان یاور: ۸۲
چل چیلیان: ۲۰۴-۲۰۸	ج
چمانی بالا: ۳۲	جاجرود: ۷۰-۷۱-۲۱۹
چمانی پائین: ۳۲	جالیز: ۶۵
چمانی وسط: ۳۲	جرجان: ۵۶-۵۹-۶۴-۱۰۸-۱۱۲
چمن ارجمند: ۲۳۳-۲۳۴	۱۱۷-۲۰۴-۲۰۶
چمن الی میزان: ۲۴۱	جز: ۳۰

فہرست اسامی جغرافیائی	۳۰۷
برین: ۳۲	پلنگ دہ: ۳۲
بسظام: ۲۱-۲۳-۸۶-۸۷-۹۵-۲۵۰	پلور (دراصل پلار): ۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱
بغداد: ۱۱۵	۲۴۲
بقعہ خواجہ خضر: ۲۴	پیچک محلہ: ۳۱
بقعہ سرپریم: ۲۴	پیدولان: ۳۲
بک (دہ): ۸۴	پیرکردو (جبال): ۲۵۹
بگشور: ۳۲	پیرگرہ کوہ (پیرجیرود): ۲۵۳
بلخ: ۲۰۸	پیشرت: ۲۴۳-۲۴۴
بلدہ (قریہ): ۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸	پیشین کلا: ۳۰
بلوک انزان: ۱۶۱	ت
بندرجز (بندرگز): ۲۷-۳۱-۲۵۸	تار: ۷۴
بندرگنارہ گز: ۳۰	تاش (قریہ): ۷۰-۸۸-۲۵۴-۲۵۵
بنفشہ تپہ: ۳۰	۲۵۶-۲۶۰-۲۶۱
بہ نگاہ: ۲۵۸	تاش بالا: ۲۸-۸۸
بی بی شہربانو: ۷۰	تاش پائین: ۲۸-۸۸
پ	تہال (تاہال): ۲۵۵
پائین شاہکو: ۲۸	تپہ سرو: ۸۹
پادہ: ۷۴	تپہ شتو: ۲۵۵
پاسنگ بالا: ۳۲	تخت: ۳۲
پاسنگ پائین: ۳۲	تخت زمین: ۳۲
پجل (قریہ): ۲۲۵	ترسہ بالا: ۳۲
پر کرپی: ۷۵	ترسہ پائین: ۳۲
پش محلہ: ۳۲	ترکستان: ۹-۱۱-۱۰۱
پل چشمہ: ۴۰	ترنگ تپہ: ۲۹
پل غلامان: ۹۰	تقی آباد: ۳۱
پل کرپی: ۷۵	تکیہ بنی کریمی: ۲۴
پلنگ دروازہ: ۲۲۸	تکیہ پاسرو: ۲۴
	تکیہ دروازہ نو: ۲۴

استرآباد نامه	۳۱۰
دریاچه لار: ۲۲۹	خیرات: ۲۵۱-۲۵۰
دشت نظیر(دراصل دشت نظر): ۲۲۴	خیوق: ۱۲۳
۲۲۵	خیوه: ۴۴-۲۰
دشتی کلا: ۳۰	د
دلی چای: ۲۳۵-۲۳۰-۷۴	داغلو: ۶۵
دماوند: ۲۳۰-۲۲۲-۲۱۹-۲۱۷-۷۶	دامغان: ۸۱-۸۰-۷۰-۲۳-۱۷-۱۶
دنگلان: ۳۰	۲۴۶-۲۴۳-۲۴۱-۸۴-۸۳-۸۲
دوآب: ۲۵۴	۲۶۰
دوجور: ۳۲	دانه دوآب: ۸۸
دودانگه: ۲۹	دباغان: ۲۳
دودورقه: ۶۵	دروازه بحر خزر: ۲۲۹
دوروك: ۳۲	دروازه بسطام: ۱۵۱-۱۳۰-۲۳
دوزین: ۳۲	دروازه چهل دختر: ۲۳
دولاب (ده): ۸۴	دروازه دنگ کویان: ۱۲۱
دولت آباد: ۸۱	دروازه فوجرد: ۱۳۰-۲۳
دونا: ۲۲۱	دروازه میدان: ۱۸۹
دهخیلی (دهخیلی یادہ خیر): ۲۵۶	دره آب گرم: ۲۳۱
دهلی: ۲۵۶	دره انگمار: ۲۳۴
دهسلا: ۸۶-۸۵-۸۴-۷۰	دره تلار(دراصل تیلار): ۲۳۸
دهنار: ۲۳۵	دره جز: ۴۱
دهنمک: ۷۵-۷۴-۷۰	دره چاش: ۲۴۱
دهنو(ده): ۸۴	دره چهارده: ۲۴۵
ر	دره حوسکو: ۲۴۲
راسیان: ۵۶-۴۲-۳۲-۳۱-۲۷	دره لار: ۲۲۹-۲۱۷
رباط تجر(تیجیر): ۲۶۰-۲۵۵-۲۵۴	دره لکان: ۲۲۵
رباط سفید: ۲۵۲-۸۹	دره نور: ۲۲۶-۲۲۵
رحیم آباد: ۳۲	دره یالو: ۲۲۷
رزان (قریه): ۲۲۴	دره یوش: ۲۲۶

فهرست اسامی جغرافیائی	۳۰۹
حمام سریر: ۲۵	چمن خنک: ۲۴۱
حمام شاه: ۲۵	چمن کالپوش: ۲۵۴
حمام علی خان آقای قاجار: ۲۵	چمن لار: ۲۳
حمام قاضی: ۲۵	چمن منقا: ۲۴۴
حمام کاسه گران: ۲۵	چناشک: ۳۲
حمام کفش دوزان: ۲۵	چوب مسجد: ۷۸
حمام مهدیقلی خان: ۲۵	چهارباغ: ۲۴۵
حمام بیخچه گران: ۲۵	چهارخانه: ۲۵۳
حوت: ۱۴	چهارده: ۲۴۶-۲۴۵-۳
حیدرآباد: ۸۴-۲۹	چهارده کمه: ۳۲
حیدرکلا: ۳۲	چهل دختر: ۲۱
خ	چیکیلر: ۲۵۲
خاتون آباد: ۷۱-۷۰	ح
خاندوز: ۵۶	حاجی آباد: ۲۴۷-۲۱۹-۳۰
خاندوش: ۳۲	حاجی طرخان: ۲۵۸-۴۵-۳۰
خانه وز: ۴۲	حاجیلر: ۶۵-۵۶-۴۰
خانه وزبالا: ۳۲	حجاجی(ده): ۸۱
خانه وز پائین: ۳۲	حداده(ده): ۸۴
خراسان: ۱۲۶-۴۱-۱۸-۱۲-۱۰-۹-۷	حسنک در: ۲۲۲-۲۲۱
۲۵۸-۲۴۵-۱۶۱	حسین آباد(ده): ۹۶-۹۴-۸۴
خرقان (ده): ۸۷	حسینا: ۳۲
خسروآباد: ۷۱-۳۲	حصار(ده): ۸۴
خنک: ۲۴۱	حمام امین دارالضرب: ۲۵
خواجه ربیع: ۱۲	حمام چشمه: ۲۵
خواجه نفس: ۴۲-۴۰	حمام خاله قزی: ۲۵
خوار: ۲۳۵-۷۴	حمام دارالخلافة: ۲۵
خوشه خان: ۶۸	حمام دباغان: ۲۵
خوش بیلاق: ۳۲	حمام دروازه نو: ۲۵

استرآباد نامه	۳۱۲
سمک : ۳۲	سدقزل آلان : ۵۹
سملقان شیروان معروف به پهل چشمه :	سدن : ۳۰-۲۹
۴۰	سدن رستاق : ۳۱-۳۰-۲۹-۲۸
سمنان : ۷۸-۷۷-۷۶-۷۵-۷۰-۲۳	سراب : ۳۲
۲۳۹-۲۳۸-۲۳۶	سرای حاجی آقا محمد : ۲۵
سنگسر : ۲۳۸-۷۷	سرای حاج سید ابراهیم : ۲۵
سنگسر سوار : ۵۹-۵۶	سرای دودرب : ۲۵
سوته ده : ۳۰	سرای حاجی غلامرضا : ۲۵
سوخته سرا : ۳۲	سرای کلانتری : ۲۵
سویبار : ۴۱	سرای حاجی محمد تقی خان : ۲۵
سوهانگ : ۲۱۸	سرخان محله : ۹۶
سیاه تلو (قریه) : ۹۳-۲۹	سرخو : ۳۲
سیاه خانی (دراصل سیاه کند) : ۲۴۸	سرخونکلا (ده) : ۱۸۷-۱۸۶-۲۹-۲۷
سیاه کنه : ۲۶۲-۲۶۱	سرخه : ۷۷-۷۶
سیاهو : ۳۲	سرطاق : ۳۰
سیب چال : ۳۲	سرك : ۲۲۱-۲۲۰
سیدآباد : ۷۶	سرکلای جلو : ۳۰
سیلی وان : ۲۳۵	سرکلای خرابه شهر : ۳۰
ش	سربحله : ۳۰
شاده : ۳۰	سعدآباد : ۲۹
شام : ۱۶۶	سجدآباد (ده) : ۸۱
شاهجوق : ۷۸	سفاله (سفالی) : ۲۵۱
شاهرود : ۹۵-۸۶-۷۰-۵۱-۴۴-۲۹-۲۳	سفیدآب : ۲۳۰
۲۵۷-۲۵۵-۲۵۰-۲۴۷-۲۱۷	سفیدچاه : ۱۷۷
۲۶۰-۲۵۸	سفیدرود : ۲۳۰
شاهسنگ : ۳۲	سفیدو : ۳۲
شاه کوه (شاه کو) : ۲۱۷-۸۸-۲۸	سلش : ۲۳۹-۲۳۸
	سلطان آباد : ۲۹

۳۱۱	فهرست اساسی جغرافیائی
۲۶۳-۲۶۲-۲۵۸	رستاق : ۲۸
روسیه : ۶۲-۴۵	رسم : ۲۴۲
روم : ۱۰	رضی آباد (ده) : ۸۱
رویان : ۷۸	رودبار محله سیر : ۳۲
ری : ۱۷-۱۳	رودخانه اترک : ۶۵-۴۱-۳۷
ریزی : ۳۲	رودخانه پجل : ۲۲۵
رینه : ۲۳۲-۲۳۱	رودخانه تلار (تالار) : ۲۴۱-۲۴۰
ز	رودخانه جاجرود : ۲۲۰-۲۱۹
زرین آباد (ده) : ۸۴	رودخانه چات : ۴۱
زمین شاهی : ۳۲	رودخانه چالوس : ۲۲۳
زنجیلو : ۳۲	رودخانه خواسته رود (حسن رود) :
زندان چال : ۳۲	۲۴۹-۱۳۰
زنگی محله : ۲۹	رودخانه سفیدآب : ۲۳۰
زیارت (قریه) : ۲۵۳-۲۴۹-۲۴۸	رودخانه کرج : ۲۲۱-۲۲۰
۲۶۳-۲۶۲-۲۶۱	رودخانه کورسفید : ۲۳۷
زیارت خسرو : ۲۱	رودخانه کوریا : ۲۴۱-۲۴۰
زیارت خواسته رود (دراصل حسن رود) :	رودخانه گچ سر : ۲۲۱
۲۴۸-۲۴۶-۱۶۳	رودخانه گرگان : ۵۸-۴۳-۴۰-۳۹
زیرباد محله : ۳۰	رودخانه لار : ۲۳۰-۲۲۹
زیرسند : ۲۳۵	رودخانه لو : ۲۲۲
سی	رودخانه نمرود : ۲۳۶-۲۳۵-۲۳۴
ساری : ۷	رودخانه نور : ۲۲۷-۲۲۶
ساری سو : ۶۸	رودخانه هراز : ۲۳۰-۲۲۹-۲۱۷
سامیر : ۳۲	۲۳۴-۲۳۳-۲۳۲-۲۳۱
ساورسقلی : ۲۸	رودخانه یالو : ۲۲۷
ساورعلیا : ۲۸	روزیه : ۲۳۹
ساورین : ۳۱-۲۸	روس : ۶۳-۶۲-۶۱-۵۹-۵۰-۴۱-۶
سبزوار : ۲۵۸	۲۵۳-۲۴۷-۲۲۴-۱۷۵-۶۵

استرآباد نامه	۳۱۴
قلعه سعیدآباد : ۸۶	فیروز کوه : ۲۳۵-۲۱۸-۲۱۷-۷۴
قلعه سقاوه : ۸۶	۲۳۷-۲۳۶
قلعه علی اکبرخان : ۸۶	فیض آباد : ۲۹
قلعه قافه : ۳۲	ق
قلعه محمود : ۳۰	قادراآباد(ده) : ۸۴
قلعه نو(کله نو) : ۲۵۵	قاری جوق : ۳۲
قلعه نوروزخان : ۸۶	قاسم آباد : ۳۰
قلعه یونس آباد : ۸۶	قانچی : ۳۲
قلهک : ۲۴۹-۲۱۸	قانچی فارسیان : ۳۲
قلی آباد : ۹۴-۳۱	قدرت آباد : ۸۱
قلندر محله : ۲۹	قدسگاه : ۲۳۴-۱۸۹
قلی تپه : ۳۲	قرا باغ : ۱۸-۱۰
قم : ۱۳-۶	قراستیخ : ۱۸
قوچان : ۴۱	قره جنگل : ۵۵
قوزلق : ۸۹-۸۸-۷۰	قره چشمه : ۳۲
قوش کربی : ۱۰۳-۹۶-۹۵-۳۱	قره سو : ۵۷-۳۹
قوشه : ۸۰-۷۹-۷۰	قرل آغاج بغان : ۸
قهوه خانه پآب : ۸۶	قرل ایاغ : ۱۸
قهوه خانه راهنجان : ۸۶	قرلق (کرلرک) : ۲۵۲-۲۵۱-۴۴
قهوه خانه قلعه نو : ۸۶	قصرز : ۱۱۸
قهوه خانه کلاته خان : ۸۶	قطری : ۳۲
قهوه خانه محمدآباد : ۸۷	قققاز : ۲۵۲
ك	قلعه اردیان : ۸۶
کارکنده : ۳۰	قلعه چه : ۳۲
کاروانسرای سپهسالار اعظم : ۲۴	قلعه دنج : ۸۶
کاروانسرای شاه عباس کبیر : ۷۹	قلعه رویان : ۸۶
۲۳۷	قلعه زرد(ده) : ۸۱
کاروانسرای حاجی علی : ۸۹-۸۸	قلعه سریا کله هزار(دراصل کله سر) :
	۲۴۴

فهرست اساسی جغرافیائی	۳۱۳
ع	۲۵۶-۲۵۵-۲۴۸-۲۴۷-۲۴۶
عالی قاپو : ۲۵	۲۵۹
عبدالعظیم : ۱۹۷-۷۰	شاه کوه بالا(قریه) : ۲۶۱-۲۶۰
عبداله آباد : ۷۵	شاه کوین : ۳۱-۲۸
عبیرآباد(ده) : ۸۱	شریف آباد : ۷۱-۷۰
عثمانی : ۲۵۷	شغال آباد : ۲۹
عراق : ۲۳۲-۲۲۶-۱۹۱-۱۶۴-۳۹	شمس آباد : ۲۹
۲۴۵-۲۳۵	شموشک : ۳۰
عرگر : ۳۲	شمیران : ۲۲۲-۲۲۰-۲۱۸
عروسک : ۳۲	شوریان : ۳۰
علت : ۲۲۴	شهرستانک : ۲۲۱-۲۲۰
علی آباد : ۲۵۱-۸۱-۳۲-۳۱-۲۹	شهمیرزاد : ۲۴۱-۷۷
۲۵۳-۲۵۲	شیرآشیمان (ده) : ۸۱
عوض آباد(ده) : ۸۱	شیرآور : ۷۶
غ	شیراز : ۲۲۶-۱۹۳-۱۱۸-۱۷-۱۵
غراق استران : ۶	ص
ف	صفی آباد بالا : ۳۲
فارس : ۱۹۳-۱۶۴-۱۷-۱۵	صفی آباد پائین : ۳۲
فارسیان : ۳۲	صورت (قریه) : ۲۴۴
فرادقان : ۷۸	صیدآباد : ۸۱-۸۰
فرانسه : ۲۳۸	صیدسیران : ۳۰-۲۹
فندرسک : ۴۲-۴۰-۳۳-۳۲-۳۱-۲۸	ط
۱۲۲-۵۶-۵۵	طاق (ده) : ۸۴
فوجرد : ۲۹	طبرستان : ۲۴۲-۲۳۶-۷-۶-۵
فولاد محله : ۲۴۲-۲۴۱-۲۳۷-۲۱۷	طهران : ۱۶۱-۱۵۴-۹۵-۷۰-۸۱-۱۷
۲۴۳	۱۹۸-۱۹۶-۱۸۴-۱۸۱-۱۷۶
فیروزآباد(ده) : ۲۲۴-۸۴	۲۳۷-۲۲۷-۲۲۱-۲۱۸-۲۱۷
	۲۵۴-۲۵۲

استراباد نامه	۳۱۶
۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷-۳۵	کوه قدم گاه : ۲۴۰-۲۳۹
۶۴-۶۲-۵۹-۵۸-۵۶-۵۵-۴۷	کوه قراآقاچ : ۷۱
۲۰۸-۱۸۵-۶۷-۶۵	کوه کچنک (کرچون) : ۲۲۲
گرم آب دشت : ۲۵۱-۸۹	کوه کله دختر : ۲۲۰
گلستان چال : ۳۲	کوه لاره (کره) : ۲۶۱-۲۵۳-۲۵۲
گل چشمه : ۳۲	۲۶۲
گلشن : ۱۶۳	کوه لندی (لندو) : ۲۶۲-۲۵۲
گمش تپه : ۵۱-۴۵-۴۲-۴۰	کوه بجن : ۸۵-۸۴
گناره : ۳۱	کوه منصور (کوه منصورشاه) : ۸۳
گنبد قایوس : ۵۵-۵۳-۴۲-۴۰-۲۰	کوه بهرونکاور : ۸۳
۶۵-۶۴-۶۳-۶۱-۶۰-۵۹-۵۶	کوه سبخ ساز : ۲۲۵
گنجه : ۱۱-۱۰	کوه نیزوه (نیزوا دراصل است) : ۲۴۰
گور سفید : ۲۳۷	۲۴۱
گوکلان : ۵۴-۴۰-۳۵-۲۲-۲۰-۱۴-۳	کهلا (قریه) : ۷۸
۶۸-۶۷-۶۵-۶۴-۵۹-۵۶-۵۵	کهو : ۲۹
۱۰۳-۹۳-۶۹	کیاراه : ۲۵۱
گیلان : ۲۳-۱۳	کیوسر : ۱۶۲
ل	گی
لاپ : ۳۲	گیترم : ۳۲
لار : ۲۵۹-۲۲۹-۲۱۷-۶	گیج سر : ۲۲۷-۲۲۲
لاریجان : ۲۳۲-۲۳۱-۲۳۰	گدوگ : ۲۳۸
لاسجرد : ۲۳۵-۷۶-۷۵-۷۰	گدوگ شاه عباسی : ۲۳۸-۲۳۷
لاسم (دراصل لاسان) : ۲۳۳-۲۳۲	گرجستان : ۱۸
۲۳۴	گرچی محله : ۳۰
لاش آباد : ۹۵	گردنه بلین : ۸۸
لتنی بار : ۷۸	گردنه لاسجرد : ۷۶
للدوین : ۲۹	گردنه ویج مینو : ۸۹
	گرگان : ۳۲-۲۸-۱۸-۱۴-۸-۷-۶-۵

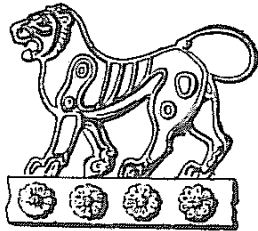
فهرست اساسی جغرافیائی	۳۱۵
کاشان : ۱۳	کمره : ۲۲۷
کاشی دار : ۳۲	کوچ محله : ۳۲
کالپوش : ۲۵۴	کودان کوه : ۷۸
کیرو : ۷۱	کودی در : ۷۸
کیود گنبد : ۲۱۹	کورسنگ : ۳۲
کتل جلین : ۸۸	کوشکک : ۲۲۸
کتل جهان نما : ۸۱	کوکل : ۳۲
کتل سنار (قطب سنار) : ۲۵۶	کویان : ۳۲
کتول : ۵۶-۵۵-۳۱-۲۸	کونگر محله : ۳۲
کجوز : ۲۲۸-۲۲۵-۲۲۱	کوه البرز : ۲۲۱-۲۲۱
کرات : ۲۴۳	کوه پلار : ۲۲۴
کریلا : ۱۸۰	کوه تاپال : ۲۵۵
کریج رود : ۶	کوه توچال : ۲۲۰
کردمحله : ۱۷۳-۳۰	کوه جهان نامه : ۲۶۲
کرند : ۲۴۱-۲۴۰-۲۱۷	کوه دباوند : ۲۲۷-۲۲۵-۲۱۹
کریم آباد : ۲۹	۲۳۹-۲۳۴-۲۳۳-۲۳۱-۲۲۸
کشمیر : ۲۳۸	۲۴۱
کفش محله : ۳۲	کوهسار : ۶۵-۴۴-۴۰-۳۴-۳۲-۳۱
کفلگیری : ۳۰	کوه سرد : ۲۳۳
کلاته : ۲۵۶-۲۴۵-۸۷	کوه شاهدار : ۸۳
کلاته بلا (ده) : ۸۴	کوه شاهزاد (شاهزاده) : ۲۲۶-۲۲۲
کلاسو : ۳۰	۲۲۷
کل شقاق : ۷۸	کوه شاه کوه : ۲۵۲-۲۴۵-۲۴۳
کلفرا : ۳۰	کوه شاهوار : ۲۵۶-۲۵۵-۲۵۳-۸۷
کله دختر (قلعه دختر درست است) :	۲۶۰-۲۵۹
۲۲۰	کوه شمیران : ۲۲۹-۲۲۲
کله سره : ۳۲	کوه شنتو : ۲۵۵
کماسی : ۲۹	کوه شهرزاد (شهرمیرزاد) : ۲۴۱

فهرست اسامی جغرافیائی	۳۱۷
لسک : ۲۹	۱۹۵-۱۵۴
لندهورین سعد : ۸۳	مدرسه دارالفنون : ۶۳
لنگرود (قریه) : ۱۹۵	مدرسه درب نو : ۱۶۰-۱۵۷
لورا : ۲۲۱	مدرسه حاجی ملارضا : ۲۳
لولون : ۳۲	مدرسه رضویه : ۱۵
لیرو : ۳۲	مدرسه سادات : ۲۳
لیسه : ۳۲	مدرسه حاجی محمدتقی خان : ۲۳
لیوان : ۳۰	مدرسه حاجی محمدصالح : ۲۳
م	مدرسه نظامیه بغداد : ۱۱۵
مایین : ۲۶۲	مدینه شوره : ۱۸۷
مازندران : ۷-۹-۱۴-۱۵-۱۶-۲۳	مرادآباد (ده) : ۸۴
۱۱۸-۱۰۱-۹۷-۹۴-۶۵-۵۱	مرزان آباد (سرزون آباد) : ۲۲۴
۲۲۶-۱۹۱-۱۹۰-۱۶۲-۱۶۱	مرزبان کلا : ۲۹
۲۵۹-۲۴۱-۲۴۰-۲۳۸-۲۳۲	مرزی : ۲۵۵
داوراءالنهر : ۲۰۷-۱۰	مرنگ : ۳۰
مایان (ده) : ۸۴	مرو : ۱۰
مبارک آباد : ۱۴-۱۲-۱۰	مریم آباد : ۲۹
مجن (سوجین) : ۲۵۵	مزرعه بختر : ۸۸
محلّه سبزه مشهد : ۲۳	مزرعه زردوان (دراصل مردوان) :
محلّه ماسنار : ۷۸	۲۴۶
محلّه میدان : ۲۳	مزرعه شیربند : ۸۱
محلّه نعلبندان : ۲۳	مزرعه قلعه (دراصل کاله) : ۲۴۶
محمدآباد : ۲۵۵-۷۸-۵۷-۵۶-۲۹	مزرعه کشته (کشاش که اسروزخراب
-۲۵۶	ده گویند) : ۲۴۶
محمدآباد برفتان : ۳۱	مزرعه گرو : ۸۸
مدرسه آقا محسن : ۲۳	مزرعه ورزن (دراصل وازیر) : ۲۴۶
مدرسه امیر سردار سپهسالار اعظم : ۲۳	مسجد تازی خانه : ۸۲
مدرسه دارالشفاء : ۱۲۹-۱۱۸-۲۳	

استرآباد نامه	۳۱۸
سومج : ۷۴	مسجد جامع : ۱۹۴-۱۷۰
سومین آباد : ۲۹-۸۴	مسجد جامع استرآباد : ۱۵۱-۱۵۲
مهرکلا : ۳۰	۱۹۶-۱۸۱
مهدی آباد (ده) : ۸۱	مسجد جامع اعظم : ۱۶۳
مهمان دوست : ۸۴	مسجد جمعه : ۲۳
میان آباد : ۳۱	مسجد امام حسن : ۱۱۲
میان دره : ۳۰	مسجد سرپیر : ۱۲۳
میخ ساز : ۲۴۸-۲۲۵	مسجد گلشن : ۲۳
میرده : ۲۲۷	مسجد سینه خچه گران : ۲۳
میرمحلّه : ۳۱-۹۵	مسجد سیر کریمی : ۲۳
میغان (میغان) : ۲۵۶	مسجد ینگشیهها : ۲۳
ن	مشهد مقدس : ۱۲-۱۲۰-۱۴۹-۲۵۲
ناسن : ۳۰	۲۵۸
نجف اشرف : ۱۸-۱۸۰-۱۸۶-۱۹۴	نصیر : ۱۱۳
۱۹۷	مختبر آباد (ده) : ۵۷
نجف در : ۲۳۵	معصوم آباد : ۲۹
نردین : ۶۵	میغان (ده) : ۸۷
نرسو : ۳۲	مفید آباد : ۳۰
نریشم (ده) : ۸۴	مقبره سلطان بایزید : ۸۷-۲۵۷
نسا (نیسا) : ۲۲۲	مقبره زکریا پیغمبر : ۵۳
نصرآباد : ۲۹-۱۹۵	مقبره شاهزاده محمد : ۲۵۷
نعیم آباد (ده) : ۸۴	مقبره محمد پسر امام جعفر صادق : ۸۷-
نکا : ۲۹	۱۱۰
نکارسن : ۲۵۶	مکه معظمه : ۱۶۶-۱۸۷
نمرود : ۷۴	ملک (ده) : ۲۸-۳۱-۵۵
نمکه : ۲۴۵	ملیحی : ۷۸
نوا : ۳۲-۳۳	منصور آباد (ده) : ۸۱
نوده : ۲۹-۳۱	منقا : ۲۴۴-۲۴۵

ESTERĀBĀD NĀMEH

Edité par
M. ZABIHI



Maison d'édition Ebn-e Sina

Tehran, 1978

ه	نوده بالا : ۳۲
هاشم آباد : ۷۰-۲۹	نوده پائین : ۳۲
هرات : ۹۹	نوذرآباد : ۲۹
هزارجریب : ۲۴۲-۱۷۷-۱۶۲	نوکنده : ۳۰
هزاردره : ۷۶	نویل : ۲۹
هشتیکه : ۳۰	نیشابور(نشابور) : ۲۰۹-۱۱۴-۸-۷
هفت چشمه : ۲۵۴-۲۵۳	نیکرامند(قریه) : ۲۵۹
هندوستان : ۲۳۸-۲۳۷-۱۳۴-۱۳۳	نیلی : ۳۲
۲۵۶-۲۴۳	و
ی	واستتک : ۲۳۵
یاطری : ۷۴	واسرزان (ده) : ۸۴
یالو : ۲۲۸-۲۲۷	واسنان : ۳۲
یثرب : ۱۷۸-۷	وجمنو (وجمالو) : ۲۵۵-۲۵۴
یحیی آباد : ۸۰	وجهیه : ۲۱۹-۲۱۸
یساقی : ۳۰	وراسین : ۷۱-۱۷
یکه بازو : ۵۶	ورتنگه : ۳۲
یمن : ۷	ورچشمه : ۳۲
یموت : ۳-۴-۱۲-۲۲-۲۷-۲۸-۳۰-۳۲	ورسن سفلی : ۲۹
۵۵-۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹	ورسن علیا : ۲۹
۹۸-۹۳-۶۵-۶۴-۵۹-۵۸-۵۶	ورکیان (ده) : ۸۱
یورت اسکندر : ۳۲	وطن : ۳۲
یورت افتان : ۳۲	وطننا : ۳۰
یورت زینل : ۳۲	ولفرا : ۳۰
یورت نالاج : ۳۲	ولنا : ۲۴۳
یوردخانلرخان : ۲۳۰-۲۲۹	ولی آباد : ۲۲۴-۲۲۳-۲۲۲
یوردسپاه پلاس : ۲۳۰	ولیکه آباد : ۲۹
یوش : ۲۲۶	وورجین : ۳۲